



پشتونستان

Ketabton.com
عبدالرحمن پژواک

مترجم:

سیدخلیل الله هاشمیان

به نام آفریده کاربی همتا

پشتونستان

(درهء خیبر، کانونی برای دولت جدید پشتونستان
یا انکشاف مهم سیاسی در آسیای مرکزی)

مؤلف:

مرحوم استاد عبدالرحمن «پژواک»

برگردان به دری افغانی:

دکتور سید خلیل الله «هاشمیان»

سال ۱۳۹۴ خورشیدی

مشخصات کتاب

نام کتاب	: پشتونستان
	(درهء خیبر، کانونی برای دولت جدید پشتونستان...)
مؤلف	: مرحوم استاد عبدالرحمن «پژواک»
	برگردان به دری افغانی: دکتور سید خلیل الله «هاشمیان»
تایپ و تصحیح	: س.خ.ه
تنظیم	: مصطفی «عمرزی»
دیزاین و طراحی جلد	: م.ع
شمار صفحات	: ۱۸۲
تیراژ	: ۱۰۰۰ جلد
نوبت نشر	: سوم - ۱۳۹۴
نشر اول	: ۱۹۵۴ - از نشرات سفارت کبرای افغانستان در لندن
نشر دوم	: ۲۰۱۴ - انتشارات آینه ی افغانستان - امریکا
سال	: ۱۳۹۴ خورشیدی

در این کتاب:

شماره - عنوان صفحه

۱- مقدمه..... ۴

۲- یادداشت مترجم..... ۵

بخش اول:

۳- سرزمین پشتون ها..... ۶

۴- چترال..... ۸

۵- هزاره..... ۹

۶- کوهستان..... ۹

۷- صوات..... ۹

۸- ملکنند..... ۱۰

۹- دیر..... ۱۰

۱۰- بونیر..... ۱۰

۱۱- پشاور..... ۱۱

۱۲- تیراه..... ۱۱

۱۳- معبر خیر..... ۱۱

۱۴- باجور..... ۱۲

۱۵- کوهات..... ۱۲

۱۶- بنو..... ۱۳

۱۷- دیره غازي خان..... ۱۳

۱۸- دیره اسماعیل خان..... ۱۳

۱۹- وزیرستان..... ۱۴

۲۰- گومل..... ۱۴

۲۱- وانه..... ۱۴

۲۲- درهء توجی یا داور..... ۱۵

۲۳- بلوچستان..... ۱۵

بخش دوم:

۲۴- غلط فهمی پیرامون پختونستان..... ۱۸

۲۵- پختونستان شمالی..... ۱۹

۲۶- صوات..... ۲۰

۲۷- پختونستان مرکزی..... ۲۱

۲۸- پختونستان جنوبی (بلوچستان)..... ۲۲

۲۹- کوهستان..... ۲۲

۲۳	۳۰- باجور.....
۲۳	۳۱- مومند.....
	بخش سوم:
۲۶	۳۲- شاخه های پښتون.....
۲۷	۳۳- افریدی.....
۲۹	۳۴- یوسف زی.....
۳۱	۳۵- ختک.....
۳۳	۳۶- مومند.....
۳۴	۳۷- وزیر.....
۳۶	۳۸- مسعود (محسود).....
۳۷	۳۹- دور.....
۳۷	۴۰- بیتنی.....
۳۸	۴۱- اتمان خیل.....
۳۸	۴۲- غل زی.....
۳۹	۴۳- قوم بلوچ.....
۴۰	۴۴- قوم براهوی (بروهی).....
۴۱	۴۵- چغری.....
۴۱	۴۶- ماوخیل.....
۴۱	۴۷- امازی.....
۴۲	۴۸- سالار و منصور.....
۴۲	۴۹- ترکانی.....
۴۲	۵۰- بنگش.....
۴۳	۵۱- کاکر.....
۴۳	۵۲- ترین.....
۴۳	۵۳- شینوار.....
۴۴	۵۴- ساپی.....
۴۴	۵۵- توری.....
۴۵	۵۶- اسک زی.....
	بخش چهارم:
۴۶	۵۷- زبان و ادبیات.....
	بخش پنجم:

۵۸- پښتونستان در ماقبل از دوره مغول.....	۶۰
بخش ششم:	
۵۹- دوره مغول (دعواي ديانت).....	۶۴
بخش هفتم:	
۶۰- دوره برتانوي (تجزيه و جدائي از افغانستان).....	۷۲
بخش هشتم:	
۶۱- سياست اداري برتانيه.....	۹۱
بخش نهم:	
۶۲- شبي که تجزيه صورت گرفت.....	۱۰۷
بخش دهم:	
۶۳- تجزيه هندوستان.....	۱۲۹
بخش يازدهم:	
۶۴- حق خود اراديت.....	۱۴۲
بخش دوازدهم:	
۶۵- استنتاج.....	۱۴۹
دو ضميمه ي تاريخي و جالب:	
۶۶- اعلان تقسيم.....	۱۶۲
۶۷- جلسهء کميتهء کاري (کميتهء ورکينگ).....	۱۶۲
۶۸- سازش کانگرس و مونت بېتن.....	۱۶۴
۶۹- بي وفائي کانگرس.....	۱۶۵
۷۰- گفت و گوي خان عبدالولي خان با روان «فرهادي».....	۱۶۷
۷۱- بيلوگرافي انگليسي.....	۱۷۶
۷۲- صحبتي با هموطنان افغان و برادران پختون.....	۱۷۸
۷۳- پيشنهادات من به حکومت افغانستان.....	۱۸۰
۷۴- پيشهاد من به برادران پختون و بلوچ در پښتونستان و بلوچستان.....	۱۸۱

مقدمه

در سال ۱۹۵۱م، اداره اطلاعات افغانستان در لندن (The Afghan Information Bureau In London) رساله ای با عنوان «سوال پشتونستان = The Pakhtun Question» نشر کرد و منظور از آن این بود که معلومات عمومی در باره سرزمین پختون ها با تاریخچه مختصر مردم آن، تقدیم کند تا خواننده بتواند واقعات جاریهء مربوط به «تحریک پختون - Pakhtin Movement» را تعقیب نماید.

در این رساله مانند رسالهء قبلی، مؤلف از آثار مورخین و نویسندگان انگلیس و سایر ملیت ها، معلومات به دست آورده است. به این ترتیب، توقع می رود چنان نقطه نظری تقدیم شود که به هیچ وجه خاطره انگیز تلقی نگردد. یگانه مرجع با صلاحیت افغانی که در این رساله از آن اقتباس شده، خاطرات امیر عبدالرحمن، پادشاه افغانستان است که خط دیورند در دروه سلطنت او، سرزمین پختون ها را از خاک افغانستان جدا ساخته، و امیر موصوف در خاطرات خود، اوضاع و شرایطی را شرح داده که در تحت آن ها، معاهده دیورند، امضاء شده است.

اداره اطلاعات افغانستان، مراسلات همهء خواننده گان و محققین «سوال پختون» را استقبال می نماید و به سوالات مطروحهء شما، شخصاً رسیده گی و هم در رسالهء آینده، مطرح خواهند شد.

عبدالرحمن «پژواک»

31 Princes Gage, London S.W.7

یادداشت مترجم

۱- مرحوم استاد پژواک، عنوان Pakhtun Question را استعمال کرده که ترجمه آن «سوال پشتون» می باشد، نه «مسئله پشتون»؛ زیرا ترجمه و معادل دری «مسئله» در زبان انگلیسی (Problem, issue, matter) می باشد؛ لهذا من، ترجمه دری «سوال پشتون» را انتخاب کرده ام.

۲- مرحوم استاد پژواک، عنوان این اثر را «پختونستان = Pakhtunistan» انتخاب کرده، نه «پشتونستان». دلیل آن، این است که در انگلستان، این قوم را به نام «پختون» و زبان شان را «پختو» می خوانند؛ در حالی که «پشتونستان»، اختراع جدیدی ست در دوره صدارت سپه سالار شاه محمودخان.

۳- این رساله در سال های ۱۹۵۳ یا ۱۹۵۴ نوشته شده که در آن وقت مرحوم پژواک، آمر اداره اطلاعات افغانستان در لندن بود.

بخش اول

سرزمین پختون‌ها

پختونستان (سرزمین پختون‌ها) کشوری ست در بین سرحد افغان و دریای سند (Indus)، و این عبارت است از سرحد طبیعی و تاریخی نیم قاره هندوستان. این سرحد در شمال از چترال امتداد یافته، در جنوب تا بلوچستان می‌رسد و به فاصله ۳۵۰ میل از سرحد کشمیر، جدا شده است. پختونستان، ساحه ای بیشتر از 190,000 میل مربع را احاطه کرده و دارای ۷ میلیون نفوس می‌باشد.^۱

سرزمین پختونستان از جانب بعضی نویسنده گان به نام «پتانستان» نیز خوانده شده، چون که کلمه «پتان»، تلفظ هندی هاست از کلمه «پختون». نام «پختون» یکی از قدیم ترین نام‌هایی ست که در تاریخ فلات ایران، ثبت شده است: پختون‌ها، باشندگان اصیل «آریانا» یا «افغانستان باستان» می‌باشند. در اسناد تاریخی ریگ‌ویدا و آوستا این نام به قسم «Pak-ht» یا «Pakht» یا «Pakht» یا «Pukht» (پخت) ثبت بوده و ارتباط دارد با نام‌های (Balhika)، (Bukhti)، (Bakhtar) و (Bactria) که اکنون بلخ نامیده می‌شود و شهری ست (ولایت بلخ) در شمال افغانستان؛ بنابراین، تاریخ پختون‌ها ارتباط بسیار نزدیک دارد با «باکتریای باستان» که «گهواره نژاد آریایی» می‌باشد. به اساس اسناد قدیمی، پختون‌ها به سمت مشرق حرکت کردند و در حالی که «یکی از قوی ترین و سلحشورترین اجتماعات نژاد آریایی بودند»، موفق شدند ساحه حاصلخیز غرب دریای سند را فتح و محل زیست خود قرار دهند. وقتی به ساحه دریای سند رسیدند، این دریا را «سیند» = Seendh یا «سند» = Sind نامیدند که در زبان پختون‌ها، معنی «دریا» را دارد، و این زبان را «پختو» = Pakhto می‌نامند و از همین زبان، کلمات «هند» = Hind و «انديا» = India اشتقاق یافته است؛^۲ از این جاست که کشور «انديا»، سرحد طبیعی و جغرافیایی نیم قاره هندوستان را تشکیل داده و اراضی دارای ارتفاعات بلند

^۱ - نفوس پختونستان در زمان تالیف کتاب (۱۹۵۴). م.ع

^۲ - ابدال: تبدیل شدن اصوات زبان، یک اصل قبول شده در تمام زبان‌هاست. به اساس این روش، کلمه «سیند» که در زبان پشتو = «دریا» معنی دارد و آریایی‌ها این نام را بالای «دریای بزرگ کشور هندوستان» گذاشتند، به مرور زمان، صوت / س / S / توسط قبیله یا مردم دیگری به / هـ / h / تبدیل و «سیند»، تلفظ «هند» را اختیار کرده است. مترجم

فلات آریانا را از اراضی هموار کشور هندوستان، جدا می سازد. رگویدا (Regvida) نیز راجع به سرزمین پختون ها، تذکراتی دارد و آن را به نام «پکتیکا» = Paktica خوانده است. مؤرخ معروف یونان باستان با نام هیروودتس (۵۲۵-۴۸۴ ق. م) نام های «Pakti»، «Paktyes» و «Paktwees» را به حیث ساکنین «پکتیکا» = Paktica یا «پکتیا» = Paktya، ثبت کرده است. ریگویدا، نام پادشاه «پکتیکا» = Paktica را «تورویانا» = Torvayana ثبت نموده که «دیواداس» (فاتح ۹۹ قصر) - Conqueror of the ninety nine castles, Divodasa را مغلوب ساخته است. هیروودتس در معرفی پختون ها و سر زمین شان، آن ها را چنین وصف کرده است: «سلحشورترین قبیله آریایی ساکن در دره های کوه های سلیمان و سپین غر».^۱

در دوره های اخیر تاریخ، سر زمین پختون ها، به حیث اراضی بین سطوح مرتفع «پنجکوره» = Panjkorah و «صوات» = Swat و جناح جنوبی دریای کابل، یاد شده که از سمت جنوب به وادی های پشین، شال و «بوری» = Bori تا به دریای سند، امتداد دارد. به گفته هیروودتس، پختون ها به چهار طایفه عمده، تقسیم شده بودند: «گنداری» = Gangari ساکن در «گندهارا» = Gandahara، «ستاجیدی» = Stagidi ساکن در «اراکوزیا» = Arachosia یا «ارغنداب»، «اپریتی» (آفریدی) = Apariti ساکن در وادی سپین غر، «دادیکی» (تاجک ها) = Dadiki (Tajks) ساکن در همسایه گی طایفه «گندهاری» = Ghandhari.

^۱ - متأسفانه رقابت منفی با ایرانیان که از زمان تاسیس سلطنت پهلوی در آن کشور، آغاز می یابد، زمامداران افغان و شماری از فرهنگیان افغان را در تب و تاب ملی گرایی های مقطعی، گرفتار می کند و بر این اساس، ساخت پشتواره ی تاریخی برای شکل های کنونی ملت، باعث می شود تا تاریخ افغانستان و اقوام اش را با مجهولاتی از قبیل آریایی، گره بزنند. اکنون که سال های زیادی از رسوایی آن رقابت ها، گذشته است، افغانستان معاصر در حالی که با مجهولات آریایی، اوستایی و غیره ی باستانی، زیر سوال می رود، حقیقت تاریخی ما که در واضح ترین صورت، با مستندی بیشتر از حضور یونانیان و باختر باستان، خودش را اجازه نمی دهد تا ادعای تاریخ مدلل کند، در منگنه ای گیر افتاده است که هیا هو با دستاویز های جعلیات آریایی، خراسانی و غیره استانی، سراغش آمده اند و می خواهند در جای واقعیت ها (افغان و افغانستان) جعل شوند. بایسته است تا از تلاش هایی حمایت کنیم که مسیر تاریخ مان را در عمق گذشته، از نو و بدون توجه بر سیاست ها، عصبیت ها و جعلیات، به گونه ای تنظیم کند که سیمای انسانی آن، قربانی صور نژادی نشود. مرحوم پژواک نیز تحت تاثیر شرایط روز، پیشینه ی پشتون ها را با مجهولات آریایی، پیوند زده است که خیلی نادرست است. برای فهم بیشتر از مساله ی تاریخ در منطقه ی ما، خوانش کتاب گران سنگ «تاملی در بنیان تاریخ ایران» که شاهکار پژوهش و تاریخ در زبان دری ست، توصیه می شود. این اثر عظیم و روشنگر، کاری از زحمات پژوهشگر نامدار ایران، استاد ناصر «پورپیرار» است. م.ع

به این ترتیب، قدامت تاریخی نام «پختونستان»، جزئی از تاریخ آریانا (افغانستان باستان) می باشد. این سر زمین را همچنان پکتیکا (Pakhtikha) نامیده اند که مشتق از (پکتیکا - Paktica) می باشد. از این طرز تلفظ اخیر است که اصطلاح «پختونخواه» ساخته شده که یک ساختمان اصیل زبان پختو بوده و هرگاه پسوند فارسی «ستان»، به معنی زمین و ایالت، با آن یک جا شود، «پختونستان» ساخته می شود. اگرچه نام «پختونستان» توسط پارلمان ایالتی پختونستان، بر رسمیت شناخته شده و این نام به حیث نام آینده این سرزمین، نامزد شده است، معهدایک عده دانشمندان پختون، هنوز هم نام «پختونخواه» را استعمال می کنند، و دانستن این نام برای کسانی که با تاریخ فرهنگی این منطقه، سر و کار دارند، به خاطری واجد اهمیت به خصوص می باشد که در اکثر ادبیات معاصر، همین نام (پختونخواه) دیده می شود. این نام حتی در دوره سلطنت احمد شاه درانی، مروج بوده که موصوف آن را در اشعار خود بعد از فتح دهلی، استعمال کرده است. البته در آن زمان نام تمام سرزمین افغانستان، «پشتونخواه» بود. پادشاهان افغان در هندوستان قبل از دوره احمد شاه درانی، سرزمین خودشان، افغانستان را «پختونخواه» می نامیدند، و این منطقه، عبارت بود از اراضی بین دریای آمو و دریای سند؛ در حالی که اراضی واقع در شرق دریای سند را «ممالک مفتوحه» می خواندند. این واقعیت در ذات خود، ثبوت این مدعاست که دریای سند، سرحدی را تشکیل می دهد بین آسیای مرکزی و نیم قاره هندوستان؛ و نه تنها از لحاظ جغرافیایی، بل که همچنین از لحاظ سیاسی و تاریخی.

در ادبیات پختو همچنان به کلمه «روه» (Roh) برمی خوریم که نام دیگری ست برای سر زمین پختون ها. ساکنین «روه» را به حیث «روهیلی - Rohilai» می شناسند، اما این منطقه در حقیقت، تنها نام یک قسمت پختونستان می باشد که با داشتن کوه های بلند در شمال صوات، بونیر، جمله، باجور و کوهستانات هزاره به طرف جنوب، به سمت کوه های سلیمان، به شمول دره معروف خیبر، امتداد دارد.

مهمترین نواحی و معابر و کوتل هایی که پختونستان امروزی را تشکیل می - دهند، عبارت اند از: چترال، هزاره، کوهستان، صوات، دیر، بونیر، پشاور، تیراه، باجور، کوهات، بنو، دره غازی، دره اسمعیل خان، وزیرستان، خیبر، کوهات، پیرو، گومل، بولان، وانه، داور ملکند و بلوچستان.

چترال:

پایتخت آن، چترال، ۴۷ میل از مجرای آب سلسله کوه هندوکش، فاصله داشته و عین نام دولت چترال را دارد. اهمیت آن در موقعیت اش نهفته است که نهایت شمال پختونستان را به فاصله صد میل از سرحد پشاور در ملکنند، دربر دارد، اما تنها از طریق ایالات مستقل صوت و باجور از راه لواری می-توان به چترال رفت، یا از راه دورتر و صعب العبورتر از طریق گلگت و کشمیر، آن هم از راه کوتل «شندور - Shandur».

هزاره:

این منطقه در شمال، محاط به کوه سیاه، صوت، کوهستان و چلیس بوده، در شرق به کشمیر، در جنوب به راولپندی، و در امتداد سرحد غربی آن، دریای سند، واقع می باشد. این منطقه، قسمتی از ایالت پشاور را می سازد که دارای یک دره تنگ و طویل بوده و توسط کوه ها، قطع گردیده و تا قلب کوه همالیه، امتداد می یابد. قله های کوه های شمالی آن، سال تمام، مملو از برف است، اما کوه های مرکزی آن، مملو از جنگلات و حاصلخیز می باشند. این دره را شاخه های مختلف دریا های سند و کنر، شاداب می سازند و جویبار های زیادی از این شاخه در دره (کاگان - Kagan) سرازیر می شوند.

کوهستان:

کوهستان، نامی ست که بالای ناحیه ای واقع در دره کاگان و دریای سند قرار داشته، در سمت جنوب و غرب ناحیه چیلان، واقع می باشد. این ناحیه در سرحد پشاور قرار داشته و شامل دو دره می باشد که از مشرق به سمت مغرب امتداد داشته و توسط کوه ها از هم جدا شده اند. تپه های کم ارتفاع این ناحیه، مملو از چوب چار تراش و سبزه جات بوده، اما دره های آن، خصوصاً منتهای آن که تا نزدیک دریای سند امتداد دارد، حاصلخیز و تحت زراعت می باشند.

صوات:

نام این ناحیه از دره ای گرفته شده که از «کوهستان» در قرابت دریای گلگت سرچشمه گرفته و آب آن از طریق یک سلسله کانال ها، حدود 160,000 هکتار زمین را آبیاری می کند. این ناحیه، مدخلی ست به سرحد

پشاور از طریق سرحد مستقیم به طرف چترال، و از سمت جنوب از طریق ملکند، شاه کوت و دره های کوهستانی دیگر، مجرا دارد. این دره اگرچه تنگ است، اما پر نفوس بوده و از طریق وادی های متعدد و صعب العبور کوهستانی، مجرا ها و مدخل های متعدد دارد. مردم ناحیه صوات، شاخه ای از قبیله یوسفزی و پشتون تبار می باشند.

ملکند:

این مجرا، ناحیه پشاور را با دره صوات، وصل می کند. این مجرا در سال ۱۸۹۵م، هنگامی حایز اهمیت نظامی گردید که از پیشرفت نظامی « Sir Robert Low » به جانب چترال، توسط ۷۰۰۰ پشتون، جلوگیری شد. دو سال بعد در جریان قیام های سرحدی، مردم صوات بالای آن پایگاه نظامی انگلیس، حمله کردند که در خلال این مدت به منظور حفاظت راه چترال و پایگاه مجاور آن در چکدره (Chakdara) اعمار شده بود. تلفات زیادی به پایگاه های مذکور رسیده بودند که منجر به اعزام یک قوه نظامی انگلیس گردید و این عساکر در جریان عملیات نظامی در سرحد تا سال های ۱۸۹۷-۹۸ در آن جا باقی ماندند.

دیر (DIR):

ناحیه دیر که بالای قسمت اعظم جاده بین چترال- پشاور حاکم است، در سمت شمال شرق صوات، واقع گردیده است. در طول مدت حاکمیت انگلیس بالای سرحدات، دیر، به حیث یک ایالت مستقل، شناخته شده بود. زمانی که منازعه بین خان های - زعمای - دیر و ایالت مجاور آن، جندول (Jandol) تبارز کرد، این منازعه یکی از موجبات اصلی حمله نظامی انگلیس بالای چترال را در سنه ۱۸۹۵م فراهم ساخت.

بونیر (BUNER):

بونیر، دره تنگ و کوهساری ست واقع در سرحد پشاور. این دره توسط قبایل مقتدر نیازی (Niaszai) و ملیزی (Milizai) که دو شاخه قوم یوسفزی می باشند، به هفت علاقه، تقسیم گردیده و توسط سلسله جبال سیناور (Sinawar) از منطقه اصلی یوسفزی، جدا شده است.

پشاور:

پشاور، وسیع ترین ایالت پختونستان است. این ایالت، کاملاً محاط به کوهستاناتی ست که در آن جا، اقوام مومند، اتمان خیل و افریدی، سکونت دارند و ساکنان اصلی ایالت نیز پختون ها می باشند. موقعیت شهر پشاور، حایز اهمیت زیاد استراتژیک می باشد؛ چون که در ۱۱ میلی جمروود در مدخل معبر خیبر در ساحل چپ دریای باره (Bara) قرار دارد. این ایالت از قرن ها به این طرف، مرکز مهم داد و ستد تجارتي، مارکیت فروش اسپ ها، پشم و کالای پشمی، ابریشم باب، رنگ باب، طلاباب، چرم باب، پوستین باب و میوه جات بوده است. این مواد از کابل توسط تاجران افغان به مارکیت پشاور، انتقال داده می شوند.

تیراه (TIRAH):

تیراه در سرحد پشاور بین معبر خیبر و دره خانکی (Khanki) قرار دارد. این ناحیه، یک پهنه کوهستانی ست که توسط دره ها در اطراف منبع دریای باره، جدا شده است؛ پنج دره مهم آن، عبارت اند از: میدان ((Maidan، راجگل (Rajgul)، واران (Waran)، باره (Bra) و مستوره (Mastura)، و پنج معبر مهم آن، عبارت اند از: سمپگاه (Sampagha)، ارهنگاه (Arhanga)، سران سر (Saran Sar)، سیری کندو (Tseri Kandao) و سپری (Sapri). تاریخ، این ایالت را با ساکنین آن که پختون های افریدی و اوروکزی می باشند، بسیار خوب می شناسد؛ زیرا تیراه، صحنه عملیات نظامی انگلیس در سال ۱۸۹۷م بوده است.

معبر خیبر (خیبر پاس):

دره خیبر در طول تاریخ، به حیث عمده ترین راه عبور از افغانستان به هندوستان، شناخته شده و به قول مورخ معروف انگلیس: «هیچ معبر دیگری در جهان آن قدر اهمیت استراتژیک نداشته یا شاهد آن چنان واقعات تاریخی نبوده، چنانی که این مجرا به جانب قاره هندوستان، داشته است.» این معبر، یک تنگه باریک است که از طریق سلسله کوه های مرتفع به جانب افغانستان، امتداد دارد. متصل به جانب غرب پشاور، قسمت مرکزی سلسله کوه های عظیم سپین غر، قرار دارند که پهنا و عرضی موازی با نصف النهار کابل را

تا حدود ده میلی پشاور، تعقیب می کنند. در هنگام عبور از قلعهٔ جمروود، حدود خیبر از شادی بگر (Shadi Bagar) شروع می شود. بعد از بندر «لوارگی» که به «لندی کوتل» می انجامد، شاهراه بزرگ کابل از بین تپه های کم ارتفاع به جانب دریای کابل، امتداد یافته و به «دکه» می رسد. قسمت های اول این سرک در هنگام دومین جنگ انگلیس و افغان، اعمار شده بودند.

باجور:

باجور، یک ناحیهٔ کوچک و مرتفع است در شرق درهٔ کنر. باجور توسط درهٔ کنر، طوری قطع شده که از آن، مسیری ناهموار از تپه های سرحدی، تشکیل گردیده و از همین مسیر، سرک قدیم کابل به طرف هندوستان، قبل از تاسیس معبر خیبر، امتداد داشت. در باجور، مردم پختون، زنده گی دارند که جمعاً به قبیلهٔ «ترکانی» تعلق داشته و به شاخه های مومند عیسی زی و اسمعیل - زی، منشعب شده اند. در ناحیهٔ کوهستانی سرحدات، مومند ها به سمت جنوب مردم صوات، به سر می برند که آن ها نیز پختون نژاد بوده و در کوهستان های شرقی، زنده گی دارند. اکنون باجور با سرک جدیدی اتصال یافته که از «ملکند» و «پنجاب»، به چترال می رود.

کوهات:

کوهات به سمت مشرق دریای سند، قرار دارد؛ کوه های سرحدی آن را امتداد سلسله کوه های سپین غر، تشکیل می دهند؛ به نحوی که دامنهٔ مربوط به «ختک» به طرف شرق و کوهستان مربوط به «وزیری» به طرف جنوب در بین «کوهات» و «بنو»، قرار دارند. در قسمت های کم ارتفاع این کوهستان ها که کاملاً از معادن نمک، تشکیل یافته و «شاید یکی از وسیع ترین شاخه های این نوع معدن در جهان باشد، نه تنها انواع مختلف نمک، بل که سلفر در شاخه های شمالی آن و پطرو، ۲۳ میل به جانب شرق کوهات از زیرسنگ، فواره می زند». درهٔ حاصلخیز «میران زی» در نهایت شرق کوهات، قرار دارد. معبر «درهٔ» کوهات که عرض آن بین ۴۰۰ یارد تا یک و نیم میل تغییر می کند، راه فرعی دیگری را به طرف پشاور، بدون عبور از دریای سند، عرضه می کند، و در این معبر، شاخهٔ «آدم خیل» قبیلهٔ «افریدی»، زنده گی می کند.

بنو (BANNU):

بنو در شمال دریای سند، موقعیت داشته، این دره با شکل بیضوی غیر منظم تا انجام کوهستان های سرحدی، امتداد یافته است. بنو، شهر عمده این دره، در سمت شمال غرب دره دریای کرم (Kurram) قرار داشته و این دریا به رود سند می ریزد.

نفوس مسکون در این ناحیه، کلاً پختون می باشد. قبیله مروت (Marwat) که «بنوچی»، یعنی «متعلق به بنو» نیز خوانده می شود، در قسمت ریگستان سفلی این دره، زنده گي داشته، اما قبیله «وزیری» که مهاجرین تازه آمده از کوهستان ها می باشند، بالای زمین های حاصلخیز این منطقه، نزدیک به سرحدی مسلط می باشند که در آن جا قبایل بیتنی (Baittani) و «درانی» نیز سکونت دارند. یک خط ریل از کلاباغ (Kalabagh) تا بنو، امتداد یافته و یک شاخه آن به پروپاس (Pezu Pass) و تانک (Tank) می رود و جاده موترو بنو را تا دیره اسمعیل خان و دره توچی (Tochi) و شهرک رزمک (Razmak) در وزیرستان را وصل می سازد. در این منطقه، هیچ پلی بالای دریای سند، ساخته نشده، اما دریا، قابل کشتی رانی بوده، از کشتی های بومی در مجرای دریا، کار گرفته می شود.

دیره غازی خان:

دیره غازی خان، تنگه باریکی ست که از کوهستان های سرحد غربی این منطقه تا شرق دریای سند، امتداد دارد.

دیره اسمعیل خان:

این ناحیه واقع در شرق دریای سند و مردم کوچی در آن سکونت داشته، چندان زراعت ندارد و در قسمت های عمیق آن، دریا جریان دارد؛ شهر قدیم آن در اثر سیلاب ها در سال ۱۸۲۳ م، منهدم گردید؛ زیرا مجرای عادی دریای سند، همیشه تغییر می کند. دیره اسمعیل خان برای تاجران افغان، مرکز داد و ستد شان می باشد. در این منطقه است که اقوام پشتون و بلوچ یک جا و ممزوج می شوند؛ معهذاپشتون ها مقتدرتر اند. در سرحد این منطقه، قبایل شورانی (Shorani)، اوسترانی (Usatarani) و بیتنی (Baitani) سکونت دارند.

وزیرستان:

وزیرستان یک منطقه بسیار مهم بوده و حیثیت دژ مستحکم پښتونستان مستقل را حایز می باشد.

دریا های توجی و گومل در قسمت مرکزی وزیرستان از شمال شرق به جنوب غرب، جریان دارند. این منطقه از نظر جیولوجی با سلسله جبال سلیمان در جنوب می پیوندد که دارای ذخایر وسیع سنگ آهک می باشد. در غرب آن، سرایشی های سرسبز و جنگلات سدر در محلات بیرمل (Birmal) و شال (Shal)، و همچنین برجستگی های آبریز مرکزی وجود دارند که جلگه های غزنی (Ghazni) را مسدود می سازند. در شرق وزیرستان، چند آبرو از دریای سند، جریان دارند. دو تا از این آبرو ها به رزمک (Razmak) و مکین (Makin) و سومی به کانیکرام (Kaniguram) در پای کوه پیرگل (Pirghal) می رسد که مرکز تجارت آهن باب می باشد.

قبیله وزیری به دوشاخه، منشعب شده: «درویش خیل» که در کوهسار های کم ارتفاع واقع در سرحد کوهات و بنو و در دو جانب دریای کرم، بین تیل (Thal) در شمال و دره توجی در جنوب، و قبیله مسعود (Mahsud) که عبور از وطن شان مشکل تر از تیراست، قرار دارند.^۱ عملیات نظامی انگلیس در وزیرستان به دفعات در سال های ۱۹۵۲-۱۸۵۹-۱۸۶۰-۱۸۸۰-۱۸۸۱-۱۸۹۴-۱۸۹۷-۱۹۰۲ م، صورت گرفته است.

گومل (GOMAL):

گومل در بین خیبر و بولان (Bolan) قرار داشته و بولان، از مهمترین معبر های منطقه، به شمار می رود که در سال ۱۸۸۹م، هنگامی از طرف قوای انگلیس، اشغال شد که انگلیس می خواست دره ژوب (Zhob) را مانند دره بری (Bari) تحت نفوذ خود در آورد. اولین لشکر انگلیس همراه شاه شجاع در سال ۱۸۳۹ م از طریق دره بولان، به قند هار رسیده بود.

وانه (WANA):

وانه، دره مهمی ست که از غرب سرزمین مسعود (وزیرستان) تا شمال

^۱ - یادداشت مترجم: انگلیس ها، قوم شریف «مسعود» را «محسود» می نوشتند.

دریای گومل، امتداد داشته و واجد موقعیت استراتژیکی مهم و حیاتی در سرحد افغانستان می باشد. هنگامی که کمیسیون سرحدی انگلیس، سرحد وزیری را محدود می ساخت، قبایل مسعود- وزیری به تشویش افتادند که استقلال شان، تهدید می شود؛ لهذا بالای پایگاه کمیسیون مذکور در وانه حمله کردند. نتیجه آن شد که لشکر کشی انگلیس در همان سال آغاز یافت و وانه در اشغال ارتش انگلیس در آمد. در هنگام سومین جنگ انگلیس و افغان، انگلیس ها، وانه را ترک کردند.

درهٔ توجی یا داور:

این دره از عمده ترین راه هایی ست به طرف افغانستان و قبیلهٔ داور- از نژاد پختون- در این جا زنده گی می کنند. داور توسط یک معبر باریک که تگری تنگی (Taghrai Tangi) نامیده می شود و حدود سه میل طول دارد، به دو قسمت، جدا شده: داور علیا و سفلی؛ از همین راه بود که امپراطور بزرگ افغان، محمود غزنوی، چندین حمله را بالای هندوستان، انجام داد. بقایای یک جادهٔ قدیم در شرایط مخروبه، هنوز هم در جدار این دره، دیده می شود. بعد از عملیات نظامی سال ۱۸۹۴ م، توجی تحت اشغال قوای برتانوی در آمد، اما هنگامی که لارد کرزن (Lord Curzon) در سال ۱۹۰۱ م به تنظیم مجدد سرحدات پرداخت، سپاه برتانیه، محل را ترک داد و در عوض آن، ملیشای قبایلی، جانشین گردیدند. پایگاه های مهم نظامی در این دره، عبارت اند از: سیدگی (Saidgi)، ایدک (Idak)، میرانشاه (Miranshah)، د ته خیل (Datta Khel) و شرنی (Sheranni). عملیات نظامی برای تسخیر توجی یا داور در سال های ۱۸۷۲ و ۱۸۹۷ م، صورت گرفت.

بلوچستان:

منطقهٔ بلوچستان از دریای گومل تا بحیرهٔ عرب، و از سرحدات ایران و افغانستان تا سرحدات پنجاب و سند، امتداد دارد. در دورهٔ تسلط برتانیه، بلوچستان به دو قسمت، جدا شده بود: نواحی ای که مستقیماً تحت کنترل برتانیه، قرار داشتند و نواحی قبایلی. بلوچستان از سمت شمال، بین افغانستان و جلگه های سند، قرار داشته و به کوهسار های طویل و صعب العبور سلسله کوه های سلیمان، می انجامد.

از دوبندی (Dobandi) که در تقاطع گومل و کوندار (Kundar) واقع

شده، سرحد جانب افغانستان در امتداد دریاچه کوند به طرف جنوب شرق افتاده، سپس به جانب شمال می چرخد و به کوهسارهای جنوب چمن (Chaman) می انجامد و در تداوم به سلسله کوه های نوشکی (Nushki) در جنوب می پیوندد. سرحد شرقی این بخش بلوچستان شمالی در پایان کوه های سرحدی را «خط سرحد» می خوانند. در دوران تسلط برتانیه، تمام این قسمت شمالی بلوچستان، به نام «بلوچستان مستقل»، نامیده می شد و در تصرف یک قبیله پختون به نام شورانی (Shorani) بود. انجام جنوبی سلسله کوه های سلیمان در تصرف قوم بلوچ می باشد. در بین قبایل پختون، قبایل کاکرو و درمر (Dumar) مسکون در پشین، و مندوخیل و ژوب، مهمترین آن ها می- باشند.

کچ گردشی های سلسله کوه های سلیمان در ناحیه شمال غرب، یک میدان وسیع یا صحرای رسوبی را به طرف جنوب، تشکیل داده است. دهنه این خلیج نما، آب دو دریاچه محلی «بولان» و نری (Nari) را جذب می کند؛ از آن به بعد، در شمال و جنوب، بلوچستان مستقل، قرار دارد.

آب ضلع میدانی بلوچستان جنوبی، به سمت جنوب و غرب یا به بحیره عرب و یا به ریگستان های مرکزی «لوره» و ماشکل (Mashkel) می ریزد. دریای هاب (Hab) سرحد کراچی را به جانب رب، تشکیل می دهد. دریاچه پورالی (Purali) میدان های هموار لاس بلا (Las Bela) را سیر- آب می سازد. دریاچه هنگول (Hingol) و صحرای مکران (Makran)، جویبارهای دیگری تشکیل می دهند که به بحیره عرب می ریزند و همچنین در شبکه مخابرات و اتصالات داخلی، رشته های مهمی را تشکیل می دهند. قلعه کلات (Kalat) در بین چشمه سارهای بولان و ملا (Mula)، در مجاورت شعبه ای از دریاچه «لوره» در ضلع غربی یک میدان مزروع و حاصلخیز، قرار دارد. در شمال کلات، کوه پایه های ساروان (Sarawan) تعداد خالیگاه ها و دره های حاصلخیز را تشکیل داده اند. عده ای از جویبارها به جنوب لوره و همچنین به دره پشین می ریزند. در غرب کلات، صحرای خاران (Kharan) با دریاچه های متناوب، قرار داشته، آب آن ها اکثراً در ریگستان ها، جذب می شود. سرحد شرقی بلوچستان جنوبی در مقابل صحرای سند، قرار گرفته و به انجام سلسله کوه های کرتھار (Kirthar) می پیوندد. قله های مملو از سنگ آهک این کوه ها، هزار ها فوت، ارتفاع دارند. سرحد بین بلوچستان و افغانستان در جانب مغرب از قریب نوشکی در

تقاطع «لورا هامون» به کوه های چاگی (Chagai) وصل می شود؛ اما راه سیستان از نوشکی به طرف جنوب کوه های چاگی می رود.^۱

زبان های عمده ای که در بلوچستان، رایج می باشند، زبان های بومی این منطقه بوده و عبارت اند از پختو و بلوچی. زبان بلوچی به شاخه آریایی خانواده زبان های هند و اروپایی، تعلق داشته و مانند پشتو از عین خانواده، منشعب گردیده است. در بلوچستان، ۱۳ شاخه قوم پختون، زنده گی می کنند که در میان آن ها، قوم کاکر، مهمترین آن هاست. قسمت اعظم قوم کاکر در ژوب، کویته، پشین، تل چوتیالی (Thal-Chotiali)، کلات و چای (Chagai) زیست دارند.

دره ژوب به سمت شمال شرق منطقه، قرار داشته و دره وسیعی ست که به جانب شرق، امتداد یافته، سپس به جانب شمال با سرحد سند در موازات قرار می گیرد و در آخر در موضع کجوری کچ (Khajuri Katch) به دریای گومل، وصل می شود که از آن جا تا کویته، راهی کوتاه است.

معبّر بولان، یک معبر مهم در سرحد بلوچ است که جیکوب آباد و سیبی را با کویته وصل می کند. دره ارنایی (Harnai) در سمت شمال شرق سیبی، راه دیگری را به طرف کویته می گشاید.

^۱ - در ناحیه بلوچستان، این کوه ها را «چاگی» می نامند. مترجم

^۲ - مرحوم استاد پژواک، زبان بلوچی را به «شاخه ایرانی فامیل آریایی خانواده هند و اروپایی» متعلق دانسته که در دهه ۵۰ که این اثر نوشته شده، همه مورخین و زبان شناسان، زبان های فارسی، پشتو و بلوچی را شاخه ایرانی خانواده زبان های هند و اروپایی می خواندند و این عنوان را زبان شناسان اروپایی که بیشتر با ایران، سر و کار داشتند، اختراع کرده بودند. بعد از تاسیس دیپارتمان زبان-شناسی در پوهنخی ادبیات در دهه ۶۰، زبان شناسان افغان، زبان های دری، پشتو، بلوچی و یک عده زبان های دیگر افغانستان را در عوض «شاخه ایرانی»، «شاخه آریایی» خانواده زبان های هند و اروپایی خواندند؛ هکذا دانشمندان غربی، موقعیت جغرافیایی افغانستان را در «فلات ایران»، نوشته اند و در این باره نیز دیپارتمان جغرافیه پوهنخی ادبیات، عنوان نوی ساخته بود که فراموشم شده. کسانی که عنوان جدید افغانی را در خاطر دارند، لطفاً اعلام نمایند.

قابل یادآوری ست که ایرانی ها تا دهه ۶۰، زبان پشتو را شاخه ای از سانسکرت می خواندند و این اشتباه در آثار ایرانی، به وفرت نشر شده است؛ اما بعد از انتقادات و دلایل علمی زبان شناسان افغان، که زبان شناسان غربی نیز آن ها را تأیید نموده اند، بالاخره ایرانی ها پذیرفتند که پشتو، به شاخه آریایی، تعلق داشته و خواهر زبان فارسی می باشد - اکنون یگانه مناقشه ای که بین زبان شناسان افغان و ایرانی، باقی مانده، این است که ایرانی ها، فارسی دری را منشعب از فرس باستان و پهلوی می دانند، اما افغان ها، هر دو را منشعب از اوستا می خوانند. هاشمیان

بخش دوم

غلط فهمی پیرامون پختونستان

مقداری غلط فهمی پیرامون پختون ها، موقعیت سرزمین آن ها و پختونستان، به ملاحظه می رسد که عمدتاً مولود تصویر غلط و معرفی اشتباه آمیز آن عده نویسنده گانی می باشد که خود را با این موضوع مصروف ساخته اند؛ آثار موجود، این سر زمین را یک خطه لامزروع و کوهسار، و نام آن را منطقه «قبایل» معرفی کرده اند، و این به خاطری ست که ساکنین این سرزمین، موضوع بحث عمده را هنگامی تشکیل دادند که مشکلات عمده حکومت هند برتانوی با «سرحد» توسط این نویسنده گان، تحت مذاقه قرار گرفت. آن ها به طور عموم، در فقدان شناخت واقعی این سر زمین و مردم آن، بالای نظرات مامورین استعماری دولت برتانیه، خواه نظامی یا ملکی، که در این منطقه ماموریت داشتند، اتکاء نموده اند. در حقیقت علت عمده این تصویر و معرفی غلط که در بالا تذکر یافته از این جا نشات می کند که اظهارات و نوشته های نویسنده گان نظامی در ذات خود الزاماً معرف آن نوع نظرات نظامی بوده که در اکثر موارد محدود به منافع شان بوده است؛ هکذا این نویسنده گان الزاماً مقید به این واقعیت بوده اند که اکثر آن ها محصور در دایره پایگاه های نظامی و رسیده گی به امور فوری پایگاه های خود بوده، و به خاطر اضطراب همیشه گی ای که در سرحد وجود داشته، آن ها هرگز این فرصت را نیافته بودند که آزادانه در این منطقه، گشت و گذار نموده و با مردم منطقه بیامیزند؛ زیرا مجبور بودند مردم این منطقه را «دشمن خود» بشمارند. در چنین اوضاع، و با در نظر داشت انزوای جغرافیایی منطقه و فقدان مخابرات و مواصلات، این همه، موانعی برای مشاهدین خارجی به منظور تماس با منابع اطلاعات محلی ایجاد می کرد؛ در حالی که آن منابع می توانستند اوضاع واقعی این کشور را به طور کلی در دسترس آن ها قرار بدهند، و آن طوری نمی بود که این سر زمین را از زاویه بدبینی، یک منطقه لامزروع و کوهسار بخوانند.

این نویسنده گان و ژورنالیستان، فراموش کرده اند، یا این که واقعاً بی خبر مانده اند، که در این سر زمین در همه جا، دره های حاصلخیزی وجود دارند

که محصولات زراعتی آن ها هرگاه به درستی کشت و زرع شوند، نیازمندی های قسمت های سردسیر را فراهم ساخته می توانند، و حتی در کوهسارهای نامنهاد لامزروع، منابع معدنی ای وجود دارند که بعد از انکشاف واستخراج آن ها، آن مناطق را حتی غنی تر از مناطق حاصلخیز می سازند که می توانند به سایر مناطق، کمک کنند. بر اساس دلایل فوق الذکر، یک سروی قابل اعتماد هرگز در این سرزمین صورت نگرفته و هیچ مرجع صلاحیت دار اقتصادی، یک را پور واقع بینانه راجع به ذخایر اقتصادی این سرزمین کم شهرت، ترتیب نداده، از این جاست که اظهارات ونوشته های آن عده نویسندگان کم معلومات، قسماً به حیث نمودار و ممثل مکمل کشور پختونستان، قبول گردیده، و علت سومی نیز باید اضافه شود که ریشه آن در تئوری و عمل سیاسی نهفته است و این موضوع در آینده به ارتباط پالیسی استعماری برتانیه مطرح خواهد شد که ملت پختون از آن، نهایت رنج را کشیده است. پختونستان را می توان به سه قسمت عمده تقسیم کرد: پختونستان شمالی، پختونستان مرکزی و پختونستان جنوبی.

پختونستان شمالی:

در این قسمت، چترال در ساحه جنگلات، نهایت غنی است. کوهستان ها، خصوصاً در سلسله کوه ها، مملو از درختان کاج و صنوبر اند، و این غنا می - تواند مواد خام برای محصولات پختونستان را فراهم سازد. چوب این منطقه از طریق دریای کنر، به پاکستان صادر شده می تواند، و به منظور پیشبرد اقتصادی از چوب این منطقه هم برای احتیاجات داخلی پختونستان و هم برای صادرات، استفاده شده می تواند. قبل از تهاجم برتانیه بالای چترال، تجارت چوب از طریق دریای کنر جریان داشت، اما با ورود سپاه انگلیس، پختون های افغانستان از این مجرا محروم ساخته شدند. امیر حبیب الله خان، پادشاه افغانستان، پروژه توريد چوب چترال را به افغانستان، ایجاد کرد و به این منظور، حاجی شاه نواز خان و نور محمد خان را به چترال اعزام نمود. مقداری چوب به جلال آباد رسید، اما بعد از آن، این پروژه با حریق مواجه شد و علت آن، معلوم نگردید. در سال ۱۳۱۸ هـ ش یک نفر متخصص چوب شناس هندی، همراه با شه نواز خان به چغه سرای رفت تا تجارت چوب را از چترال رونق دهد، اما متخصص مذکور نیز این پروژه را ترک داد. بعد از آن، لعل محمد نام از لاهور به نماینده گی از شرکت چوب لاهور به منظور مذاکرات تجدید تجارت چوب، به

افغانستان آمد و همراه با یک هیأت مدیره خود، به چترال رفت. پروژه تجارت چوب این ناحیه برای مدت دو سال دوام کرد و عواید ناشی از تجارت چوب بین افغانستان و مردم پختونستان، آزادانه تقسیم گردید. بعد از مدت دو سال، این پروژه نیز با حریق مواجه گردید. در حال حاضر، مواد خام این پروژه مهم تجارتی پختونستان، بدون استفاده افتاده و مردم پختونستان در انتظار فرصتی می باشند تا یک بار دیگر از این منبع اقتصادی خود، استفاده کنند.

تا جایی که ریسرچ ها و تحقیقات نشان داده، چترال دارای دو منبع دست نخورده می باشد: یکی زرنیخ زرد و دیگری طلای دریایی که از غربال کردن ریگ دریا به دست می آید. مقدار زیاد منگیز (منیسیا یا سنگ سیاه شیشه گران) از چترال به امریکا صادر می شود.

کلاه های پشمی موسوم به «پکول»، قالین و گلیم، جراب و دستکش پشمی و چین، صنایع عمده دستی چترال بوده، و «muslin» (یک نوع پارچه ای که از آن، جامه های زنانه و پرده می سازند = چیت موصلی = مشمشی) نیز در بعضی نواحی چترال، بافته می شود.

صوات:

حاصلات زراعتی عمده صوات عبارت اند از گندم، جو، برنج، ذرت، پنبه، تنباکو و کونار. در صوات، اقسام مختلف برنج، تولید می شوند؛ به طور مثال، یک نوع آن، بانگی (Bongai) نام دارد که نبات آن خوشبو می باشد. نوع دیگر، باسمتی (Basmati) نام دارد که بسیار شیرین است.^۱ نوع دیگر، منجی (Munji) نام دارد که دانه های بسیار کوچک دارد. انواع میوه ها از قبیل انگور، انار، انواع توت، ناک، میوه های خسته دار، آلو، زردآلو و غیره در صوات وجود دارند. حیوانات اهلی از قبیل گاو، گوسفند، بز، مرکب، اسب و شتر در صوات پرورش می یابند. پوست باب، کمپل های پشمی، برنج، چوب تعمیراتی، چهارمغز و پشم از جمله صادرات صوات می باشند. چوب از صادرات مهم و عمده صوات است. تاجران پشاور، چوب را از طریق دریا

^۱ - عین این برنج در کنر نیز زرع و تولید می شود و برنج کنری، دارای عین خصوصیات است؛ خصوصاً که اگر چند سال کهنه تر شود، شیرینی، طعم و خوشبویی آن بیشتر می شوند. از موسیدان شنیده ام که یک قرن پیش، در هنگام فراری شدن سرداران افغان به هندوستان، در آن وقت، برنج خوب و شیرین در هندوستان پیدا نمی شد. سرداران افغان، برنج کنر را خواستند و در دیره دون کاشتند و از آن به بعد، «برنج دیره دونی» شهرت یافت. هاشمیان

به کاکاخیل نوشیره (Kaka Khel Nowshera) می آورند. کمپل های پشمی (لحاف یالویی) ساخت صوات به نفاست، نرم و گرم بودن خود، شهرت دارند. دباغی و چرم گری، صنعت مردم صوات اند؛ خصوصاً پوست آهو را مثل یک پارچه ابریشمی، نرم و نفیس می سازند. بوت، چپلی و سلیر ساخت صوات نیز شهرت دارند. بهترین انواع تفنگ های ساخت پختونستان نیز در صوات تولید می شوند. اگرچه مقدار تولید تفنگ در حال حاضر محدود است، اما مهارت تولیدی تفنگ سازان، قابل وصف می باشد.

پختونستان مرکزی:

پختونستان مرکزی، دارای منابع سرشار معدنی می باشد. معادن عمده این منطقه قرار ذیل اند:

نمک: ذخایر وسیع نمک در کوهات و بهادر خیل وجود داشته و از معدن کرک همین اکنون استخراج صورت می گیرد.

ذغال: ذغال درجه اول در کوهات وجود دارد؛ هکذا در شرق کوهات و بنو و در کوه های چیرات (Cherat) معادن ذغال وجود دارند.

سلفر (Sulphur): در کوهات و در نایکند (Nikind) وجود داشته و از مدت یک صد سال به این طرف از این ذخایر استفاده می شود.

شوره (Nitre): در مرداب ها و باطلاقی های هموار یافت می شود.

سرب: یک مقدار سرب در کوه های هزاره کشف شده است.

سنگ سرمه (انتیمون): در نواحی باجور و هزاره یافت شده است.

پطرول: یک مقدار پطرول در ناحیه کوهات وجود داشته، همچنان دیره اسمعیل خان پطرول دارد، اما هنوز تحت استخراج، قرار نگرفته است.

تیل خاک: در ناحیه شیرانی، کشف شده است.

آهک: در اکثر مناطق پختونستان وجود دارد.

سنگ مرمر: در نوشهره و در کوه های مقابل اتک (Attock) وجود دارد.

میوه جات از قبیل انگور، انار، ناک، شفتالو و سایر میوه جات در پختونستان مرکزی، وجود دارند؛ همچنان مصنوعات از قبیل شال (لویی)،

چپلی، کلاه و پکول در همه نواحی پختونستان مرکزی و سامان آلات چوبی خصوصاً در دیره اسمعیل خان، ساخته می شوند و شهرت دارند. صادرات این

منطقه عبارت اند از: نمک، تمباکو، گر (قند سیاه)، و پوست باب.

پختونستان جنوبی (بلوچستان):

معادن و پیداوار پختونستان جنوبی از این قرار اند:
 ذغال: ذخایر ذغال در کوه های پشین و نواحی اطراف کویته، در دگاری کلات، در هندوباغ ژوب، در دوکی لورالی و در هرناهی سیبی، وجود دارند.
 سلفر: معادن سلفر در کلات، سانای (Sani)، چاگی (Changhai) واقع در کوه های سلطان، و در دشت مکران وجود دارند.
 کروم (Chrome) ذخایر کردم در هندوباغ و جنکتو وجود دارند.
 شوره (Nitre) که از آن تیزاب ساخته می شود در چاگی وجود دارد.
 گل سفید که از آن، پلستر ساخته می شود در سخار (Suchar) دره سپین تنگی وجود دارد.

سنگ سرمه: در جاله وان و قزدار (Khazdar) وجود دارد.
 از مصنوعات دستی بلوچستان، یکی قالین و قالینچه است که سالانه حدود ۸۰۰۰۰ تخته به تمام کشور های جهان، صادر می شود. گیاه های طبی، میوه-جات تازه و خشک، خسته باب، خرما، آلوباب، شال و لویی و پوست باب در اقلام صادرات بلوچستان، شامل اند.

حبوبات: از قبیل گندم، برنج، جو، ذرت، ماش و دو نوع میوهء لوکات و کیله، تخم کوکنار، و حیوانات از قبیل گاو، گوسفند و بز، مسکه و روغن، و پشم از بلوچستان، صادر می شوند. یک فابریکهء کارتوس سازی در شهر امب (Amb) وجود داشته و چوب نیز صادر می شود.

کوهستان:

صادرات عمده کوهستان را چوب تشکیل می دهد که از طریق دریا صورت می گیرد. روغن، پوست باب و چار مغز نیز از این جا صادر می شوند. پارچه های نفیس برای ساختن کالا، قالین باب و شال و لویی پشمی نیز تولید صادر می شوند؛ هکذا سامان آلات چوبی و نجاری و آهنی در این جا تولید می گردند. چرم باب نهایت اعلی در بجام (Bajam) تولید می شود، خصوصاً چرم آهو را آن قدر نفیس می سازند که مانند ابریشم، نرم می باشد. صنعت چوب در کوهستان، خوب انکشاف کرده، کاسه ها و پتنوس های بسیار ظریف از چوب عادی و چوب چهارمغز می سازند. در شهرک های متی (Mati) و چنگی (Changai) (موهمند) انواع تفنگ، ساخته می شود. شال بافی و نمدبافی در این جا رواج دارد. شال های «جندال - Jandal» در ظرافت،

نرمی، رنگ آمیزی و گرمی خود، شهرت دارند.

باجور:

جو، گندم، عسل و فندق به وفرت در باجور یافت می شوند. از آن جایی که این منطقه با قلت آب دچار است، اکثر حاصلات آن، منتظر باران می-باشند. عدس نیز در این جا کشت و تولید می گردد. از فندق یک نوع روغن استخراج می شود که بازار تجارتی دارد.

مومند^۱ (Mohmand):

بهترین اسلحه در مومند تولید می شود؛ به شمول تفنگ های ده تیره و تفنگ های شکاری. چلی و کلاه کاهی ساخت این منطقه بسیار شهرت دارند. جوال و خیمه نیز در جملهء مصنوعات مومند می باشند.

سرمایه بزرگ و طبیعی منطقه دیر (Dir) همانا جنگلات است که منبع مهم عایدات آن می باشد. چوب از طریق دریای پنجکوره (Panjkora) به پشاور برای فروش، ارسال می شود. اقلام صادراتی دیگر آن عبارت اند از عسل، پشم، پشم بز و پوست حیوانات.

صنعت چوبکاری در مومند شهرت دارد. کاسه ها و سایر اشیای نفیس چوبی در این جا ساخته می شوند. تفنگ و کارتوس نیز در این جا ساخته می-شود. شال و لویی پشمی و نفیس کلاه های پشمی و پوشاکه باب پشمی در این جا ساخته می شوند. در شهر تیرا، فابریکاتی برای تولید انواع تفنگ، ساخته شده اند. از چوب تیرا، اشیای کارآمدی برای تجارت، ساخته می شوند. در وزیرستان نیز فابریکات تفنگ سازی، مصروف تولید می باشند. گندم، جو، ذرت، برنج، ماش، عدس و ارزن و حبوبات دیگر در این جا زرع می شوند. روغن، عسل، پشم باب، پوست باب، و چوب تعمیراتی، زمینهء تجارت را برای مردم این منطقه، فراهم ساخته است. با دلسوزی و توجه بیشتر می توان این منطقه را به حیث یکی از مناطق پر منفعت و اقتصادی پختونستان، انکشاف داد. معادن سنگ مرمر، سنگ سمره و تلک (talc) در کورم، وجود دارند. این منطقه برای تولید انواع میوه ها، خیلی مساعد است.

از نقطه نظر اقتصادی درمی یابیم که پختونستان از جانب غرب، محاط به

^۱ - به گونهء «مهمند» و «مومند» نیز تلفظ و نوشته شده است.

دریای سند می باشد و سواحل این دریا از سرحدات کشمیر گرفته تا بحیره عرب، همیشه به حیث یکی از حاصلخیزترین مناطق جهان، شناخته شده است. همین علت حاصلخیزی این منطقه بود که نژاد آریین را هزاران سال قبل از میلاد مسیح از کناره های دریای آمو و مدینیت بلخ و باکتیریا (باختر)، به خود جلب کرد و این ها از طریق افغانستان به سواحل دریای سند، مهاجرت کردند و این سواحل، سرحد طبیعی بین آسیای مرکزی و نیم قاره هندوستان را تشکیل می دهد. بعض نقاط این سرزمین، مثلاً دره پشاور، که از قدیم الایام محل زیست پختون ها بوده، حاصلخیزترین نقاط قاره آسیا، شناخته شده است. زمین پربار و آب و هوای این منطقه که بین سلسله کوه های افغانستان و جلگه وسیع هندوستان قرار دارد، نه تنها برای زرع و تولید انواع نباتات منطقه حاره و غیر حاره، مساعد می باشد، بل که واجد این مزیت و برتری می باشد که نباتات منطقه سرد سیر نیز در این جا زرع شده می توانند.

مزیت دیگر سرزمین پختونستان این است که مانند هندوستان و پاکستان، به مشکل کثرت نفوس، مبتلا نبوده، و بنابر آن در زمینه تولید مواد غذایی، نه تنها می تواند خود کفا باشد، بل که تولیدات مازاد احتیاج خود را به همسایه گان خود که بعضاً با مشکل قحطی، مواجه می باشند، نیز صادر نماید، مردم این سرزمین که نه هندی می باشند و نه پاکستانی، و در شرایط اقلیمی بهتر، زیست نموده و سخت سر و زحمتکش می باشند، که بر اساس این خصوصیات، آینده و انکشاف بهتری برای این مردم و این سرزمین، پیش بینی شده می تواند؛ اما باید تاکید شود که پختونستان علاوه بر منابع طبیعی زراعتی خود، منابع دیگری نیز دارد که به ارتباط انکشاف آینده اقتصادی آن باید در نظر گرفته شود؛ به طور مثال، امکانات زیادی برای استفاده از دریا های این سرزمین به منظور پروژه های تولید برق، وجود دارند. از این دریا ها تاکنون تنها برای انتقال چوب تعمیراتی، کار گرفته شده که البته یک منبع خوب عایدات از مدرک تجارت چوب می باشد و ضروریات زنده گی قسمتی از نفوس منطقه را تکافو می کند؛ علاوه بر آن، پختونستان مزیت دسترسی به بحر را از طریق بلوچستان نیز دارا می باشد که واضحاً یک عامل بسیار مهم برای انکشاف تجارت در آینده این سرزمین می باشد؛ بنابراین، قابل ملاحظه است که اگر اهمیت و توجه لازم به امکانات وسیع موجود به منظور انکشاف اقتصادی پختونستان، پرداخته شود، کسانی که معتقد اند پختونستان از نظر اقتصادی به حیث یک کشور مستقل به پای خود ایستاده شده نمی تواند، کاملاً به خطا رفته اند. پختون

ها مستشعر اند هنگامی که موانع از مقابل آزادی و استقلال شان برداشته شوند، در حالی که تمام انرژی شان در گذشته در این راه صرف شده است، آن ها می توانند زنده گی مرفه ای برای خود و در وطن خود، تامین نمایند.

بخش سوم

شاخه های پختون^۱

پختون ها به دو قبیله عمده، تقسیم شده اند: قبیله غلزی و قبیله درانی، و هر یک از این دو قبیله، به شعبات کوچک تر تقسیم می شوند. مهمترین قبیله پختونستان، غلزاری ها می باشند، اما دو قبیله بسیار بزرگ پختون، مهمند ها و شورانی ها (Shoranis)، به قبیله درانی تعلق دارند. قبایل عمده دیگر پختون عبارت اند از افریدی، وزیری - که به دو شعبه درویش خیل و مسعود، تقسیم شده - و یوسفزی. از جمله این ها، قبیله افریدی در ناحیه تیرا و دره خیر زنده گی می کنند. سر زمین قبیله وزیری، وزیرستان نام دارد و در وادی ای بین معبر های گرم و گومل افغانستان، قرار داشته و اکثریت قبیله یوسفزی در صوات زنده گی می کنند. مومند ها در بونیر، دیر و باجور زیست داشته و شورانی در وادی های مجاور تخت سلیمان، زنده گی می کنند. قبیله اورکزی بین تیرا و میران زی زیست داشته و قبیله ختک در دو جناح دریای سند زنده گی می کنند. قبایل مهم دیگر پختون، چمبانی (Chambanis) و

^۱ - در سراسر این فصل، کلمه «قوم» که مُعرفِ کلیت می باشد، با شهرت و کاربردی که یافته است، برای تعریف قبایل یا شاخه های قوم پشتون، به گونه ای به کار رفته است که اگر خواننده دقت نکند، مفهوم قوم را با مفهوم قبیله، یکی گرفته و بر این گونه، کلیت پشتونی با مترادف معنایی نادرست کلمات قوم و قبیله، مغشوش می شود؛ یعنی در حالی که بیش از دو صد قبیله پشتون با نام های چون ساپی، بارکزی، کاکر، نیازی و ... جزئیات کلیت پشتونی را تعریف می کنند، اما با شرح هایی که دقتی در آن ها نشده، شاخه ها را نیز با نام مثلاً قوم ساپی، قوم بارکزی، قوم کاکر، قوم نیازی و ... در برابر کلیت یا قوم پشتون آورده اند که نه فقط درست نیست، بل برای خواننده گان، مشکل فهم و برای بدخواهان، بهانه می دهد تا قبایل پشتون را همدیاف این قوم بشمارند و از کثرت اش بکاهند؛ چنانچه آگاهی یافته ام، چند بی کاره ستمی، در حال تدارک کتابی هستند که گویا شاخه یا قبیله ساپی، جزو قوم پشتون نبوده و قوم مستقل و یا شاید جزو قوم دیگر باشد؛ بنابراین، در تصحیح این کتاب، بی نهایت کوشیده ام در جایی که نیاز است، معنی قوم با معنی کلمه قبیله که تعریف کننده جزئیات آن است، یکی گرفته نشود و پیشنهاد می کنم که در هنگام تعریف جزئیات قوم پشتون (قبایل) یا از کلمه قبیله و یا هم از کلمه «شاخه» استفاده شود و از نظر من، کلمه «شاخه» بهتر است؛ زیرا مغرضان همیشه کوشیده اند با استفاده از اصطلاحات قبیله گرا یا قبیله گرایی، تفکری را که نشأت یافته از جوامع روستایی ست و در برگیرنده ی وضعیت اجتماعی اکثریت مردم افغانستان می شود، با توجه بر وجود قبایل پشتون، منحصر به پشتون ها کنند که بخشی از نقد غیر منطقی پشتون ستیزان را نیز می سازد. م.ع

زیمخت (Zaimukhts) می باشد.

به عقیده جنرال سرمکمون (General Sir MacMunn) تمام قلمرو پختون ها، یک واحد غیر قابل تقسیم می باشد. او می گوید: «محسود، مرتبط است به وزیر؛ وزیر با زیمخت، زیمخت با اورکزی، اورکزی با افریدی، افریدی با مومند، مومند با قبایل باجور، باجور با دیر، دیر با صوت، صوت با بونیر، بونیر با دره سند و دره سند با کوه سیاه».

دانش و معلومات خوب تر پیرامون تعدد شاخه های پختون، خواننده را قادر می سازند تا پیرامون اوضاع و واقعات کنونی، صحیح تر قضاوت نمایند و در باره تحریک پختونستان، دقیق تر حمایت و قضاوت کنند. هفت ملیون مردمی که استقلال پختونستان را می خواهند، باید به اساس سوابق این قوم که در تاریخ، ثبت شده، مورد قضاوت قرار گیرند. مهمترین شاخه های این قوم از این قرار اند:

شاخه های افریدی:

افریدی هایک شاخه بزرگ و مهم پختونستان می باشند و اکثر آن ها در تیرا زنده گی می کنند. این واقعیت که حدود ۳۰۰۰ سال قبل از امروز نام این قبیله در «ریگویدا»، «اپریتی» (Apariti) نوشته شده، ثابت می سازد که یک شاخه قدیمی پختون می باشند. این قبیله به هشت شعبه تقسیم شده و از آن جمله، زخه خیل به سلحشوری معروف است. سرویلیام بارتن (Sir William Barton) نوشته که قوم افریدی، ۵۱ هزار مرد جنگی (سپاهی) دارد.

دره معروف خیبر که شریان مهم آسیای مرکزی می باشد، از دیر زمانی - ست که در دسترس قبیله افریدی قرار دارد. تمام کاروان های تجارتی یا نظامی که از طریق دره خیبر، عبور می کنند، بالای حمایت قوم افریدی، اتکاء می کنند که در غیر آن، با مشکلات و موانع، مواجه می شوند. قدرت این قوم حتی در دوره سلطنت جهانگیر، مسلم بود؛ زیرا کاروان های مغل که از این دره عبور می کردند، مجبور به پرداخت حق العبور به قبیله افریدی بودند. این نوع تادیات، عاید خوبی را از دوران امپراطور مغول، شهنشاه اکبر، به بعد برای افریدی، میسر ساخته بود.

قبیله افریدی پختون، به طور جاودانی، قربانی داده تا آزادی سرزمین بومی شان را حفظ کنند. این قبیله، تجاوز اجنبی را، چه از جانب مغل بوده یا به

وسیله استعمارگران دیگر، نپذیرفته و از خاک خود با شهادت دفاع کرده است. علی خان ختک چه گونه گی مقاومت و دفاع قوم افریدی را چنین تصویر کرده است:

«هرگز اجازه نخواهم داد که رقیب از کوچه تو بگذرد! من افریدی خیر هستم، و او یک مغول.»

قبیله افریدی بار اول در سال ۱۸۳۷ م با انگلیس در تماس قرار گرفت. هنگامی که کپتان برنس (Burnes) از طریق دره خیر به کابل می رفت، به اجازه شاخه افریدی از این دره، عبور کرد.

هنگامی که قدرت انگلیس در هندوستان توسعه یافت، هنوز هم به استقلال افریدی ها، احترام داشتند؛ صرف نظر از این که در قسمت اعظم پختونستان، داخل شده بودند، در هنگام عبور از دره خیر، برای قبیله افریدی، حق العبور می پرداختند.

در سال ۱۸۹۷ م، افریدی ها بالای ملیشه برتانیه در خیر، حمله کردند، و هنگامی که انگلیس یک قوه بزرگ نظامی را تحت قومانده ویلیام لاکهارت (William Lockart) برای سرکوبی افریدی ها به تیرا اعزام کرد، قبیله «زخه خیل» با کمک اورکزی ها، مقاومت نهایت شجاعانه ای تبارز دادند. بار دیگر در سال ۱۹۰۷ م، برتانیه، قوای دیگری را در مقابل ژراکی خیل (Jawaki Khel) اعزام کرد و این بار نیز با مقاومت شدید مواجه شد و همان طور که تجاوز شان در تیرا ناکام شده بود، این بار نیز ناکام گردید. فهرست حملات معروف و مهم انگلیس به خاک پختونستان، قرار ذیل است:

در سال ۱۸۵۰ م، یک قوه بزرگ نظامی برتانیه تحت قومانده کولن کمپبل (Colin Campbell) برای سرکوبی افریدی به دره خیر اعزام شد و در نتیجه مقاومت شدید افریدی ها، ۱۲ عسکر برتانوی مقتول و ۶ نفر مجروح گردیدند.

در سال ۱۸۰۳ م، قوای برتانیه بالای شعبه ژراکی افریدی در قریه باری (Bari) حمله کرد؛ این بار هم با مقاومت شدیدتر از محاربه کوهات، مواجه شدند و جنگ شدیدی در گرفت. قبیله ژراکی، شعبه ای از آدم خیل است که در بین کوهات و دریای سند، زنده گی می کنند.

در سال ۱۸۵۵ م، قوای برتانیه تحت قومانده کرنیل کریگی (Craigie)

^۱ - بیت فوق توسط «G.Morrison» از پشتو به انگلیسی، ترجمه شده و اینک از انگلیسی به

دری.

بالای قبیله آدم خیل حمله کرد، و این حمله به انتقام حمله شاخه مذکور بالای پایگاه انگلیس در پشاور، صورت گرفته بود.

در سال ۱۸۷۷ م، قوای برتانوی تحت قومانده کرنیل مکارتور (MacArthur) بار دیگر بالای قبیله ژراکی حمله شدیدی آغاز کرد. افریدی ها، لین های تلگراف و مخابرات انگلیس را قطع کردند و موانع زیادی در مقابل قوای برتانیه، ایجاد نمودند.

در سال ۱۸۷۷-۸۷ م، قوای برتانیه تحت قومانده جنرال کیز (Keyes) بار دیگر بالای مردم ژراکی، حمله کرد. در سال ۱۸۷۸ م، یک قوه بزرگ برتانوی تحت قومانده جنرال تایلر (Tyrle) بالای منطقه زخه خیل، حمله کرد. در دوران دومین جنگ انگلیس-افغان، قبیله و خه خیل در مقابل قوای مهاجم برتانیه، مقاومت شدیدی نشان داد، و در امتداد حرکت قوای انگلیس تا افغانستان، در مواضع مختلف، حملات شدیدی بالای قوای برتانیه، انجام داد.

در سال ۱۹۰۸ م، بار دیگر یک قوای برتانوی تحت قومانده جیمز ویلکاکس (James Willcocks) برای حمله و اشغال وطن زخه خیل ها اعزام شد، اما با وجود حملات و جنگ های مکرر، انگلیس ها نتوانستند احساسات وطن خواهی و آزادی خواهی قبیله افریدی را مضمحل بسازند؛ زیرا هدف لشکر کشی های انگلیس، توسعه استعماری بود؛ در حالی که مقاومت و جان بازی قوم افریدی به خاطر دفاع از خاک و وطن شان، صورت می گرفت.

شعبات مهم قبیله افریدی از این قرار اند: ملک دین خیل که در «میدان» و «باره»، زنده گی می کنند؛ عده ای هم در «بازار» به سر می برند؛ قمبر خیل که در میدان و باره زنده گی می کنند، کوکی خیل که در «باره» زنده گی می کنند، اکاخیل که در «وران» و باره زنده گی می کنند، زخه خیل که در میدان، باره و منطقه خیبر زنده گی می کنند، کمرخیل که در باره زنده گی می کنند و سپیاره (Sipah) که در باره زنده گی می کنند و آدم خیل.

شاخه یوسف زی:

یوسف زی ها یک شاخه بزرگ و مهم پختونستان می باشند. این شاخه از ۴۰۰ سال به این طرف در این منطقه، سکونت داشته، مسکن اصلی شان نوشکی (Nushki) و گرو (Garoo) در سیستان بود. یوسف زی، شعبه ای از خزی (Khazai) فامیل پختون ها بوده و در اخیر قرن سیزدهم و آغاز قرن

چاردهم به- افغانستان قرون وسطی- و کابل آمده اند. به حواله «حیات افغانی»، وطن اصلی یوسفزی ها، خوره مرغه (Ghawara Margha) در مجاورت ارغستان قندهار بوده است.

اولوغ بیگ میرزا، فرزند ابو سعید میرزا، از نواده های تیمور، با کمک یوسف زی ها به تحت افغانستان، جلوس نمود و بعد از آن که با کمک یوسف زی ها، کابل را تسخیر کرد، به نابود ساختن یوسف زی ها پرداخت. همان طوری که سیاست و عادت همه دشمنان پختون ها بوده، اولوغ بیگ میرزا تلاش ورزید در بین یوسف زی ها و خوگانی ها، دشمنی ایجاد کند. بعد از آن که اولوغ بیگ توسط قبیله یوسف زی با زعامت ملک مدد خان و ملک عثمان خان، شکست خورد و مغلوب گردید، او، به خیانت متوسل شد. اولوغ بیگ، سران یوسف زی را با خدعه در یک جرگه ساخته گی و پلان شده، دعوت کرد و در آن جا، سپاهیان او، ۸۰۰ زعیم یوسفزی را به قتل رساندند؛ تنها ملک احمد از این حادثه، نجات یافت و با بقایای خانواده خود به ننگرهار رفت.

بعد از یک مناقشه با قبیله محمدزی در ننگرهار، یوسف زی ها از راه باجور به پشاور رفتند. قبیله دلازاک (Zilazaks) که در آن وقت از پشاور به صوات کوچیده بود، از یوسف زی ها استقبال نموده و در منطقه دو آبی (Du-Aabi) برای شان زمین داد؛ بعد از آن، مناقشه ای بین یوسف زی و دلازاک رخ داد که در نتیجه آن، ملک احمد خان به قبیله محمود زی مراجعه کرد و بین آن ها تفاهم و آشتی به میان آمد؛ در نتیجه این اتفاق، آن ها بالای قبیله دلازاک فایق شده و قبیله دلازاک واپس به صوات رفت.^۱

سرزمین پشاور در آن وقت بین شاخه های یوسف زی، خوگانی، اوتمان-زی و محمدزی تقسیم شده بود. باری توافقی بین زعیم صوات موسوم به ویس، و قبیله دلازاک صورت گرفت. ملک احمد خان، احساس تهدید کرد و با لشکر خود بالای صوات حمله کرد. مردم صوات در منطقه شاه کوت، موقف گرفتند. زعمای یوسف زی، یک قسمت قوای خود را در مقابل مردم صوات در شاه کوت گذاشته، با قوای دیگر از طریق ملکند به صوات داخل شده و بعضی نواحی را متصرف شدند. مردم صوات، خود را در محاصره یافته به صوات علیا رفتند و صوات سفلی را به یوسف زی ها وا گذاشتند. یوسف-

^۱- این قبیله محمدزی، شاخه ای از قبیله یوسف زی می باشد. م

زی ها بعد از تسلط کامل بر صوات سفلی، بالای صوات علیا حمله کردند. مردم صوات مقاومت نتوانسته به پکلا (Pakla) و نواحی دیگری رفتند که اکنون نیز در همان نواحی زنده گی دارند. یک تعداد صواتی ها به راییت آباد و هندوستان رفتند.

قبیله یوسف زی، صوات و نواحی مجاور و متصل آن را از قبیل بونیر، پوران، کانه، چکیسر (Chakesar) و غوربند، نیز تصرف کردند. یوسف زی ها محلات متصرفه را بین خانواده های قبیله خود تقسیم کردند که تا امروز بر این منطقه، مسلط می باشند.

قبیله یوسف زی به سه شعبه مهم، تقسیم شده: اکوزی، ملک زی و لوی-زی. (Loezai) ملک زی و اکوزی در صوات و پنجکوره زنده گی می-کنند، و شعبه لوی زی در بونیر می باشد. یک عده یوسف زی ها در منطقه بوپال در هندوستان نیز زنده گی می کنند، اما زبان شان در نتیجه گذشت زمان و تغییر محیط، تغییر کرده است. شاخه یوسف زی در حدود ۱۷۰ هزار مرد جنگی دارد. حمله این قبیله بالای روهیلکند (Rohilkand) در آغاز قرن هجدهم، ثبوت شجاعت و سلحشوری این شاخه می باشد.

شاخه ختک:

یک قبیله مهم دیگر پختون که به شجاعت و شهامت معروف است، ختک می باشد. خوشحال خان ختک، پدر زبان پختو، به همین قبیله منسوب است. از شاخه ختک، ۳۰۰۰ سال قبل در کتاب آریایی ای به نام ستک (Sathak) یاد شده و در جمله قبایل پکت (پخت = Pakt) به شمار رفته است. اکنون این شاخه در نواحی پشاور و کوهات زنده گی می کنند و صحتمند و تنومند می باشند.

در شمال منطقه ختک، قبیله بنگش و در جنوب آن، قبایل عیسی خیل و میانولی سکونت دارند. از جانب غرب با قبیله وزیری در تماس اند. شاخه ختک با افریدی و یوسف زی و دیگران، مناسبات حسنه دارد. این نوع مناسبات، برخلاف توقع دشمنان پختون، موجب اتحاد و همبسته گی بین سایر قبایل پختون بوده است.

قبیله ختک در ایام اختر (عید) رقص مخصوصی دارند که «اتن» نامیده می شود. شعبه برازنده این قوم، «فقیر خیل» نام دارد. مسکن اصلی ختک، منطقه شوال (Shiwal) بوده و از آن جا به جانب مشرق کوچیده به نواحی

بنو (Bannu) رسیدند و با قبایل هُنی (Honai) و منگل یک جا زنده گي اختیار نمودند. پسان تر، قبیله ختک، داخل این ساحه شده و ناحیه بین دو شعبه دریای کرم را مختص خود ساختند، اما این ناحیه را برای خود تنگ و ضیق دانسته به طرف شمال رفتند و به جونه گر (Junaghar) رسیدند و منطقه جنوب و شرق کوهات را در دامنه سپین غر، اشغال نمودند و در سمت مشرق در مجاورت نیلاب، نزدیک اتک رسیدند.

زعیم بزرگ قبیله ختک، ملک اکو (Ako) بود که در بین سال های ۱۵۵۰-۱۶۰۰ م زنده گي می کرد. بعد از او، یحیی خان برای مدت ۲۰ سال زعیم ختک بود، و بعد از او، شهباز خان برای مدت ۲۱ سال زعیم بود، و بعد از او، زعامت به خوشحال خان ختک رسید. به قول سر ویلیم بارتون (Barton) قبیله ختک، ۳۲ هزار مرد جنگی دارد که ۱۲ هزار آن در پشاور و متباقی در کوهات می باشند.

منطقه زیست ختک، ۱۰۰ میل طول و ۵۰ میل عرض دارد. از طرف شرق به دریای سند، و از جانب شمال، به شهر کابل، محاط می باشد. یک عده ختک در آن طرف دریای سند، سکونت اختیار نموده، در جانب غرب قبیله ختک، قبایل خلیل، مومند، افریدی، اورکزی و بنگش، زنده گي می کنند؛ در جنوب آن، بنو قرار دارد.

منطقه زیست ختک به دو حصه شمال و جنوب تقسیم شده و قسمت جنوب آن کاملاً کوهستانی می باشد. در قسمت شمال آن اگرچه همواری ها و میدان ها وجود دارند، اما زمین آن سنگلاخ است. در دره های جنوبی آن، دو شعبه ختک با نام های ساغری (Saghaz) و بارک (Barak) زنده گي می کنند و دو قریه مشهور آن، لتمبر (Latammar) و تیری (Teri) می-باشند.

در قسمت های بلند و مرتفع منطقه ختک، دره های کوچک سرسبز وجود دارند که در بعضی از آن ها زیتون وحشی می روید. محصول عمده این منطقه، حبوبات است. معدن عمده منطقه، نمک است و نمک بهادر خیل، سفید و مشهور است. عمق معدنیات منطقه، ۱۰۰۰ فوت و طول رگ های آن، ۵۰ میل تخمین شده است. تجارت عمده منطقه، نمک است که آن را توسط حیوانات به با زارها انتقال می دهند.

از تحقیق آقای سید انور الحق، نکات جالب ذیل، اقتباس می شود: «به اساس نفوس شماری سال ۱۹۳۱، تنها در منطقه پشاور، ۵۶ هزار ختک وجود

داشتند. نفوس این قبیله در حدود ۲۰۰ هزار نفر تخمین شده است. این قوم در بین خودش، تقسیمات و شعبات به خصوص دارد، اما اداره انگلیس آن را به دو قسمت ختک شرقی و ختک غربی، تقسیم کرده: ختک شرقی، عبارت است از اکوری (Akorai) و ختک غربی، عبارت است از تیری (Terai). ختک های شرقی به طور عمده در منطقه پشاور زنده گی می کنند و ختک های غربی در کوهات. در وضع و چه گونه گی زنده گی ختک، تفاوت ها وجود دارند. یک عده در دره های خالص کوهستانی زنده گی دارند و طبعاً با مشکلات مواجه می باشند؛ دیگران در محیط شهری زنده گی مرفه دارند. قبیله ختک، بی نهایت شجاع و مانند سایر قبایل پختون، مهمان نواز می - باشد. لباس ساده می پوشند و خوراک عمده شان، حبوبات است. با وجودی که منطقه زیست این قبیله، بی حاصل و کوهستانی می باشد، شاخه ختک در بین قبایل سرحد، شهرت بزرگ کمای کرده است.»

شاخهء مومند:^۱

مومند یک قبیله بزرگ پختونستان است. به اساس روایات مؤرخین، شاخهء مومند از منطقهء خوره مرغا (Ghwaya Margha) به ننگرهار آمدند؛ سپس در سرزمین پختونستان، سکونت اختیار کردند. قاضی فیض الله خان در کتاب خود با عنوان «تاریخ پختون ها» چنین نوشته است: «مومند، خلیل و داوود زی، غوریا خیل نامیده می شوند. در حدود ۱۴۵۰م، آن ها در مجاورت دریای ترنک در غرب غزنی زنده گی می کردند. بابر (Babur) در سال ۱۵۰۷ م از قبیلهء مومند، چنین یاد کرده است: «به من، خبر رسید که عدهء زیاد مومند در مشد (Mashd) و سنیگانا (Sanigana) می باشند؛» بعداً آن ها در مجاورت غزنی می بودند. در دورهء سلطنت کامران، پسر بابر، این قبیله به پشاور رفتند.

شعبات قبیلهء مومند: بایزی (Baizai)، شعبهء مشهور این قبیله در کوهستانات غرب پشاور، سکونت اختیار کرده اند. الیمزی (Alimzai) در جانب شمال شرق بایزی در کمالی (Kamali) و گنداو (Gandow) مسکون گردیده - اند. اوتمان زی، شعبهء مهم دیگری ست که شاهراه ها را در اختیار دارند. در جانب شرق، بایزی در دانشکول (Danish-kol) و پوخ دند

^۱ - معلومات مزید در باره قبیلهء مومند از صفحه ۲۹ تا ۳۷، ضمیمه شده است.

(Pukh-Dand) زنده گي می کنند. خوازازی (Khawazazai) آن شعبه مومند است که از طریق حمل و نقل خوراکه باب و سامان آلات بین پشاور و کابل، امرار حیات و معیشت می کنند. ترک زی (Tarakzai) و برهان خیل (Bran-khail) در ناحیه پندپالی (Pandpali) زنده گي می کنند. عثمان-خیل (Osmankhail) در کوهستانات سلاله (Salala) اقامت دارند. به خاطر تعداد زیاد و اهمیت این قبیله، مومندها همیشه در نزد دشمنان شان به حیث منشاء رنج و مزاحمت بزرگ، شناخته شده اند. این واقعیت را مورخین انگلیس، تأیید کرده اند.

با وجود مساعی زیاد و تشویقات دولت هند برتانوی، قبیله مومند، هرگز حاضر نشد که در سپاه برتانیه، شامل شود؛ بل که مانند سایر قبایل پختون، قبیله مومند به دفاع از آزادی، شمشیر به دست گرفت و با هجوم برتانیه، مقابله کرد.

هنگامی که برتانیه، پنجاب را به هندوستان، ضمیمه ساخت و به خاک پختونستان نزدیک شدند، مقاومت قبیله مومند به طور مداوم، تزیید یافت. در سال های ۱۸۵۱-۱۸۵۵م، ۲۶۰ قوا و عساکر زیاد برتانیه در مقابل مومندها، اعزام گردید، اما با مقابله شدید مردان جنگی مومند، مواجه شدند. بار دیگر یک کمپین و عملیات شدید برتانیه در سال ۱۸۶۴، تجدید گردید که منجر به تلفات زیاد سپاهیان برتانیه شد. مومندها، ۱۲۵ حمله بالای پشاور کرده اند که در آن وقت در تصرف برتانیه بود. در سال ۱۸۶۳م، مومند ها تحت قیادت آخوند صوات در مخالفت با انگلیس، قیام کردند. در سال های ۱۸۷۸-۸۰م، قبیله مومند، سه بار با برتانیه جنگیدند.

شاخه وزیر:

وزیری ها یک شاخه شجاع و سلحشور پختونستان بوده و تاریخ سال ها مبارزه با استعمار را دارند. از آن هنگام که قبیله وزیر از افغانستان، جدا ساخته شدند، هرگز به قیادت استعمار تن نداده، بل که همی شه به دفاع از آزادی، قربانی داده اند. برای ثبوت این مدعا، موارد ذیل، ارائه می شوند:

در سال ۱۸۴۴م، گلاب سنگه، خلف رنجیب سنگه، بالای بنو حمله کرد. قبیله وزیری، تحت زعامت قاسم خان و گلاب خان در موضع تپی (Tapi) با شدت مقاومت کردند و در نتیجه یک جنگ شدید، لشکر گلاب سنگه، مغلوب شده، وزیری ها، غنایم بسیار به دست آوردند.

در سال ۱۸۴۶م، قوای استعماری برتانیه، بالای بنو، حمله کرد. لشکر مهاجم برتانیه با مقاومت شدید قبایل احمدزی و اوتمان زی وزیر، مواجه شدند و عقب نشینی کردند.

در سال ۱۸۵۰م، قوای مجهز برتانیه بار دیگر به فاصله ۱۰ میل دورتر، در شمال بنو، حمله کرد و قوماندان انگلیس و عساکر زیاد شان، کشته شدند.

در سال ۱۸۵۰م، قوای برتانیه با زعامت کپتان کوک (Cock) بار دیگر حمله کرد، اما وزیری ها، ۱۹ حمله انگلیس را ناکام ساختند. در شب بیستم سپتامبر سال ۱۸۵۲م، قوای برتانیه تحت قوماندۀ میجر نیکولسن (Nicholson) بالای وزیرستان، حمله کرد، ولی با وجود مخفی بودن و آنی بودن حمله در اثنای شب، مقاومت شدیدی صورت گرفت که در نتیجه این جنگ، تعداد زیاد عساکر برتانیه مقتول و همچنان ۸۷ نفر وزیری، جام شهادت نوشیدند.

در سال ۱۸۵۹م، یک صاحب منصب انگلیس در بین قریه های دامیل (Damil) و لاتاس (Latas) به فاصله هشت میل دورتر از بنو، توسط محبت خان هاتی احمدزی و زنگی خان او تمان زی، کشته شد. قوای بزرگ برتانیه تحت قوماندۀ جنرال نیکولس برای انتقام گیری، اعزام گردید. جنگ شدیدی در گرفت و با مقاومت شدید قبیله وزیری، مواجه شدند. قبایل ختک و بنگش نیز به طرفداری از قبیله وزیر، اشتراک نموده بودند.

به تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۸۵۹م، قبیله وزیر، یک حمله ناگهانی بالای پایگاه برتانیه واقع در معبر گماب (Gamab Pass) انجام داد که در نتیجه آن، ۹۳ نفر وزیری، شهید شده و محبت خان، دستگیر شد و انگلیس، او را اعدام کرد. در سال ۱۸۷۸م، وزیری ها، حمله دیگری بر پایگاه برتانیه در مجاورت بنو و تل، انجام دادند.

در سال ۱۸۸۹م، قبایل وزیری، محسود و دوری (Dauri) بالای پایگاه برتانیه واقع در هشت میلی شمال غرب تل، حمله کردند و ۲۷ نفر عسکر برتانوی را کشتند.

در سال ۱۸۹۴م قوای برتانیه به جانب وانه، پیشروی کردند. قبیله وزیر بالای لشکر ۳۰۰۰ نفری برتانیه، هجوم برده، ۱۳۰۰ عسکر برتانوی را کشتند و ۳۵۰ وزیری هم جام شهادت نوشیدند.

در سال ۱۸۹۴م، دولت هند برتانوی یک قوای بسیار مشتمل بر ۱۱ هزار عسکر را به دره توچی (Tochi Pass) فرستاد، اما با مقاومت شدید وزیر، مواجه شدند.

در سال ۱۹۰۲م که لارڈ کرزن (Lord Curzon) گورنر جنرال هندوستان بود، سیاست جدید «پیشروی» او در اثر مقاومت وزیری ها که عاشق آزادی بودند، ناکام گردید.

در جنگ استقلال افغانستان، قبیله وزیر، شانه به شانه با برادران افغان خود، جنگیدند. بعد از آن که خط دیورند بالای دولت افغانستان، تحمیل شد، قبیله وزیر برای دوام استقلال خود، به مقاومت ادامه دادند. استعمار برتانیه، موفق نگردید غلامی را بر شاخه وزیر، تحمیل کند و یا از عشق و علاقه آن ها به آزادی و استقلال، بکاهد.

تخمین کردن قدرت نظامی شاخه وزیر، مشکل است؛ زیرا در اثنای جنگ، همه مردم وزیری از جوان تا پیر گرفته، به شمول زن ها، در «لشکر محاربه»، سهم می گیرند. حجم لشکر (سپاه) وزیر به تناسب قوای مهاجم دشمن، فرق می کند. در سال ۱۹۱۹م، قبیله وزیر، یک لشکر ۲۳ هزار نفری و قوم محسود، یک لشکر ۱۳ هزار نفری در میدان محاربه، حاضر ساختند. به اساس تخمین انگلیس ها، قبیله وزیر، دارای لشکر ۳۰ هزار نفری و محسود، دارای لشکر ۲۰ هزار نفری می باشند که مجموع قدرت دفاعی وزیری ها را ۵۰ هزار نفر، نشان داده است.

شاخه مسعود (محسود):

مسعود، یک شعبه دلاور و سلحشور سر زمین وزیرستان است که از دیر زمان به این طرف در دفاع از وطن خود همراه با برادران دلیر وزیر، سهیم بوده است. قبیله مسعود در بین دره توجی و دریای گومل سکونت و معیشت دارد. مسعود در جنگ های بسیاری به دفاع از آزادی سرزمین خود، اشتراک ورزیده و چند مثال آن از این قرار است:

در سال ۱۸۵۹م، دولت هند برتانوی، حمله شدیدی برای دست گیری غازی خان که یک جا با غازی محبت خان، یک صاحب منصب انگلیس را کشته بودند، بالای قبیله مسعود، انجام داد و از مسعود، تقاضای تسلیمی غازی خان را کرد. از آن جایی که عمل و اقدام دو نفر مذکور، انگیزه «پختونولی» داشت، قبیله مسعود با شمشیر به انگلیس، جواب منفی داد و بعد از سه جنگ، حق در جای خود، قرار گرفت و برتانیه نتوانست غازی خان را دستگیر کند.

در سال ۱۸۶۰م، قبیله مسعود با زعامت جنگی خان پلسین (Pulseen) در جنگی در مقابل قوای برتانوی، چنان مقاومت کردند که ۹۲۹ عسکر برتانوی

کشته شد.

در سال ۱۸۶۰م، جنرال چمبرلین با یک قوای بزرگ، حمله ای را بالای شاخه و سرزمین محسود، انجام داد و از دیره اسمعیل خان، از طریق شرونگی (Sharungai) و کانیکورام (Kaniguram)، به خاک محسود، نزدیک شد و هدف تسخیر قریه مکین (Makin) را داشتند. جنرال مذکور امر کرد که بالای بنو از طریق سروبی حمله شود. هنگامی که قبیله محسود از پلان حملات برتانیه خبر شد، در مقابل قوای برتانیه، قیام کرد و در نتیجه جنگ شدیدی که رخ داد، شاخه محسود، فاتح برآمد.

در سال ۱۸۷۹م، قبایل وزیر و محسود بالای بازار تنک (Tanak) یورش برده غنایم زیادی به دست آوردند. در سال ۱۸۸۱م، قوای برتانوی از حملات محسود، خسارات زیادی متحمل شده و به جنرال کنیدی، امر داد که از طریق شرونگی و کانیکورام، بالای میکین (Mikin) حمله کند، و به قوای خود در بنو، امر داد تا از طریق شکتو (Shaktu) و کیسوره (Khaisura) بالای رزمک (Razmak) حمله کند. در نتیجه، قوای برتانیه به اهداف خود، نرسید و دست خالی، عقب نشینی کردند.

سر ویلیام بارتن، قوای دفاعی محسود را ۱۸ هزار نفر، تخمین کرده که نادرست می باشد؛ زیرا قبیله محسود، همیشه نصف قوایی را تشکیل می داده که وزیری ها در مقابل دشمن مشترک شان به میدان جنگ، می فرستادند.

شاخه دور:

دور، شعبه دیگری ست از خاک وزیرستان در پختونستان. به اساس «حیات افغانی»، این قبیله از مدت ۵۰۰ سال به این طرف در دو طرف دریای توجی (Tochi) مسکن گزین بوده اند. وقتی که پادشاه مغل، اورنگ زیب، لشکر خود را برای تسخیر این قبیله فرستاد، با شکست فاحش مواجه شد، و از آن به بعد این قبیله، سلطه و حکمرانی هیچ حکومت خارجی را نپذیرفته است.

منطقه زیست این قبیله (دور) در جانب غرب بنو در دو طرف دریای توجی، واقع بوده و در چهار طرف آن، قبایل وزیری، قرار دارند. به اساس «حیات افغانی»، قدرت دفاعی این شاخه در حدود ۱۲ هزار مرد جنگی می باشد.

شاخه بیتنی:

بیتنی، شعبه دیگری ست از قوم وزیرستان در کشور پختونستان. به اساس «حیات افغانی»، این قبیله اصلاً در غرب سلسله کوه سلیمان، زنده گی داشته، سپس به جانب شرق آن کوه کوچیده و در درهٔ گومل، مقیم شدند و تا امروز همان جا می باشند. به اساس «حیات افغانی»، قدرت دفاعی این قبیله، حدود سه هزار مرد جنگی می باشد.

شاخهء اتمان خیل:

اتمان خیل، یک شاخهء مشهور پختونستان آزاد می باشد. باجور در جانب شمال منطقهء زیست آن ها، قرار دارد. در جنوب آن، پختونستان مرکزی، در جانب مشرق آن، صوات و دیر و در سمت مغرب آن، مومند قرار دارد. این منطقه، کوهستانی بوده در تابستان، بسیار گرم و در زمستان، سرد می - باشد. اتمان خیل ها، عمدتاً به زراعت مصروف می باشند. همانند سایر شاخه های آزاد پختونستان، اتمان خیل ها نیز در دفاع از آزادی و استقلال خاک خود در مقابل تهاجم برتانوی، قربانی های زیاد داده و چند بار با قوای برتانیه، جنگیده اند.

به اساس «حیات افغانی»، اتمان خیل ها در قرن چهاردهم میلادی از طریق کابل و گومل به وطن کنونی خود، آمده بودند. شعبات اتمان خیل، از این قرار اند:

شینوزی که در جانب شمال شرق منطقه، زنده گی می کنند. ماندل (Mandel) که در قسمت شمال غرب وطن اتمانخیل ها، سکونت دارند. بوت خیل (Booth Khail) که در غرب منطقه می باشند. اصیل (Asil) نیز در غرب منطقه، سکونت دارد. علی زی (Alikzai) در سمت شمال وطن اتمان خیل، سکونت دارند و میاگان (Myagan) که در تمام مناطق اتمان خیل، پراکنده می باشند.

شاخهء غل زی:

اگرچه قبیلهء غل زی را یک قبیلهء واحد پختونستان می پندارند، اماغلزی ها در واقعیت از چند قبیلهء پختونستان، تشکیل شده اند. مردمی را که عموماً غلزی می خوانند، در واقعیت یک قبیلهء کوچی و دارای فرهنگ مشخص و شیوهٔ خاص زنده گی بوده، مصروفیت عمدهٔ آن ها، تجارت می باشد. این قبیله به سخن، تصمیم و ایستاده گی خود، بسیار شهرت دارد؛ هر سال، ثروت زیادی

در ناحیه زرموت و شرق غزنی، کمایی کرده، سپس از طریق دره گومل و سرزمین قبایل وزیري، کاکر و دیگر قبایل پختون، همراه با رمة های خود به داس (Dath) و دیره اسمعیل خان می روند. این قبیله هر چند اصلاً از جمله قبایل افغانستان می باشد، اما غلزی ها مدت هشت ماه سال را در خاک پختونستان به سر میبرند.

مقامات هند برتانوی بعد از آن که چند بار سعی کردند جلو مسافرت غلزی ها را بگیرند، تلاش شان در مقابل قدرت و اراده غلزی ها، ناکام ماند. در مناطق خط سیر آن ها، هزاران مرد و زن و رمة های بی شمار، دیده می شود. عده زیاد آن ها حتی به هندوستان می روند و در آن جا، معاملات داد و ستد و تجارت انجام داده، آزادانه دوباره به وطن اصلی خود، برمی گردند.

قبیله غلزی، شعبات فرعی زیاد دارد؛ مثلاً ناصر (Nasar) که در رمة حیوانات شان، شتر، گاو، مرکب و بز، شامل است. آن هایی که رمة حیوانات دارند، نمک را از معادن کوهات یا جوبات را از مروت، به جاهای دیگر، انتقال می دهند. آن هایی که رمة گوسفند دارند، از ماه اکتوبر تا اخیر اپریل را در کوهستانات پختونستان، سپری می کنند. قبیله خروت، یکی از شعبات غلزی است و مردمی صنعت گر می باشند. قبیله سلیمان خیل، شعبه دیگر غلزی و مردم آن، نهایت شجاع و دلیر است. در جمله مردم مهاجر، میجه خیل (Mija Khail) خیلی ثروتمند می باشند. این شاخه در زمان قدیم، تمام تجارت ابریشم و پوشاکه باب را در بخارا انجام می دادند. شعبه دوتانی (Dowtani) مالک یک قسمت زمین حاصلخیز در بین گومل و کوهستانات وزیري می باشند. قبیله نیازی (Niyazi) شعبه دیگری ست که تنها به تجارت میوه جات، اشتغال دارند.

شعبات معروف غلزی، عبارت اند از: هوتک، توخی، سلیمان خیل، اندر-تره کی، اکاخیل، علی خیل، خروتی، داوتنی، نیازی، ستانیزی (Stwanizai) و لودی.

قوم بلوچ:

بلوچ، یک قوم مهم پختونستان است که در بلوچستان، زنده گی می کنند. سه شعبه عمده این قوم، عبارت اند از گرچانی (Garchani)، بوغنانی (Boghmani) و مزیری (Mazairi). این سه شعبه، به شعبات فرعی دیگری تقسیم شده اند بر این قرار: قبیله گرچانی؛ دارای ۱۱ شعبه فرعی و ۸۱ شاخه

می باشد. قبیله بوغنانی، دارای شش شعبه فرعی و ۴۴ شاخه می باشد. قبیله مزیری، دارای چهار شعبه فرعی و ۵۷ شاخه می باشد. بلوچ ها، مردم بسیار با غیرت، شجاع و سلحشور می باشند و هر شعبه و شاخه آن، پابندی عمیقی بر ریشه و قوم خود دارند. مصورفیت عمده بلوچ ها، رمه داری می باشد. سرزمین زیست بلوچ ها، از ناحیه شمال یعقوب آباد و سیوی (Siwai) شروع شده تا مجاورت پشین، امتداد دارد. قبایلی که در این منطقه، سکونت دارند، عبارت اند از: مزیر، دراشه کی (Drashaki)، گرچانی، سغاری (Saghari)، خوساجی (Khosaji)، سوندی (Sondi) پجداری (Pajdari) و کیسرانی (Kisrani).

در قسمت اخیر کوهستانات این منطقه، قبایل مری (Mari)، ختران (Khatran)، پتان (Patan)، سوانی (Swani) و موسی خیل، زنده گی می کنند. از سرحد سند تا میتان کوت، اراضی وسیعی ای افتاده که کاملاً به قبیله مزیری، تعلق دارند. می گویند نام این قبیله از دریایی با همین نام، گرفته شده که در سیستان، امتداد دارد. این قبیله در برابر پیشروی استعمار برتانیه، سهم ارزنده ای در مقاومت داشته است.

قبیله گرچانی در کوهستانات دراگول (Dragol) و قبیله بوغنانی در منطقه کوهستانی در مجاورت اجانپور (Ajanpur) زنده گی می کنند. قبیله مزیری در سلحشوری و مقاومت، بی نظیر است. این قبیله، تسلط اجنبی را بر خاک خود، هیچ گاه نپذیرفته است. قبیله ختران در قسمت پایان پایگاه مونرو (Munro) زنده گی می کند.

قوم براوی (بروهی):

قوم براوی در بلوچستان، زنده گی داشته و زبان مختص به خود شان را دارند؛ اگرچه این قوم در پهلوی قبایل بلوچ، زنده گی می کند، از نظر فرهنگ با بلوچ ها، متفاوت می باشند. شعبات عمده قوم براوی، از این قرار اند: قنبارانی (Qanbarani)، احمدزی (Ahmadzai)، میروانی (Mirwani)، قلندرانی (Qalandarni)، سما آلتی (Sama'alati) و کرکانری

^۱ - زبان بلوچی، یک زبان آریایی و خاله زاده زبان های دری و پختو می باشد و در عین منطقه، رشد و انکشاف کرده است. در پاراگراف بالا، کلمات «پیتو» (در آفتاب نشستن = دری) و «سیوری» (به معنی «سایه» در زبان پختو) نمودار این واقعیت اند که در زبان بلوچی، کلمات زیادی از پختو و دری، شامل می باشند. هاشمیان

(Karkanari). خان های کلات به شاخه احمدزی، تعلق دارند.

شاخه چغری:

این قبیله در منطقه الایی (Alaii) زنده گی می کند. این ها قبلاً در صوات، زنده گی داشتند، اما بعد از آن که صوات در تسلط یوسف زی در آمد، به این منطقه آمدند. یک عده افراد این قبیله، به هندوستان رفتند. این قبیله به هفت شعبه، تقسیم شده اند که قرار ذیل: هسن زی (Hansanzai)، نصرت خیل، بسی خیل (Basi Khail)، اکازی (Akazai)، اسخاری (Askhari)، دورمیرا (Dormaira) و دیشی (Daishi) اند.

شعبه هسن زی، شاخه بزرگ قبیله چغری (Chagharzai) می باشد. این ها در حدود ۱۶ هزار خانوار بوده و در قریه حای الایی، ناندیر (Nandir)، اورگی (Orgai)، دیشان (Daishan) و کونش (Konsh) زنده گی می کنند.

قبیله چغری، زنده گی عادی و ساده داشته و بسیار مهمان نواز می باشند و منطقه خود را الایی می خوانند. در جانب شرق وطن شان، آلرون (Alron) و پلوا (Paloa) قرار دارد، ولی از جانب غرب تا اباسین، امتداد دارد؛ در جانب شمال آن، کاگان (Kagan) و آزاد کوهستان و به سمت جنوب آن، تینال (Tinal) قرار دارند. طول این منطقه، حدود ۳۰ میل و عرض آن، ۱۵ میل می باشد.

شاخه ماوخیل (MAO KHAIL):

یوسف زی ها، قبیله ماوخیل را شعبه ای از قبیله خود می دانند. یک قبیله به عین نام در وزیرستان نیز وجود دارد. ماوخیل را شش هزار خانواده شمرده اند. منطقه آن ها از جانب شرق به اباسین، بونیر و مندر (Mandar) پیوسته، از جانب غرب و شمال به چغری و هسن زی متصل می باشند؛ به طرف جنوب آن، امازائی های (Amazai) مسکون در کوه مهابان (Mahaban) سکونت دارند.

شاخه امازی (AMAZAI):

امازی کوهستانی در دو طرف کوه مهابان، قرار دارد. آن عده این مردم که به طرف آفتاب گیر کوه، قرار دارند پیتو (De Paitaw)، و عده دیگر که در

قسمت سایه گیر کوه می باشند، دسیوری (De Syori) نامیده می شوند. دسیوری (سایه نشین ها) در تحت کنترل والی صوات بوده، اما پیتونشین ها، مستقل می باشند.

شاخهء سالار و منصور:

گفته می شود که این قبیله از دو برادری پیدا شده که یکی سالار و دیگری منصور نام داشته اند و در گندون (Gandun) زنده گی می کنند. آن ها برای کار و تجارت، به خارج می روند؛ عده ای به هندوستان و بعضاً به اروپا و امریکا. در این جا یک شاخهء اتمان خیل در کوهستان وجود دارد که با اتمان خیل باجور، ارتباطات دارند.^۱

شاخهء ترکانی:

ترکانی، یک قبیلهء مشهور پختونستان است که در باجور، زنده گی می - کنند. این قبیله به دو شعبه، تقسیم شده: ماموند (Mamund) و دیگری سالارزی؛ علاؤاً شاخه هایی از این قبیله با نام های ابراهیم خیل و چارمن (Charmang) وجود دارند.

سالارزی ها در بین خود، دو شاخه دارند: یکی سدين (Sdeen) و دیگری امدک (Amdak). ماموند ها هم در بین خود به دو قسمت «بزرگ» و «کوچک»، تقسیم شده اند. قبیلهء ابراهیم خیل، شاخهء عمدهء قبیلهء ترکانی می - باشد. این قبیله در دفاع در مقابل استعمار مغول، سهم برارزنده داشته است.

شاخهء بنگش:

بنگش، یک قبیلهء معروف پختونستان است و منطقهء زیست آن ها از دریای سند تا درهء گرم، وسعت دارد. عدهء زیاد قبیلهء بنگش در کوهات، زنده گی می کنند. در سمت جنوب و شرق منطقهء بنگش، قبیلهء ختک، در جانب شمال آن، قبیلهء اورکزی، در جنوب غرب آن، قبیلهء وزیري و در سمت غرب آن، وادی گرم قرار دارد. آن عدهء بنگش که در میدان ها و همواری ها، زنده گی می کنند، «لر بنگش» و آن عده که در کوهستانات

^۱ - ملاحظه می کنید که «گدون»، یک کلمهء پختوست با معنی اشتراکی یا دسته جمعی و همین محل را «جدون» نیز گویند. مترجم

زنده گی می کنند، «بر بنگش» نامیده می شوند. به اساس «حیات افغانی»، نفوس قبیله بنگش، ۱۸ هزار خانوار تخمین شده است. سر ویلیام بارتن، قدرت دفاعی این قبیله را شش هزار مرد جنگی، تخمین کرده که چهار هزار آن در کوهات و متباقی در دره گرم می باشند. مصروفیت عمده این قبیله، زراعت است.

شاخهء کاکر:

کاکر، یک قبیله معروف در جنوب پختونستان است. در سمت مغرب آن ها بلوچ، در سمت جنوب شان سپین ترین، در سمت مشرق شان سلسله کوه سلیمان و در شمالغرب شان ارغستان و پشین، در جانب شمال شان، منطقه اسک زی واقع گردیده که در همسایه گی منطقه غلزائی ها قرار دارد. نفوس قبیله کاکر بین ۱۲۰۰ تا ۱۸۰۰ خانوار، تخمین گردیده است.

شاخهء ترین:

قبیله ترین در منطقه پشین در سمت جنوب پختونستان، زنده گی می کند. قاضی عطاء الله خان، یادداشت ذیل را در مورد منطقه زیست آن ها، بر جا گذاشته است:

«کوه ها در سمت شمال، منطقه ترین را از منطقه درانی، جدا کرده اند. آن ها از سمت جنوب، توسط کوه ها از قبیله کاکر، جدا شده اند. این منطقه از شمال به جنوب در حدود ۸۰ میل و از شرق به غرب در حدود ۴۰ میل، وسعت دارد.»

قبیله ترین، به دو قسمت، تقسیم شده: «تور ترین» و «سپین ترین». به اساس «حیات افغانی»، «تور ترین» دارای ۶۰۰۰ خانواده و «سپین ترین»، دارای ۴۰۰۰ خانواده می باشند. مصروفیت عمده این قبیله، زراعت و تجارت است.

شاخهء شینوار:

شینواری ها، یک قبیله مهم و مشهور پختون است که در قلمرو های افغانستان و پختونستان، در هر دو جا، زنده گی می کنند. در سمت مشرق شان کارغالی (Kar Ghalai) و افریدی، در سمت شمال شان «سپینه تیگه» و «هزارنو» و «باسوال» قرار دارند. قبیله شینواری، به دو شعبه عمده، تقسیم شده:

يکي پالي (Pali) و ديگری عبدالرحيم خيل، نام دارد. شاخه های قبیله شینواری، عبارت اند از حسن خیل، حمزه خیل، لیاس- خیل، رینداد خیل، حیدر خیل، سلیمان خیل، بابر خیل، و سلی شیر خیل (Sli Sher Khail).

شاخهء ساپی:

مانند شینواری ها، قبیلهء ساپی نیز یک قسمت در افغانستان و یک قسمت در آزاد پختونستان، زنده گی می کنند. مرکز زیست آن ها در پختونستان، «سور کمر» است. آخذ صوات، به قبیلهء ساپی، تعلق دارد.^۱ مصروفیت عمده قبیلهء ساپی، زراعت است. شعبات قبیلهء ساپی، عبارت اند از: کندھاری- مسعود، گریز و ودير.

شاخهء توری (TURI):

قبیلهء توری، اکنون یک شاخهء مربوط به پختونستان است، چون که توسط استعمار برتانیه از خاک افغانستان، مجزا شده است. شعبات این قبیله از این قرار اند: مستو خیل، علی زی، حمزه خیل، و غودی خیل (Ghudi Khail). سرویلیم بارتن، قدرت جنگی این قبیله را شش هزار مرد جنگی، تخمین کرده است.

^۱- این که اکثر نام قبیلهء ساپی را «صافی» می نویسند، درست نیست؛ اولاً در زبان پختو، حرف «ف» وجود ندارد، ثانیاً کلمهء «صافی»، یک لغت عربی ست با چندین معنی در فارسی! مترجم یادداشت مترجم: مرحوم استاد پژواک، این رساله را در بارهء تاریخچهء پختونستان برای معلومات انگلیس ها نوشته و در انگلستان، توزیع کرده است. مآخذی که در صفحات فوق، ذکر کرده، البته با اختصار از آن ها نام برده است؛ زیرا اکثر این مآخذ به خود انگلیس ها تعلق می گیرند و انگلیس ها از تاریخ استعمار خود در هندوستان و در صوبهء سرحد (پختونستان) اطلاع کافی دارند؛ چون که در بارهء هر جنگ در پختونستان و افغانستان، کتابی در انگلستان چاپ و نشر شده و پژواک، اکثر این رویداد ها و احصائیه ها را از مراجع خود انگلیس ها، اقتباس کرده تا ذهنیت انگلیس ها را به واقعیت ها متوجه بسازد که آن چه می خوانند، ولو در سفارت افغانستان، تهیه و نشر شده، یک اثر تبلیغاتی نبوده، بل که بیانگر رویداد های واقعی دورهء استعمار برتانیه در پختونستان و افغانستان می باشد؛ معهدا در اخیر این کتاب، فهرست مکمل تمام مآخذ درج و چاپ شده است و احصائیه های نفوس قبایل پختون به سال ۱۹۵۴ تعلق دارند که اکنون چهار چند شده اند.

شاخهء اسک زی:

قبیلهء اسک زی، یک قسمت در افغانستان و یک قسمت در پختونستان، سکونت دارند. اسک زی، یک قبیلهء بسیار شجاع، دلیر و سلحشور است و در بین آن ها، مردان دارای مهارت های عجیب جنگی، زیاد پیدا می شوند. دو شعبه عمده این قوم، عبارت اند از: گوجین (Gojan) و بادین (Badin) و البته شاخه های متعددی هم دارند.

بخش چهارم

زبان و ادبیات

زبان پختونستان (پختو) = «پشتو» در افغانستان و پختونستان رایج و مورد استعمال قرار داشته و مردمان زیادی که در مجاورت این مناطق و در کشور های همسایه زنده گي می کنند، این زبان را می فهمند. در مجموع، زبان پختو توسط ۲۰ میلیون نفر در آسیای مرکزی- افغانستان، پختونستان، حدود دو میلیون پختون در هندوستان و یک تعداد در پاکستان و کشمیر، تکلم می شود.^۱

زبان پختو به فامیل زبان های هند و اروپایی از شاخه آریایی تعلق داشته و با سانسکرت و زند، خویشاوندی نزدیک دارد. تحقیقات جدید توسط زبان- شناسان معروف شرقی و غربی ثابت نموده که زبان پختو، در بین تمام زبان های خویشاوند در عین فامیل، یگانه زبانی ست که شکل و تلفظ کلمات خود را بسیار نزدیک با زبان اصلی آریایی ها حفظ نموده، و به اساس همین واقعیت است که یک فصل جدید مطالعات، نه تنها در باره پختو، بل که پیرامون سایر زبان های آسیای مرکزی به شمول فارسی و حتی سانسکرت شروع شده است. یک عده زبان شناسان را عقیده بر این است که زبان پختو، حایز ارتباط مستقیمی ست با زبان های هند و آریایی که از هزاران سال به این طرف در کوهستانات آریا (افغانستان) حفظ شده، و این ارتباط از طریق تحقیق و مطالعه یک عده کلمات تاریخی آریایی از قبیل آریا، آریاناویجه، آریانا ورشه و امثالهم که ریشه آن ها در زبان پختو سراغ شد، تأیید گردیده است.

تحقیقات دانشمندان افغان در کابل و قندهار از طریق پختوتولنه و انجمن ادبی، همراه با همکاری حلقه های ادبی در پختونستان و زبان شناسان جرمنی، فرانسوی، ناروی، دنمارک، و انگلستان در مورد قدامت و خصوصیات زبان پختو، نشر شده، هکذا تحقیقات زبان شناسی توسط مقامات علمی در خارج از افغانستان، از قبیل «انجمن شاهی آسیایی در بنگال» و امثالهم در ساحه فیلالوژی و تاریخ ادبیات زبان پختو، روشنی جدید علمی در زمینه، فراهم آورده است؛ خصوصاً تحقیقات جدید توسط پختو تولنه بالای دستور و ساختمان زبان پختو

^۱ - خواننده گان متوجه اند که این احصائیه به سال ۱۹۵۴، تعلق دارد. مترجم

برای ریسرچ علمی زبان شناسان، تسهیلات ایجاد نموده، زیرا محققین خارجی قبلاً دسترسی به تحقیقات و آثار علمی در داخل افغانستان و بالای اشخاص و محلاتی که زبان پختو را تکلم می کنند، نداشتند.

«پته خزان» که در سال ۱۱۴۲ هجری (۱۷۲۹ م) در قندهار نوشته شده، در این کتاب، اشعار پختو که توسط شاعران پختون در قرن دوم هجری سروده شده، درج و ثبت گردیده است. این نسخه که از پختونستان به دست آمده، بار اول با حواشی و مقدمه ای توسط پختوتولنه، نشر شده، سپس توسط پوهاند عبدالحی حبیبی، به زبان دری، ترجمه شده است. آثار دیگری که پختو تولنه نشر کرده، عبارت اند از چند جلد کتاب پیرامون وجوه مختلف زبان پختو، از فیلالوژی گرفته تا دستور، تاریخ ادبیات، آثار شعرای پختو و غیره، و بالاخره انسایکلوپیدیای آریانا می باشد.

اولین شاعر زبان پختو، امیر کرور، فرزند امیر پولاد، والی غور (ولایت هرات) بوده. امیر کرور در عصر ابو مسلم خراسانی، زنده گی می کرد و در جنگی در پوشنگ در سال ۷۷۰ م، کشته شده است.

از جمله آثار و اشعار ۲۰۰ شاعر پختون که در نزد علمای پختون، شهرت دارند، آثار و اشعار خوشحال ختک (۱۶۱۳-۹۱ م)، رحمن بابا (۱۰۴۲-۱۱۱۸-م)، حمید مومند (متوفی ۱۱۴۵)، پیر محمد کاکر (متوفی ۱۱۹۰)، پیر محمد هوتک، جمال ختک (متوفی ۱۱۱۸)، و احمد دین (که شاهنامه فردوسی و هزار و یک شب عربی را به پختو ترجمه کرده) شهرت بین المللی حاصل نموده اند.

خوشحال ختک، بزرگ ترین مقام را در بین شعرای پختون، احراز می کند. آثار او به چند زبان اروپایی، به شمول انگلیسی و فرانسوی، ترجمه شده، و به قول میجر راورتی (Major Raverty) مولف «گرامر پختو به انگلیسی»، خوشحال ختک در حدود ۲۰۰ جلد نشر، به شمول تراجمی از آثار عربی و فارسی، تالیف نموده، و اشعار او در حدود ۸۰ هزار بیت، ثبت شده اند. خوشحال ختک، نه تنها مرد کلام بود، بلکه مرد شمشیر و میدان جنگ نیز بوده، که بازو ها و هم اشعار و هم قسمت عمده عمر خود را در مقابل امپراطور مغل (اورنگ زیب) سپر ساخته است. خوشحال ختک، یک زعیم سیاسی و یک ملی گرای پختون بود که از طریق آثار منشور و منظوم خود، احساس ملی گرایی را در ذهن هموطنان خود، متجلی ساخته است؛ بنابراین، حیات و آثار خوشحال ختک، یک فصل بسیار مهمی را نه تنها در مبارزات مردم

افغانستان در برابر امپراطوران مغل، بل که در تاریخ مبارزات پختونستان نیز، تشکیل می دهد. اگرچه امپراطوران مغل در هندوستان، پیروان مخلص وجدی دین اسلام بودند، معهذا خوشحال ختک عقیده داشت که پختون ها یک ملت علیحده بوده و مستحق آزادی و استقلال در وطن آبایی خود می باشند. خوشحال ختک، این بارزترین آرزوی خود را در ابیات ذیل، سرورده است:

«در گذشته ها پختون ها پادشاهان هند بوده اند

و هنوز هم در عمل بر مغل ها فایق می شوند

اما اتحاد را نمی دانند، و آن ها تحریک شده اند

در مقابل ریسمان اتحاد خداوند، تا که پشیمان شوند،

ای خداوند! خوشحال دو باره جوان می شود،

اگر توطلف کنی و به آن ها اتفاق نصیب کنی و به محبت برگردانی»

آرزوی خوشحال ختک، امروز از طریق برافراشته شدن بیرق آزاد پختونستان تامین شده، و این نعمت تنها از برکت اتفاق و اتحاد پختون ها و تصمیم آن ها برای به دست آوردن زمام و اختیار کشورشان، به دست آمده است.

خوشحال ختک، شاعر ملی قوم پختون و به حیث «پدر زبان پختو»، شناخته شده است. اشعار او، مطالب مختلف را در بر گرفته، عشق و فلسفه، هر دو را تبارز داده اند. خوشحال حتی در ساحة درست نویسی و املاء و انشاء، تشبث کرده و اصلاحات و نوآوری هایی را در نگارش زبان پختو، وارد ساخته است. خوشحال، به حیث استاد شمشیر و هم استاد قلم، زنده گی کرده و حیات خود را چند بار و به تکرار در راه آزادی و استقلال قوم پختون، قربانی داده است.

آثار خوشحال ختک، مشتمل است بر کلیات، طریق پختو، سیر دانش، د یادونو کتاب (کتاب یادها)، فرخ نامه، فضل نامه، ریاض الحقایق، بازنامه، هدایا، اینیه (Ainaya)، صحت البدن، دستورنامه و زنجیری.

رحمن بابا، یک شاعر معروف زبان پختو بوده و هیچ یک پختونی را نمی شناسیم که نام او را نشنیده باشد. اشعار رحمن بابا در خانه های اکثر پختون ها، راه یافته و معزز دانسته می شود. رحمن بابا به قوم، مومند بود و در سنه ۱۰۴۲ هجری، تولد یافته و در سال ۱۱۱۸، وفات یافته است. اشعار رحمن بابا در نزد پختون ها همان مقام و مزیتی را دارد که حافظ در نزد ایرانی ها دارد. پختون ها با اشعار رحمن بابا، فال می بینند. شرق شناسانی از

قبیل هیوز (Hughes)، راورتی، دورن (Dorn) و امثالهم، رحمن بابا را در زمره شاعران درجه اول، قرار داده اند.

حمید بابا، شاعر مشهور و محبوب زبان پختو، به قوم مومند و در حدود ۱۱۳۷ هجری، می زیسته. دیوان او مشهور به «دُر و مرجان» و آثار دیگرش عبارت اند از «شاه و گدا» و «نیرنگ عشق».

حلیمه، دختر خوشحال ختک، شاعر پخته زبان پختو بوده و اشعارش در حلقه های ادبی پختون ها، تقدیر شده است.

اشرف ختک، فرزند خوشحال ختک، شاعر معروف زبان پختو بوده و توسط اورنگ زیب به خاطر اشتراک اش در قیام پشتون ها، زندانی شده بود. افضل ختک، فرزند اشرف ختک، شاعر و مؤرخ پختون بوده، از جمله آثار او، «تاریخ مرصع» (تاریخ قوم پختون) و ترجمه «کلیله و دمنه» یا «انوار سهیلی» به زبان پختو می باشد. موصوف در سنه ۱۱۸۳ هجری، وفات یافته است.

بیت نیکه از اسلاف معروف قوم بتینی بود. بعضی از مؤرخین، نام او را «بتان» یا «باتنی» ثبت کرده اند. دوره زنده گی او، بین سال های ۳۰۰ و ۴۰۰ هجری، تخمین شده و علاوه بر تصوف و ریاضت کشی، شاعر پختو نیز بوده است.

آخند در ویزه، در حدود سال ۹۴۰ هجری تولد یافته، پدرش «گدایی» و پدر کلان اش «سادی» (Sadi) نامیده می شدند. او، آخندی به حیث موجد یک مکتب جدید در ادبیات پختو، شناخته شده است. آخند، آثار زیادی به زبان پختو، تالیف نمود. دار مستتر، مستشرق معروف فرانسوی، آثار او را ۵۰ عدد می شمارد. آثار براننده او عبارت اند از: «مخزن الاسلام» که با نام های «مخزن درویزه» و «مخزن پختو» هم خوانده شده، «تذکره الابرار» که در سال ۱۰۲۱ هجری به زبان دری نوشته شده، و «ارشاد الصالحین» به زبان دری.

احمد جان، یک نویسنده معروف زبان پختو که تا این اواخر در پشاور حیات داشت. موصوف، زبان پختو را برای یک مدت طولانی به مامورین برتانوی در هندوستان، تدریس می کرد. کتاب هایی که موصوف به زبان پختو تالیف یا ترجمه کرده، عبارت اند از: «تاریخ افغانستان»، «گنج پختو»، «د قصه خوانی گپ» و «هغه دغه».

آدم خان، فرزند حسن خان یوسف زی، موصوف به حیث قهرمان داستانی با عنوان «آدم خان»، شناخته شده و این داستان در بین پختون ها، شهرت جهانی

کسب کرده است.

ارزانی (Arzani)، شاعر مشهور پختو، که به زبان های دری، عربی و هندی هم آثاری دارد. موصوف با پیروشان همکاری نزدیک داشته و آخوند درویزه از او به حیث یک شاعر فصیح و روشنفکر، یاد کرده است. شیخ قاسم، عالم معروف پختون که در سنه ۹۵۷ هجری تولد و در سنه ۱۰۱۶، وفات یافته است، موصوف مخالف شدید استعمار مغول بوده و جهانگیر، او را محبوس کرده بود.

شیخ محمد اکرم، یک عالم مشهور پختون، از قوم افریدی که در اکثر کشور های شرق میانه به شمول، مصر و ترکیه، سفر کرده و در سنه ۱۲۸۷ هجری، وفات یافته است.

خواجه محمد بنگش، شاعر و عالم پختون که اشعار صوفیانه سروده و در عصر اورنگ زیب، حیات داشته است.

پیر محمد کاکر، شاعر پختو و سلحشور معروف پختون، و اولین شخصی که دستور زبان پشتو را نوشته، موصوف در سنه ۱۱۹۶ هجری، وفات یافته است.

حاجی ترنگ زی یا «د ترنگ زو حاجی»، موصوف نه تنها در مبارزات پختون ها برای آزادی و استقلال شان سهم داشته، بل که برای آزادی هندوستان از چنگال استعمار برتانیه نیز مبارزه کرده است؛ علاوه بر این مبارزات، چندین مکتب اسلامی را بنیاد گذارده و استعمار برتانیه، مکتب های او را مسدود کرده بود.

هنگامی که جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ در اروپا در گرفت، حاجی ترنگ زی همراه با مولانا محمود الحسن، جهاد را در مقابل برتانیه، فتوا دادند. در سال ۱۹۱۹ که افغان ها برای حصول استقلال خود قیام کردند، حاجی ترنگ زی به کمک و حمایت افغان ها برخاست. در سال ۱۹۳۰ که خان عبدالغفار خان، محبوس گردید، حاجی ترنگ زی در مقابل برتانیه، مسلحانه قیام کرد.

احمد جان، شاعر و عالم زبان پختو که تا سال ۱۲۲۲ هجری در پشاور حیات داشت، آثار مطبوع او از این قرار اند: «شهزاده»، «بهرام و گل اندام»، «امیر حمزه»، «ممتاز» و غیره.

نام هایی که در بالا، گزارش یافته، فقط چند نامی از شخصیت های معروف پختون است. نام و آثار یک عده از این شخصیت ها در حلقه های

شرق شناسان و علمای جهان، راه یافته اند.^۱

^۱ - یادداشت مترجم: از آنجایی که مرحوم استاد پژواک، نام های اقوام و محلات پختونستان را با حروف لاتین نوشته اند و تاپیست انگلیس، اکثر آن نام ها را نادرست تایپ کرده، و من مجبور بودم آن نام ها را از لاتین به زبان دری برگردانم، در حالی که خود ملتفت شدم یک عده نام ها از لحاظ املاء و تلفظ باید تدقیق و تصحیح شوند، لهذا همین ۲۹ صفحه را برای دانشمندان ذیل ارسال و همکاری شان را در قسمت تصحیح نام های تاریخی و قومی ولایات ننگرهار، قندهار، بلوچستان و پختونستان، تقاضا کردم:

جناب استاد محمد اعظم سیستانی، جناب دکتر عبدالرحمن زمانی، جناب محمد داوود مومند و جناب حفیظ الله کرزی.

دانشمندان فوق الذکر، هر کدام به نوبه خود در زمینه، همکاری نموده معلومات مفید و سودمندی ارائه کردند که به اساس آن، نام های اقوام و مواضع فوق الذکر، آن طوری که امروزه تلفظ می-شوند تصحیح شده اند. من از همکاری قیمت دار ذوات فوق الذکر که در حقیقت یک خدمت ملی می باشد، سپاسگذارم. هاشمیان

محترم محمد داوود مومند در قسمت قبیله شریف مومند، مطالبی ارقام داشته که برای مزید معلومات هموطنان محترم، ذیلاً گزارش می یابد:

(۱) مرحوم میراجان سیال کوداخیل، به شاخه مومند، رساله ای در مورد تاریخ و جغرافیای مومند نوشته که من، آن را در پشاور خوانده بودم.

(۲) مقارن نشر کتاب مرحوم پژواک صاحب در سال ۱۹۵۴ م، نفوس قبیله مومند، حدود سه لک نفر، تخمین می شد، اما با تخمین امروز، در هر دو طرف خط تحمیلی دیورند، در حدود سه ملیون نفر، زنده گئی می کنند.

(۳) از نظر جغرافیه، شاخه مومند به سه منطقه، تقسیم شده است که با نام های «بر مومند»، «کوز-مومند» و «غره مومند»، یاد می شوند.

بر مومند، شعب مختلف شاخه مومند مانند «بای زی»، «تزک زی»، «خوی زی» و شاخه های منشعب از آن مانند «اتمرخیل»، «مغول خیل» و «مورچه خیل» را احتوا می کند که از مناطق کامه، گوشته و گرداب شروع شده و نواحی مومند دره را تا حوالی دره خیبر، احتوا می کند؛ مانند «هزار-ناو»، «باسوال»، «چکنور»، «گردی غوث»، «لال پور»، «دکه» و غیره. بر مومند در حقیقت مناطق و قبایل مومند نشین است که به این طرف خط تحمیلی دیورند، یعنی در خاک افغانستان، قرار دارد. کوز مومند، مشتمل بر مناطق و شعب مختلف قبیله مومند است که در آن طرف خط تحمیلی و استعماری دیورند تا حومه پشاور را احتوا می کند.

غره مومند، شاخه های مختلف مومند است که در مناطق سرحد آزاد، پختونخواه خیبر، زنده گئی دارند.

(۴) قبایل و شاخه های دیگر مومند از این قرار اند: «کوکوزی»، «دوی زی»، «کوداخیل»، «حسن-خیل»، «عبدالرحمن خیل»، «مورچه خیل»، «اتمرخیل»، «مغول خیل» و غیره.

هکذا جناب دکتر عبدالرحمن زمانی، یک نقشه بلوچستان را با شش صفحه تاریخچه مبارزات قبیله مجاهد مومند در مقابل استعمار انگلیس تحت عنوان «به ازاد سرحد کی د موندو مبارزی، مومند او د دیورند کرنبه»، ارسال نموده که به اساس اهمیت سیاسی و تاریخی موضوع در این کتاب، گنجینه شده است.



په ازاد سرحد کې د مومندو مبارزې

ډکتور عبدالرحمن ((زمانی))

(خلورمه برخه)

مومند او د ډیورنډ کرښه

د پښتنو د مومندو (مهمندو) قوم هغه ستر، پیاوړې او مهم قوم دی چې په ازاد سرحد کې یې، د اړیدو او زیرو نه وروسته، بریتانوي هند ته تر ټولو زیاته سر خوري پیښه کړې ده. مومند د ازاد سرحد د نورو ټولو قبایلو په نسبت زیات تجرید شوي او پر خپله خاوره یې د پردو د تیري په وړاندې ډیر مقاومت ښودلې دی.

د انگریزانو په وړاندې د مومندو د بریالي مقاومت په سترو لاسته راوړنو کې، په خپله سیمه کې د ډیورنډ د کرښې د نښه کیدو مخنیوی او همدا راز د سړکونو د جوړولو مخنیوی شامل دي، کوم چې په سرحد کې د استعماري نفوذ نښه گڼل کیده. کله چې انگریزانو د پنجاب د سرحدي قواوو د منظمو عسکري قواوو په څنګ کې د سرحدي ملیشې په جوړولو لاس پورې کړ او د مختلفو ایجنسیو څوارلس زره (۱۴۰۰۰) تنه بې پکې شامل کړل نو مومندو د ملیشو د ورکولو نه ډډه وکړه.

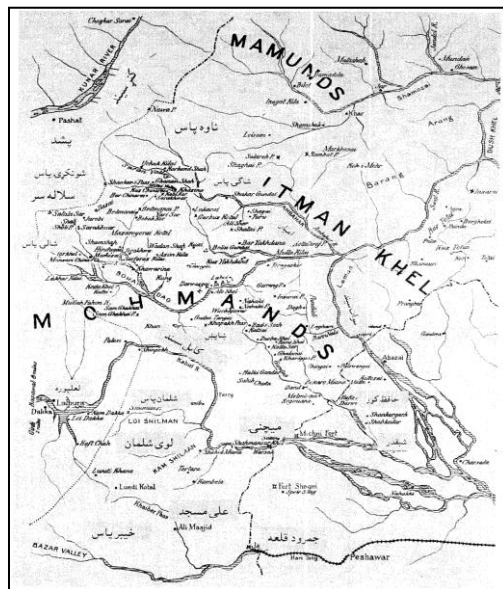
مومند د مومند بابا اولاده ده چې د ډیورنډ د کرښې لرې خواته په "یکه غونډ" کې ښخ دی. د دې قوم د نسب سلسله د ځینو نورو پښتنو قبیلو په شان قیس عبدالرشید ته رسیږي. د قیس ځامن وو - سړبن، غورغښت او بیتې (بیت نیکه). د سړبن ځوې شیرین یا شیر خبون دی او د هغه ځوې کاند دی. د کند ځوې خشی یا خوکي او د هغه ځوې غری یا ابراهیم دی. د غري څلور ځامن وو چې زیرانی، ځمکنی، دولت یار او خلیل نومیدل چې اولادونه یې د غریاخیل په نامه یادېږي. مومند او د هغه ورور داوود د دولت یار ځامن دي.

د غریا خیلو څلور کورنۍ (زیرانی، ځمکنی، دولت یار او خلیل) د ۱۴ عیسوي پیړۍ په منځ کې د "قندهار" د "خواجه عمران" د غرونو د جنوب ختیځې برخې د "خوره مرغا" له سیمې نه لومړې د غزنی شاوخوا د ترنگ رود غاړې ته کډه کړې او وروسته بیا ننگرهار ته راغلی او د جلال آباد او لالپورې تر منځه سیمه کې یې اړولي

او بيا يې په پنځلسمه پيړۍ کې د پېښور شاوخوا سيمې د يو سفزو په مرسته د "دلازاکو" نه نيولي او هلته ميشته شويدي.

ميرک (Merk) د مومندو په نامه خپل مشهور کتاب کې چې لومړې ځل د ۱۹۰۰م کال شاوخوا کې خپور شوې ليکې چې د مومندو قوم د ترکزو، حلیمزو، بايزو او خویزو د څلورو اصلي قبيلو او دویزو، اتمانزو او ککوزيو اړونده قبيلو نه جوړ شوې دي. د دوي څنگ ته د تاتري په لمنو کې ملاگوري او د باجوړ لورې ته صافي پراته دي. ارواښاد میرا جان سیال چې پخپله هم مومند ؤ، د مومند بابا په نامه خپل کتاب کې ليکې چې د دوي سيمه د ترکزو، حلیمزو، اتمانزو، دویزو، بايزو او خویزو په شپږو برخو يا زو ویشل شويده. د مومندو په نورو قبيلو کې کوداخل، خوگاخیل، موسی خیل، عیسی خیل، قاسم خیل او اتمر خیل شامل دي.

مومند د ډیورنډ د کرښې دواړو خواوو ته اوسېږي. د مومندو سيمه په ختيځ او شمال کې د سوات او امار د سیندونو، په لويديز کې د افغانستان د کنړ، او په جنوب کې د کابل د سیند تر منځ پرته ده.



نقشه جغرافیای اجتماعی، تاریخی و سیاسی قبیله «مومند»

ډيورنډ د کرښې نه لرې (کوزې) خوا ته مومند په دوو برخو ویشل شوي: کوز مومند یا د سمې (هوارې) مومند چې د پېښور د ولسوالۍ (ضلعې) جنوب لويديز ته، د خټکو لويديزې او د افریدو ختيځې سيمې کې د کوټلې محسن خان، بهادر کلي، کرې ولې او لنډې په هوارو او ابادو کلو کې اوسيدل. که څه هم دا مومند د "دوآبه" يا دوو سيندونو تر منځ حاصلخيزو ځمکو کې مېشت دي، خو دوې اکثره دوه کوره دي او داوړي په گرمو مياشتو کې دلته نه پاتې کېږي.

بر (باس) مومند يا د غره مومند چې د کابل او سوات د سيندونو تر منځ غرنيو سيمو کې اوسېږي. د دې اُزادو مومندو سيمه په ختيځ کې د "جمروډ" ته نژدې سيمې نه نيولې تر "ابازيو قلا" او بيا "اتمان خيلو" پورې، په شمال کې د "باجوړ" او په "لويديز" کې د "کنړ" او په جنوب کې د "شينوارو" او "افريدو" سيمې سره نښتې ده.

د مومندو ټوله سيمه د احمد شاه بابا له وخته د افغانستان خاوره گڼل کيده. کله چې په ۱۸۸۰ کال کې بریتانې عبدالرحمن خان، زړه نازړه او سختې بدگانۍ سره د کابل د امير په توگه وپېژانده، هغه وخت د افغانانو او انگریزانو روابط د دو جگړو، ځاني او مالي تاوان، بدخواهي او بې اعتمادۍ له امله ډیر خراب وو. روسيې په منځنۍ ايشيا کې د خپل نفوذ ساحه پراخوله تر څو ځان افغانستان ته ورسوي او دروسيې او بریتانوي امپراتوريو تر منځ وروستني "علمي سرحد" Scientific Border وټاکي.^۱

نوې امير تر يوې اندازې پورې د دغو دوو رقيبو امپراتوريو زېږنده وو، او د بریتانې او روسيې دواړو په خوښه د قدرت پر گدی ناست وو. روسيې ورته اجازه ورکړه چې د افغانستان په شمال کې خپل نفوذ تامين کړي او لارډ لايټن (Lord Lytton) د خپل "وړاندې تگ" د پالیسۍ په خلاف و غوښتل چې خپلې قواوې د افغانستان د جنوب ختيځ نه، چې په متزلزله او بې ثباته حالت کې وې، بيرته ستنې کړي، او د هرات او قندهار نه پرته ټول افغانستان ورته په واک کې پرېږي.^۲ خو د

^۱ - آدمک، لودويک دېليو (۱۳۷۰)، روابط خارجي افغانستان در نیمه اول قرن بیست، ترجمه پوهاند محمد فاضل صاحب زاده. صفحه ۱۹.

^۲ - هماغه ځای.

روسيې او بریتانيې په ضمانت یو آزاده افغانستان د انگریزانو په گټه نه وو. لیپل گریفین (Lepel Griffin)، په افغانستان کې د انگریزانو لوړ پوړي سیاسي مامور د امیر عبدالرحمن خان سره په خبرو بوقت وو، او د همدې خبرو په ترڅ کې د انگریزانو په سیاست کې بدلون راغی. په لومړۍ سر کې انگریزانو پلان درلود چې افغانستان ورته د بې قیدو شرطه قلمرو په توګه تسلیم شي، او بیا یې وړاندیز وکړ چې د باندنيو قواوو سره دې د افغانستان روابط انگریزان اداره او کنترول کړي. لیپل گریفین په خپل لیک کې امیر عبدالرحمن خان ته اطمینان ورکړ چې بریتانیا نه غواړي د افغانستان په کورنیو چارو کې مداخله وکړي خو په کابل کې د بریتانیا د حکومت د یوه مسلمان استازي اوسیدل به غوره وګڼي.^۱

کله چې په ۱۸۹۳ کال کې د ډیورنډ کرښه د بریتانوي هند په مستقیم او تزاری روسیې په غیر مستقیم فشار په امیر عبدالرحمن خان باندې تحمیل شوه، امیر د دغه لوزنامې تطبیق د مومندو، باشگل او خیبر په برخه کې ونه مانه. امیر د مومندو په برخه کې وویل چې ټول مومند د افغانستان برخه ده. خو د امیر له مړینې وروسته د مومندو سیمه دوه برخې وګڼل شوه، هغه برخه چې د کوز مومند په نامه یادېږي او تر پېښور پورې رسیږي، د بریتانوي هند د نفوذ ساحه وګڼل شوه او بر مومند د پخوا په شان د افغانستان شو.

امیر عبدالرحمن خان ټینگار کاوه چې د مومندو ټوله سیمه د افغانستان برخه ده. هغه د ډیورنډ د لوزنامې د امضا کولو نه وروسته هنري ماترم ډیورنډ ته په یوې مرکې کې وویل چې "زه په باجوړ کې مداخله نه کوم، خو د مومندو ټوله سیمه زما ده". په هغه وخت کې د بریتانوي هند حکومت فکر وکړ چې امیر یا خو په رښتیا تړون پورې په ضمیمه شوې نقشې نه پوهیږي، او یا هم داسې څرګندوي چې ګواکې نه پرې پوهیږي (۲) وروسته کله چې په ۱۸۹۵ م کال کې د لیکې د نښه کولو کمیسیون د "ناوې کوتل" یا پېچومي ته ورسید، نو د افغاني هیئت مشر ورته وویل

۱ - آدمک، لودویک دېلیو (۱۳۷۰)، صص ۲۰ و ۲۱.

۲ - Baha, Lal (1978). N.W.F.P. Administration under British Rule 1901-1919 Baha, Lal (1978) د انگریزانو تر حکومت لاندې د شمال مغربي سرحدي ایالت اداره،

چې لیکه به داسې وېستل کیږي چه ټول مومند به د افغانانو په سیمه کې راځي. څرنگه چې انگریزانو ته دا خبره د منلو وړنه وه، نو د کمیسیون کار هم د بندیز سره مخامخ شو.^۱

امیر عبدالرحمن خان د دې د پاره چې ټول مومند د خپلې قبضې لاندې وساتي، د دوې په ملک کې یې ان تر پېښوره پورې د سرک د جوړولو امر وکړ. ده شاید غوښتل چې د خیبر په مقابل کې چې د گندمک په تړون سره د بریتانوي هند حکومت ته په لاس ورغلې و، له دغه سرک نه کار واخیستل شي. د سرک په جوړولو باندې په بیره کار پیل شو، خو په کال ۱۹۰۱ کې د هغه په مړینې سره ترېنه لاس واخیستل شو.^۲

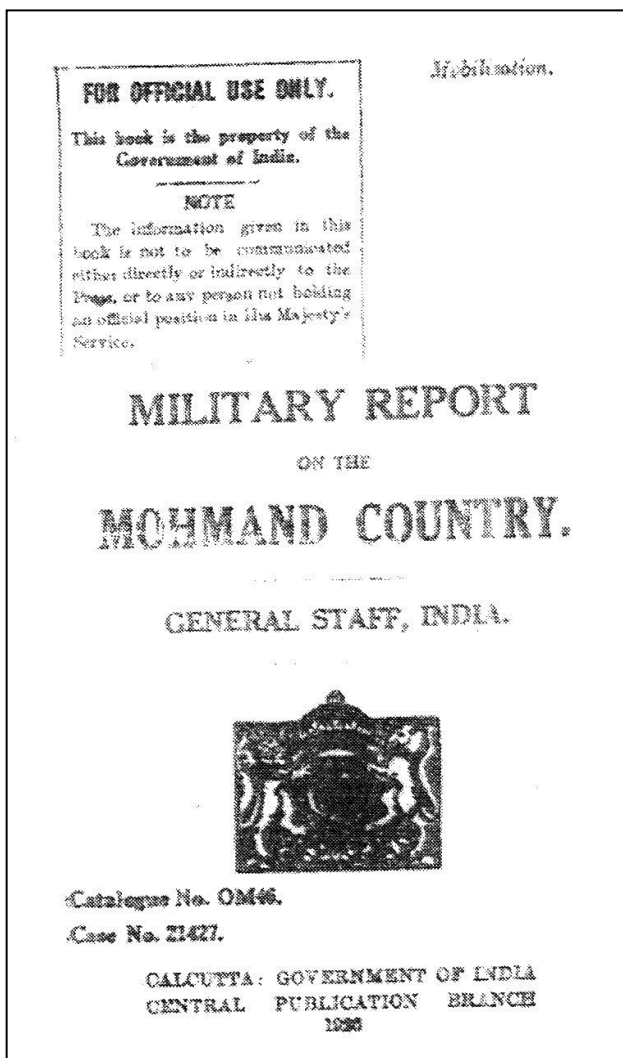


د مومندو په سیمه کې د ډیورنډ کرښه هیڅکله په نښه شوي نده. د مومندو د سیمې په هکله د بریتانوي هند د آرشیف د اسنادو له مخې دلته د ډیورنډ کرښه د ځکې پر مخ هیڅکله هم په فزیکي توگه نښه شوې نده. پدې هکله د انگریزانو یو معتبر سند (د مومندو د سیمې په هکله نظامی رپوټ) دی دا رپوټ چې په ۱۹۲۵ میلادي کال کې خپور شوې دی، په لسم مخ کې لیکي چې افغانان

^۱ - هماغه ځای

^۲ - د افغانستان د کلتوري ودې ټولنه (۲۰۰۷)، ډیورنډ د واحد ملت د بیلون کرښه (د مقالو ټولگه)، ۶۷ مخ.

واپې چې د کابل د سیند ښی لورې ته پرته سیمه په دوې پورې اړه لري او د کرښې دا برخه هیڅکله هم په نښه شوې نده. د سرحد هغه برخه چې د کابل د خپر د غرونو لړۍ سره دوام لري چې د افغان مومندو او بریتانیا تر نفوذ لاندې مومندو د نفوذ ساحه ټاکي، هم په نښه شوې نده.



دغه رپوټ د غازي امان الله خان دواکمنۍ په وخت کې ليکل شوې او پر تندي يې ټينگار شوې دی چې دا معلومات يواځې د رسمي استعمال د پاره دي، او پدې کتاب کې ورکړ شوي معلومات بايد په مستقيم يا غير مستقيم ډول د مطبوعاتو او نورو کسانو سره شريک نه شي.

د ديورنډ کرښې د آزاد سرحد د ځينو نورو قبيلو لکه افریدو او شينوارو په شان مومند هم په دوو برخو وویشل، چې تقریباً نیم يې د کرښې هرې خواته واقع شويدي. وليم فریزر ټایټلر (William Fraser-Tytler) چې خپله په صوبه سرحد او کابل کې يو لوړپوړې انگریز چارواکې او دیپلومات پاتې شويدي، د ديورنډ د کرښې په هکله ليکې چې "که څه هم د ديورنډ کرښه ښايي په خپل وخت تر ممکنې اندازې يوه ډيره ښه کرښه وي، خو ښه والې يې لږ او نیمګړتياوي يې ډيرې دي. دا د نژاد د پيژندنې، ستراتيژۍ او جغرافيايې له نظره يوه غير منطقي کرښه ده، کومه چې د اباسين د اوبو د تقسيمولو لوی عمومي حوزه، په منځ شلوي، يو ملت په دوو برخو بيلوي، حتی قومونه ويشي^۱.

لارډ کرزن (Lord Curzon) په ۱۹۰۳ م او لويس دين (Louis Dane) په ۱۹۰۷ م کلونو کې سخت زيار وويست چې د مومندو په سيمه کې د ديورنډ د کرښې د ښه کولو، او په مومندو کې د اورګاډي د پټلۍ د تيرولو په هکله د افغانستان د حکومت موافقه تر لاسه کړي، خو بريالي نشول. دا کار د افغان انگليس د ګډو کميسيونونو د درې کلن کار په موده کې هم د خيبر او مومندو په سيمه کې سرته ونه رسيد او تر ننه دغه ليکه د مومندو په ايجنسۍ کې په فزيکي توګه د ځمکې په سر ښه شوې نده.

(نور بيا)

^۱ - Fraser-Tytler, William K. (1967). Afghanistan: a study of Political Developments in Central and Southern Asia, ۱۸۸ مخ.

بخش پنجم

پښتونستان در ماقبل از دوره مغول

تاریخ پښتونستان در ادوار قدیم، قسمتی از تاریخ افغانستان را تشکیل می‌دهد؛ چون که تنها در قرن نهم بود که پښتونستان از افغانستان جدا ساخته شده است. قبل از ورود اسلام در منطقه، سیروس، امپرا طور هخامنشی هنگامی که به افغانستان یورش برد، با مقاومت شدیدی مواجه شد که در نتیجه نتوانست در فارس و جاهای دیگر هم موفق گردد؛ اسکندر کبیر نیز در راه رسیدن به هندوستان با مقاومت شدید مردم افغانستان مواجه شد و در این مقاومت، مردم پښتونستان، رول مهمی بازی کردند. در اوایل دوره اسلامی، سپاه پیشرو عرب به سرحدات افغانستان رسید و با مقاومت بسیار شدید و متداوم مردم پښتونستان مواجه شد که بالاخره اسلام را پذیرفتند، اما در بعضی نواحی این منطقه، مردم آزادی عقیده خود را حفظ نمودند.

اگر برتانیه، هندوستان را ترک نمی‌کرد، عصر حاضر، نقطه آغاز تاریخ پښتونستان می‌بود؛ معهذا باوجود برون رفت برتانیه از هندوستان و نتیجه آن که منجر به تقسیم هندوستان و تاسیس پاکستان به حیث یک دولت جدید اسلامی گردید، در این جا بسیار مناسب دیده می‌شود تا به تاریخ ماقبل و پیشین این منطقه، نظر انداخته شود.

اگرچه فاتح عرب موسوم به قاسم از راه بحر، پیشتر به هندوستان رسیده بود، اما اسلام در حدود قرن دهم میلادی توسط سلطان محمود، امپراطور سلاله غزنوی در هندوستان معرفی و توسعه داده شد. این امپراطوری در شهر غزنه به فاصله ۸۰ کیلومتر در جنوب کابل، پایتخت فعلی افغانستان، تاسیس شده بود، اما اولین تصادم بین قدرت اسلام در افغانستان و قدرت هندو در هندوستان قبل از سلطان محمود در هنگامی رخ داده بود که سپاه سبکتگین، پدر سلطان محمود، راجا جیپال را در سنه ۹۸۶ م شکست داده بود. اقوام وزیری و افریدی، رول مهمی در این فتوحات، بازی کرده بودند.

سلطان محمود غزنوی بعد از هفدهمین بار فتوحات در هندوستان به منظور توسعه دین مبین اسلام، قدرت هندو را در شمال هندوستان از وادی سند گرفته تا جمنا و کنوج، مغلوب ساخت. این فتوحات منجر به غلبه سیاسی افغان

ها در هندوستان و تاسیس حوزه ها و اجتماعات زیاد اسلامی در هندوستان گردیدند.

سلالة غزنوی توسط سلالة دیگر افغانی موسوم به غوری، تعقیب گردید و سلطان محمد غوری بعد از فتح لاهور در سال ۱۱۸۶م، یک حکومت قوی و منظم اسلامی را در پنجاب تاسیس نمود. سلطان موصوف، قطب الدین ایبک را به حیث والی بخش شمال هندوستان مقرر کرد و اخیرالذکر در سال ۱۲۰۵م یک حکومت بسیار قوی را در دهلی تاسیس نمود.

سومین امپراطوری افغانی موسوم به سلالة لودی توسط سلطان التمش تاسیس شد. در حدود نیمه دوم قرن سیزدهم میلادی، در نتیجه حملات و فتوحات مکرر مغول ها، قدرت سلالة لودی به تدریج رو به اضمحلال می-رفت. اما پختون ها هرگز دست از جنگ و مقاومت در مقابل مغول ها نکشیدند و تا زمان وفات فیروز خان، به مقاوت پرداختند که منتج به رویکار آمدن افغان های خلجی گردید. سلطان علاء الدین خلجی از ۱۲۹۶ تا ۱۳۱۶م در دهلی حکومت کرد و در این مدت، دوبار مغول ها را شکست داد.

در او اخر قرن چاردهم میلادی، تیمور لنگ، افغانستان را تسخیر کرد و موفق گردید تا قدرت امپراطوری افغان را در هندوستان و هم در داخل افغانستان، مضمحل سازد. تیمور در سال ۱۴۱۴م وفات کرد و نواسه اش بابر، جانشین او گردید. مقاومت پختون ها در مقابل حمله مغول، چه در افغانستان و چه در پختونستان، و مقاومت افغان ها به طور عمومی در کشور خودشان و هم در هندوستان، بابر را مجبوراً به این فیصله متقاعد ساخت که او نمی تواند بالای امپراطوری وسیع خود به صلح و آرامی، حکومت براند؛ مگر این که موجودیت و آزادی افغان ها را بر رسمیت بشناسد؛ زیرا نواحی نهایت مهم و استراتژیک و سلسله کوه ها و دره های غیر قابل تسخیر در امپراطوری او در تصرف افغان ها و پختون ها بود که از این مواضع هر آن می توانستند اراضی و میدان های هموار هندوستان را مورد حمله قرار بدهند. از جانب دیگر، نفوذ افغان ها در داخل هندوستان چنان بود که در هر زمانی که می خواستند، باوجود موجودیت مخالفت ها بین قبایل و سران لودی، قیام ها و آشوب هایی را در مقابل مغول ها، ایجاد کنند. بابر، سیاست دولت خود را مبتنی بر شناخت این واقعیت ها، طرح کرد. او با علم خان لودی جور آمد و به او کمک رساند تا بر برادر زاده اش ابراهیم خان که حاضر به مصالحه و همکاری با مغول نبود، فایق شود. بابر، کابل را مرکز عملیات خود قرار داده، بعد از آخرین جنگ با

افغان ها در سال ۱۵۲۸م در بنگال، موفق گردید قدرت و نفوذ خود را در سرتاسر هندوستان، قایم سازد.

بابر در خاطرات خود از اقوام و قبایل وزیری، مومند، افریدی و بنگاش، چنین یاد کرده است: «در حالی که مصروف رسیده گی به بسا امور دولت می بودم، هرگز فراغت نیافتم تا خود را مصروف مصالحه با بنگاش سازم.» او می گوید که بعد از عبور از «دره های خیبر... تصمیم گرفتم سر زمین افغان های افریدی را غارت کنم»، اما اخبار خرابی از بدخشان رسیدند؛ لهذا تصمیم گرفت پلان خود را فسخ کند. بابر، شکایت کنان از اقوام وزیر و مومند می گوید: «مومندها در معامله و سلوک خود، نهایت بی بند و بار بودند و وزیری ها در پرداخت مالیات خود، بسیار غیر منظم بودند.»

بابر در سال ۱۵۳۰م وفات کرد و در کابل، دفن گردید. مرگ او، امپراطوری اش را تقسیم کرد. پسرش کامران در راس سلطنت کابل، قرار گرفت که پنجاب نیز ضمیمه آن بود.

افغان ها به قیام و مقاومت خود در مقابل مغول تا هنگام ظهور سلاله دیگر افغانی با نام «سوری»، دوام دادند. شیر شاه سوری، معروف به «شیر شاه بزرگ»، قدرت و حکومت پسر بابر موسوم به همايون را برهم زد، اما بعداً جهانگیر توانست امپراطوری مغول را باز سازی کند. در این زمان، سرزمین پختون ها که مغول آن را یک ناحیه غیر قابل تسخیر و غیر مطمئن برای اداره صلح آمیز می پنداشت، موقف یک سنگر قوی مقاومت را در مقابل مغول ها اختیار نموده بود؛ از این جا بود که پختون ها وقتاً فوقتاً قیام و طغیان می کردند.

در سال ۱۶۲۷م، شاه جهان، خود را پادشاه مغول خواند. در تمام دوره سلطنت او، شاخه ختک به تکرار در مقابل او، قیام کردند؛ اما سرکوبی آن ها تنها توسط شاخه یوسف زی و به طر فدارای از مغول، صورت گرفت. در سال ۱۶۵۸م، پسر شاه جهان، اورنگ زیب، در مقابل پدر خود، قیام کرد؛ پدر را در بند انداخت و خود را امپراطور خواند.

قبیله یوسف زی به طور مداوم و بی امان در مقابل جهانگیر، قیام، جنگیدند و انقلاب برپا کردند. این قیام و انقلاب توسط یکی از بزرگ ترین عملیات نظامی در تاریخ امپراطوری مغول در سال ۱۶۶۷م، کوفته و خشتی گردید.

مدت پنجاه سال را دربر گرفت تا پختون ها توانستند دوباره تنظیم و متشکل شوند؛ به تریبی که این بار شاخه افریدی، زعامت جنگ را در مقابل مغول به

عهده داشت. سیاست اورنگ زیب، طوری بود که تخم نفاق را در بین قبایل پختون می پاشید تا آن ها را متفرق سازد، اما باجود تخریبات اورنگ زیب، قیام عمومی از قندهار برخاست و بالای لشکر مغول حمله کردند؛ هزاران نفر از سپاهیان مغول را کشتند یا اسیر گرفتند. اورنگ زیب، این بار از سیاست دین به حیث یک حربه در مقابل احساسات دینی پختون ها، کار گرفت؛ خود را پادشاه و اولوالامر مسلمان و پختون ها را مجبور به اطاعت از زعیم مسلمان خواند و به این وسیله، تصور می کرد پختون ها از عشق و علاقه به آزادی و ملی گرایی خود، منصرف می شوند. این اولین باری بود که یک سیاست امپریالیستی در جامه شبیه به جنگ صلیبی در مقابل پختون ها، استعمال می شد، اما پختون ها این چال و نیرنگ سیاسی و شیطانی را درک کردند، و قوم ختک در تحت زعامت خوشحال ختک با قوم افریدی، متحد شده، متحدانه با مغول جنگیدند.

بعد از وفات اورنگ زیب در سال ۱۷۰۰م که منجر به تضعیف امپراطوری مغول گردید، سلاله غلزی از قبیله هوتک، یک امپراطوری افغانی را در قندهار تاسیس کردند. توجه این امپراطوری به طرف مغرب گردید و تمام قدرت و انرژی خود را در مقابل سلاله صفوی در کشور فارس (ایران) صرف کردند. این قدرت هوتک، بالاخره موفق شد سلطنت ایران را خلع و تصاحب نموده نفوذ افغان را در ایران مسلط سازد و تا سال ۱۷۳۹م در آن جا تا زمانی حکومت کردند که نادر افشار به قدرت رسید.

بخش ششم

دوره مغول (دعوی دیانت)

چنان چه قبلاً تذکر یافت، تقسیم و تجزیه هندوستان که در تمام ادوار تاریخ، از هر لحاظ، یک ملت واحد باقی مانده بود، این تجزیه و تقسیمات کاملاً به اساس یک پرنسپ دینی، صورت گرفت که چه بسا عوامل مهم دیگر قصداً و کاملاً نادیده گرفته شدند؛ در حالی که این عوامل بایست مطرح بحث و تدقیق، قرار می گرفتند.

استدلالی را که حکومت پاکستان به راه انداخته که چون پختون ها به عین دینی اعتقاد دارند که سایر مسلمان های پاکستان، معتقد می باشند، بنابر آن پختون ها باید جزئی از دولت اسلامی پاکستان باشند، اساس معقول و منطقی ندارد. با در نظر داشت این واقعیت که از یک طرف هیچ دولت دیگری در نقشه کره زمین به استاد این چنین یک اساس استثنایی و فوق العاده خلق و تاسیس نشده و از جانب دیگر، نه پاکستان و نه هندوستان که در چنین وضع عجیب و غیر عادی، تقسیم شده اند، هیچ کدام از این دولت ها، کاملاً هندو یا مسلمان نیستند. تعجب آور است که منابع پروپاگندی پاکستان، دماغ یک تعداد نویسنده گان غربی را کاملاً به نفع موقف پاکستان، تحت نفوذ قرار داده اند. این نویسنده گان ادعا و موقف پاکستان را موفقیت آمیز تلقی نموده، از این واقعیت، چشم پوشی می کنند که سه صد میلیون مسلمان در دولت هندویی هندوستان و میلیون ها هندو نیز در دولت نام نهاد اسلامی پاکستان، وجود داشته و زنده گی می کنند. این وضع وقتی بیشتر جالب توجه و تعجب آور می شود که اگر چنین واقعه ای در اروپا صورت بگیرد، همهء دولت های دارای نفوس مسیحی باید یک دولت مسیحی را تشکیل کنند، در حالی که روشن و آشکار است که هر کدام از این دولت ها به اساس موجودیت تعداد پیروان ادیان مختلف در هر دولت، به چندین دولت مستقل تقسیم و تجزیه شده می توانند. این ادعا که هندو و مسلمان در بین خود به طور مسالمت آمیز در یک دولت زنده گی نمی توانند، نه تنها به اساس این واقعیت، رد شده می تواند که در هندوستان حدود سه صد میلیون مسلمان با سایر ادیان دیگر هندو و مذاهب دیگر به طور مسالمت آمیز زنده گی می کنند، بل دلیل دیگر این است که

تاریخ هندوستان، خود شاهد این واقعیت است که هندو و مسلمان از قدیم-الایام به این طرف به طور مسالمت آمیز در پهلوی یکدیگر زنده گی کرده اند؛ نه تنها در دوره تسلط برتانیه بر هندوستان، هندو و مسلمان به طور مسالمت آمیز در تحت اثر یک حکومت مسیحی، زنده گی کردند، بل که این ها همچنین در تحت تسلط یک دولت اسلامی در هندوستان، مثلاً سلاله های مختلف افغانی و مغولی که تاریخ هندوستان را مشعشع و درخشان ساخته اند، آرام و مسالمت آمیز زنده گی کرده اند. علاوه بر دوره تسلط افغان ها بر هندوستان، یک دوره بسیار مهم و بزرگ دیگر، نه تنها در تاریخ هندوستان، بل که در تمام آسیا، دوره تسلط مغول های مسلمان در هندوستان بوده است؛ با عین ترتیب البته امپراطوری های بزرگ هندو-بودایی در هندوستان وجود داشته اند که مسلمان ها نیز در آن جا زنده گی کرده اند. برای آن که این موضوع را خوب تر روشن ساخته باشیم، لازم است دوره سلطنت مغول ها را اندکی مفصل تر مرور کنیم.

اصطلاحات «مغوالی» و «اسلام یک مغول» در دوره مقاومت و مبارزات پختون ها به منظور تحصیل استقلال شان از مغول ها، در زبان پختون ها ایجاد شده است. اگرچه مغول ها مسلمان شده بودند، اما اصطلاح «اسلام مغول» در زبان پختون ها به معنی «اسلام قلبی یا مجازی» بود. اصطلاح «مغوالی» به معنی آن پروسه یا تعاملی بود که شخصی برای مقاصد خودش، شخص دیگری را به طریق غیر شرعی و اخلاقی از حقوق و آن ارزش هایی محروم بسازد که در نزد او عزیز و محترم می باشند. خوشحال ختک می گوید:

“Majesty belong to justice
For justice alone has the power to command;
I will never submit to a tyrant.
The mosque is the House of God:
I will never pray in it to any other master.
If the Prophet could raise his head
From under the earth where he is buried,
I wonder whether he would recognize
The followers who do not follow him,
I will prefer to pray in a Moghul him,
Rather than in a Moghul Mosque,
For the glories of the past and of our ancestors,
Which, alas! Their sons have lost”
(Translated by Mr.Morrison)

«عظمت و اقتدار در عدالت است

چون که عدالت به تنهایی، قدرت حکم و امر را دارد

من، هرگز به یک ظالم، تسلیم نمی شوم
 مسجد، خانه خداست
 من، هرگز در آن به یک آمر و بادار دیگر، سجده نمی کنم
 اگر پیغمبر، سر خویش را بالا کند
 از زیر خاک و قبری که در آن دفن است،
 نمی دانم که او خواهد شناخت
 پیروان خود را که از او پیروی نمی کنند،
 من، ترجیح می دهم در یک زندان مغول نماز بخوانم،
 به جایی آن که در مسجد مغول، نماز بخوانم،
 چون که افتخارات گذشته و اجداد ما را،
 متأسفانه اولاد آن ها باخته اند.»
 (خوشحال بابا- ترجمه از انگلیسی)

این اشعار شاید در هنگامی سروده شده باشند که خوشحال ختک توسط امپراطور مغول، اورنگ زیب، زندانی شده بود، و اکنون این اشعار را شاید هر صبح، خان عبدالغفار خان، زعيم سياسي پشتون ها، معروف به «گاندی سرحد» و داکتر خان صاحب، صدراعظم سابق ایالت شمال غربی که هر دو در زندان پاکستان هستند، بسرایند. این زعمای پختون نیز مانند خوشحال ختک، یک بار دیگر در سایه دین محمدی با امپرا یالیزم مواجه شده و پل پای خوشحال بابا را تعقیب می کنند.

دوره مغل با سلطنت بابر آغاز شد و او در نهایت ملتفت گردید که با قومی درگیر است که مداخله یک رهبر بیگانه و ظالم را نمی پذیرد. بابر، بی بی مبارکه، دختر ملک شاه منصور، زعيم قبیله یوسف زی را به عقد نکاح خود درآورد تا رضایت قوم پختون را حاصل کرده بتواند.

یکی از مخالفین بسیار سرسخت و مصمم بابر، شیر سوری بود که بعداً به «شیر شاه سوری» و همچنین به «شیر شاه بزرگ»، معروف گردید. بعد از وفات بابر و جانشینی همایون، شیر شاه سوری به مقاومت خود در مقابل همایون، شدت بخشید و در یک محاذ، او را به سختی شکست داد که نزدیک بود همایون از بین برود. در این هنگام، یک قهرمان قوم پختون در وجود شخصی به نام بایزید تبارز کرد که پیروانش او را «پیر روشن» اما دشمنان اش او را «پیر تاریک» می خواندند؛ نام پدر او، عبدالله بود و اصالت او به قبیله «اورمر» در ولایت قندهار، تعلق داشت. بایزید از هندوستان، ترکستان و سمرقند دیدار

کرده و در طریقه صوفیه، تحصیل کرده بود. او در مبارزه در مقابل مغول ها داخل شد و پختون ها را متقاعد ساخت تا این متجاوزین ظالم را به عقب برانند؛ هدف او، محض مغلوب ساختن مغول نبود، بل که می خواست قدرت امپراطوری سابق پختون، دوباره احیاء گردد.

پیروان معروف پیر روشن، عبارت بودند از پاینده الکوزی، ارزانی شاعرو نویسنده معروف زبان پختو، عمر برادر ارزانی، علی محمد مخلص، برادر دیگر ارزانی، و ملا دولت مومند زی.

پیر روشن به هشتنغر رفت و در مبارزه با ملا دولت پیوست. والی مغول در کابل با لشکر مجهز، پیر روشن را تعقیب و گرفتار کرد و او را به کابل آورد و مدتی بعد، او را رها کرد که به تیرا رفت و در آن جا بار دیگر مرکز مبارزات خود را در مقابل استیلای مغول، تاسیس نمود، اما بعد از آن که سپاه عظیم مغول بالایش یورش بردند، وفات کرد و در هشتنغر دفن شد. تاریخ وفات او را بین ۹۹۰ و ۹۹۴ هجری، درج کرده اند.

بعد از وفات پیر روشن، پسر ۱۴ ساله اش موسوم به جلال الدین به حیث زعیم پختون ها، شناخته شد. او لشکری مشتمل بر ده هزار پیاده و پنج هزار اسب سوار از سایر نقاط پختونستان در تیرا تشکیل داد. در سال ۹۹۴، پادشاه مغل موسوم به «اکبر»، لشکر عظیمی در مقابل پختون ها فرستاد، اما توسط پختون ها متلاش شد و هزاران سپاهی مغول، مقتول و زخمی گردیدند.

حملات مکرر و بعدی مغول توسط اکبر بالای پختون ها، بی نتیجه ماندند، زیرا با مقاومت شدید پختون ها مواجه شدند و این مردم حاضر نشدند سر اطاعت به مغول متجاوز بگذارند؛ آن گاه اکبر به فکر چاره جویی و چال بازی شد که همیشه دشمنان پختون از این طریق، استفاده کرده اند. او، به سراغ افراد خاین در بین مردم افتاد تا توسط رشوه و تقرر در مقام های دولتی، آن ها را در مقابل هموطنان شان، استعمال کند. خاینانی را که اکبر در استخدام خود درآورد، قدرت جلال الدین را بسیار ضعیف ساختند.

بیتی پشتو که از زبان جلال الدین توسط آقای مورینسن به انگلیسی، ترجمه شده:

“Filled by no foreign gun or bow am I:
It death come, by a kinsman's hand I die.”
(Translated by Mr.G. Morrison)

«بدنم، پارچه پارچه شد؛ نه توسط تفنگک اجنبی یا سرخم کردن
این منم:

اگر مرگ بیاید، به دست یک مرد خویشاوند، آن گاه می میرم.» همان وطن فروشان، مسوول شکست جلال الدین بودند. بعد از یک جنگ خونین در غزنی که این شهر را جلال الدین، آزاد ساخته بود، این زعیم بزرگ پختون، اسیر شد و به قتل رسید. سر بریده او را به دربار اکبر فرستادند. بعد از وفات جلال الدین، مغول ها تصور کردند که مبارزه استقلال طلبی پختون ها، محوه شده است، اما پشتون ها را خوب نمی شناختند که در استخوان هر پشتونی، عشق آزادی، ریشه دوانیده، و این عشق با مرگ یک زعیم، خاموش نمی شود.

آرمان جلال الدین را برادر زاده و دامادش، حداد، تعقیب کرد. آغاز قیام حداد با ختم سلطنت اکبر و آغاز دوره جهانگیر، مصادف بود. حداد بالای کابل حمله کرد و بعداً به قندهار و تیرا رفت. در یکی از جنگ های او با سپاه مغول، ۳۰۰۰ پختون کشته شدند. سر انجام او نیز در جنگ با مغول، کشته شد. بعد از حداد، عبدالقادر به حیث زعیم، تبار زد کرد. در این هنگام، شاه جهان، امپراطور هندوستان بود. او به والی مغول در کابل امر کرد تا مقاومت پختون ها را نابود سازد، اما عبدالقادر بالای کابل حمله کرده، شمار زیادی از سپاه مغول را بکشت و غنایم بسیار به دست آورد. بعد از جنگ های زیاد با مغل، عبدالقادر دستگیر و زنده به دربار شاه جهان، فرستاده شد و شان جهان او را تبعید کرد. عبدالقادر در سال ۱۰۴۶ هجری در تبعید وفات کرد. نواسه پیر روشن موسوم به الله داد، جنگ های زیادی را در مقابل مغول های متجاوز، انجام داد، اما او هم دستگیر و توسط جهانگیر، تبعید شد. یک نواسه دیگر پیر روشن موسوم به کریم داد در اثر خدعه و خیانت، به دست مغول افتاد و به امر شاه جهان، کشته شد. از این وقایع برمی آید که خانواده پیر روشن، همهء حیات خود را در جنگ در مقابل سلطنت مغول، برای هدف مقدس پختونستان، صرف نموده اند؛ چون که مغول ها را متجاوز، غاصب و ظالم می شناختند؛ آن گاه که دوره ختک، ظهور کرد، خانواده و اولیای خوشحال ختک از قدیم در مقام زعامت قبیله ختک کشور پختونستان، قرار داشتند. یکی از اولیای او موسوم به درویش محمد در عصر سلطنت اکبر، امپراطور مغول، زعیم پختون ها بود. بعد از او، پسرش ملک اکوری، سرزمین پختون ها را از «Tak» تا پشاور، اداره می کرد. شهر «اکوره»، به نام او، مسمی شده و او، قلعه جنگی وسیعی در آن جا ساخته بود. امپراطور اکبر، او را مطیع ساخته نتوانست و مجبور شد آزادی پختون ها را بر رسمیت بشناسد و از مداخله در امور

داخلی آن‌ها، پرهیزد. ملک اکوری، منطقه «Sawy» را برای مدت ۴۱ سال متصرف بود، اما سرانجام در جنگ، کشته شد. بعد از یحیی خان، شهباز خان به حیث یک زعیم هوشیار و عادل، روی کار آمد، ولی او هم در میدان جنگ، کشته شد، و پسرش خوشحال، جانشین او گردید.

خوشحال در شهر اکوره در سال ۱۶۱۳م، تولد یافته و در سن ۲۸ ساله گی، جانشین پدر گردید. خوشحال، سه برادر داشت با نام‌های جمیل بیگ، میرباز خان و شمشیر خان. خوشحال با عزت و احترام زیاد به دربار شاه جهان، پذیرفته شد؛ حتی در جنگ‌ها به طرفداری از شاه جهان، سهم گرفت. مغول‌ها در آن زمان، آزادی پختون‌ها را محترم می‌شمردند.

در سال ۱۰۶۹ هجری، اورنگ زیب، پدر خود، شاه جهان را اسیر و زندانی ساخت و خود به تخت سلطنت نشست. اورنگ زیب، سرزمین پختون‌ها را زیر نظر داشت و می‌خواست پختون‌ها به او، سر تعظیم فرود آورند. خوشحال برای آزادی پختون‌ها، ایستاده گی کرد و چنین نوشت:

“Now are we in the lists, no third between:

Either the Moghul power in ruin falls

Or the Pakhtuns in suffering lie low.”

(Translated by Mr. Morrison)

«اکنون آیا ما در فهرست‌ها قرار داریم؟ شخص سومی در بین نیست

یا قدرت مغل، ویران می‌شود

یا پختون‌ها در عذاب، تحقیر می‌شوند.»

(ترجمه از انگلیسی)

اورنگ زیب می‌خواست از راه ترس و تهدید با خوشحال، معامله کند، اما او کسی نبود که با چنین تکتیک‌ها از راه و هدف خود منصرف شود. او می‌گوید:

“I scorn the man who without honour lives:

The very sound of “Honour” makes me mad

What madman heeds a fortune gained or lost?”

(Translated by Mr. G. Morrison)

«نفرت دارم از مردی که بدون افتحار، زنده گی کند

تنها صدای «افتخار»، مرا دیوانه می‌سازد

دیوانه به چه چیزی اعتنا می‌کند از اقبالی که میسر بود یا تباه شده؟»

چون خوشحال، سرخم نکرد، اورنگ زیب به چال و خدعه، متوسل شد. او تعهدی در ورق قرآن نوست و به وسیله آن، خوشحال را به دربار خود دعوت کرد. خوشحال از دریافت قرآن امضاء شده و از شنیدن مشوره‌های اقارب و

دوستان خود، تحت تاثیر قرار گرفت. او به پشاور رفت و در همان جا محبوس گردید. حاکم پشاور، رشوه پنجاه هزار روپیه را تقاضا کرد، اما خوشحال به دادن یک پسه هم با نام رشوه، حاضر نشد. حاکم مذکور، خوشحال را به هندوستان فرستاد و او، هنگامی که خاک پختونستان را ترک می کرد، «خدا حافظی نامه» ای مملو از احساسات نوشته که چند بیت آن از این قرار اند:

“O Death, I pray thee grant me
This space of life, that so
I may see the earth of Jamdar
Red with the blood of the foe!
My fetters do not shame me--
Proud beasts are bound in chains!
Whatever befall, one freedom
--To fight my fate—remains!”
(Translated by Mr. Morrison)

«آه مرگ، از تو تمنا می کنم به من برسی
در این مرحله زنده گی که گویا

می توانم زمین جملدر را ببینم
به رنگ سرخ که از خون دشمن، رنگین شده!

از غل و زنجیر، شرم ندارم
زنده گان مغرور باید در زنجیر باشند!
هر چه در پیش آید، فقط برای آزادی

مبارزه برای سرنوشتم
هنوز باقی ست!

(ترجمه از انگلیسی)

خوشحال در شعر دیگری گفته است:

“Who would the proud Pakhtun to Moghul turn
Wild beasts as soon might to reconcile:
One whose rough mountain garments are his pride
Struts ill at ease in gaudy Moghul shawls!”
(Translated by Mr. Morrison)

«کی خواهد توانست پختون مغرور را به مغول برگرداند

حیوانات وحشی شاید به زودی به مصالحه راضی شوند

اما آن شخصی که لباس کوهی را افتخار خود می داند

به زودی رنجور می شود در زیر شال های زرین و رنگین مغول.»

(ترجمه از انگلیسی)

اتفاقاً خوشحال از زندان مغول با کمک دوستان پختون خود، فرار کرد و

به پختونستان آمد. در مبارزات بعدی خود در موقعی چنین نوشت:

“Now for a full year thwarted, Aurangzeb
Still with a sour heart undecided broods”
(Translated by Mr. Morrison)

«اکنون که یک سال کامل با موانع سپری شده، اورنگ زیب هنوز هم با
قلب فاسد و بدون تصمیم، چرت می زند.»
(ترجمه از انگلیسی)

اورنگ زیب بار دیگر به خدعه و چال بازی پرداخت و عده ای از افراد
قبایل را استخدام کرد تا در مقابل خوشحال ختک، قیام کنند، و بالاخره حتی
بهرام خان، پسر خوشحال را تطمیع و تشویق کرد تا در مقابل پدر برخیزد.
خوشحال ختک بالاخره در سنه ۱۱۰۰ هجری، وفات یافت و به قرار وصیت
خودش که نوشته بود:

“Bury me where the dust from the hoofs of the
Moghul horses may not fall upon my grave.”

«مرا در جایی دفن کنید که گرد سم اسب های مغل بالای قبر من نریزد.»
او (خوشحال بابا) را در ارتفاع یک کوه بلند، دفن کردند.

از آن چه در این فصل، گزارش یافت، خواننده به عنعنۀ افتخار آمیزی
متوجه می شود که در حسس و طندوستی پختون ها، نهفته است. به منظور
روشن ساختن این واقعیت که مفکوره مغلوالی «چقدر به قسم یک ضرب
المثل در نگارش زبان پختو، منعکس شده است، این بیت حمید بابا را گزارش
می دهیم:

“Now, when the whole world lies in perfect peace
Alas, the Moghul of Sorrow, tears my heart!”

«اکنون، هنگامی که در همهء جهان، صلح کامل برقرار است، افسوس که
مصیبت مغول، هنوز قلب مرا جریحه دار می سازد.»

بخش هفتم

دوره برتانوی (تجزیه و جدایی از افغانستان)

قبل از آن که به تحقیق پیرامون تاریخ پختونستان در زمانی پیردازیم که حکومت برتانیه اقتدار کامل در هندوستان حاصل نمود و با همین اقتدار با پختون ها در تماس قرار گرفت، بهتر خواهد بود واقعاتی را به طور مختصر مرور کنیم که اندکی قبل از دوره برتانیه، هنگامی به وقوع پیوسته اند که سکه ها می خواستند سرزمین پختون ها را در تحت تسلط خود در آورند.

قیام ها و مبارزات متداوم پختون ها در مقابل مغول ها، هر دو جانب را شدیداً ضعیف ساخت و این وضع موقع را برای نادر افشار مساعد ساخت تا از طریق افغانستان و با کمک افغان ها، هندوستان را فتح کند؛ فوراً بعد از قتل نادر افشار در سال ۱۷۴۷م، زعیم پختون، احمد شاه درانی، فرصت را مساعد یافت تا امپراطوری افغان در قندهار را دوباره احیاء نماید. او موفق شد افغانستان را متحد ساخته و به جانب هندوستان، مارش کند. بعد از آن که احمد شاه، سند و ملتان را فتح کرد، موفق شد امپراطوری درانی را که از کشور فارس تا دهلی هندوستان به شمول دریای سند و ستلج و هزاره و کشمیر وسعت و امتداد داشت، تاسیس نماید. احمد شاه، دهلی را بعد از جنگ معروف «پانی پت» در سال ۱۷۶۱م در حالی که سپاه عظیم هندو و مسلمانان هندوستان در این جنگ در مقابل او، صف بسته بودند، فتح و تصرف نمود.

امپرا طور افغان، احمد شاه از سال ۱۷۴۷م تا ۱۷۷۳م بر این قلمرو وسیع حکومت می کرد تا که بعد از وفات اش پسرش تیمور شاه، جانشین او گردید. تیمور شاه، مدت بیست سال سلطنت کرد و در این مدت، پایتخت را از قندهار به کابل انتقال داد که اکنون نیز پایتخت افغانستان می باشد. تیمور شاه، سرحدات امپراطوری خود را توسعه نداد، اما قلمرو پدر خود را در حال صلح و به طور مسالمت آمیز حفظ کرد. بعد از وفات تیمور شاه، سال های بین ۱۷۷۳م - ۱۸۱۰م، سال های نا آرام، پر مجادله و کشمکش بین پسران او، شاه زمان، شاه محمود و شاه شجاع بودند که منجر به تجزیه سریع امپراطوری افغان شدند.

شاه زمان که از واقعات و رویداد های سیاسی در سرحدات دریای آمو،

احساس تشویش می کرد، حکومت ایالت پنجاب را به زعیم سکه-رنجیت سنگ سپرد. این شخص با استفاده از شرایط و اوضاع نامساعد در داخل افغانستان به تقویت موقف و قدرت خود پرداخته و در مدت سه سال، استقلال خود را اعلام و متعاقباً اراضی دور و بر پشاور، بنو، کوهات و بعضی قسمت های دیره جات را اشغال نمود. او، پشاور را در سنه ۱۸۲۰م تصرف کرد؛ معهداً یک قسمت ایالت پنجاب هنوز هم در تحت تصرف کابل بود و والیان حکومت کابل از ۱۸۱۰ تا ۱۸۳۴م در آن جا حکومت می کردند. سکه-ها در سال ۱۸۳۶م، پشاور را دوباره اشغال کردند؛ علاوه بر اسماعیل خان و تیری (Teri) را هم متصرف شدند.

منصبدار انگلیس، میجر جیمز، اوضاع منطقه سرحد را در تحت زعامت سکه-ها، چنین توضیح می دهد: «اداره امور داخلی به ندرت صورت می-گرفت. در بین ناحیه ها و قریه ها، خون جاری بود. فامیل ها، عنان گسیخته و دربدر بودند یا فقط هنگامی تعقیب می شدند که جرمه ها از آن ها اخذ می گردیدند یا مامورین حکومت، مداخله را لازم می دیدند... یورش و شبخون، همیشه جریان داشت.»

مخالفت و دشمنی ها بین قوای سکه و قوای برتانیه، شدت اختیار کرد و در جنگ هایی که به وقوع پیوستند، سپاه سکه چند بار با شکست مواجه شد. لاردهار دین (Lord Harding) وایسرای هندوستان، هنگامی که در سال ۱۸۴۶م، لاهور در محاصره بود، ایالت پنجاب را ضمیمه نساخت. ناکامی اداره سکه-ها در پنجاب، منجر به این شد که دوره کنترل ضمنی انگلیس از طریق تقرر مشاورین و بالاین ها در پنجاب، روی کار آید. بار دیگر یک جنگ شدید بین سکه-ها و انگلیس در گرفت و در این جنگ، پنجاب به طور کلی در تصرف انگلیس در آمد و آخرین زمامدار پنجاب موسوم به دولپ سنگه اسیر شد و به انگلستان، تبعید گردید. به این ترتیب، تماس طولانی انلیس با منطقه سرحد (پختونستان) آغاز می شود. این، دوره ای ست پر آشوب که در آن، مساعی نظامی بسیار وسیع انگلیس به شمول استفاده از قوای هوایی در سال های اخیر به کار افتاد که فقط منجر به حفظ «ستاتسکو» در منطقه شد؛ زیرا انگلیس ها به این فیصله رسیدند که تابع ساختن تمام این منطقه، یک سعی ناکام خواهد بود.

سرلپل گرین (Sir lepel Griffin) سکرتر انگلیس در پنجاب در یک میمورندم می گوید: «ما موفق شدیم میراث (انارشی) بی نظمی و آشوب را

کمایی کنیم که در نتیجه اداره ناکام سکه‌ها در این منطقه، عاید شده بود. سکه‌ها همیشه در حال جنگ با قبایل سرحد و حتی با مردم مسکون در داخل این نواحی بودند.»

(اسناد پارلمانی برتانیه، جلد ۱، ص ۵۸).

بعد از سقوط حکومت سکه‌ها، قدرت در منطقه به دست انگلیس افتاد و عصر جدیدی در مناسبات بین پختون‌ها و امپراطوری پرقدرت انگلیس، آغاز شد. انگلیس، سرزمین پختون‌ها را واجد اهمیت فوق العاده استراتژیک برای دفاع هندوستان می‌دانست. همین علاقمندی انگلیس منجر به تسخیر و کنترل کامل پنجاب گردید.

سرهاری لمسدن (Sir Harry Lumsden) در راپور خود پیرامون کمسیون (Caundham) اهمیت این منطقه را چنین گزارش داده است: «مشیت الهی و عنایت خداوند برای مان چنین یک خط قوی سرحدی نصیب گردانیده که با سلسله کوه‌های بلند و بایر، پوشیده شده و در بین آن‌ها فقط چند معراجی معدود وجود دارد که از طریق آن یک لشکر اجنبی نیز نمی‌تواند به طرف هندوستان، حمله کند و مهارت نظامی به ما تعلیم می‌دهد که بهترین موقعیت برای دفاع از چنین اراضی به آن جناح این معجراها تعلق دارد که در تصرف ما می‌باشند و در این جا در میدان‌های هموار است که باید یک لشکر انگلیس، تعبیه شود.»

«با داشتن پشاور، کوهات و سند در تصرف خود و در حالی که لین ارتباطات ما با ولایات هندی ما توسط ریل و توسط کشتی‌های ما در دریای سند تامین شد و یک سپاه قوی اروپایی در قشله‌ها، صحت مند در سراسر هندوستان مستقر شده و یک اردوی منظم بومی نیز در پهلوی آن‌ها قرار دارد، من مطمئن‌ام که کلیدهای هندوستان در جیب مایند...»

به این ترتیب، حکومت برتانیه، دفاع منطقه سرحد را برای امپراطوری خود ضروری می‌پنداشت و به نظر کمسیون سیمون (Simon Commission) که به قلم «Sir William Barton» در رساله «India's North West Frontier» چاپ شده: «سرحد شمال غربی، نه تنها سرحد هندوستان است، بل که یک سرحد بین المللی دارای اهمیت درجه اول از نقطه نظر نظامی، برای تمام امپراطوری ماست.»

در اوایل قرن نوزدهم، امپراطوری افغان به قدر کافی ضعیف شده بود که بایست از بین میرفت. اوضاع داخلی در افغانستان همراه با پیشرفت‌های روسیه

در کشور های آسیای مرکزی، سر آغاز تشویش هایی بود برای دولت برتانیه که گویا حفظ تسلط انگلیس در هندوستان و اوضاع افغانستان، هر دو از زاویه استراتژیکی برای آن کشور، حایز اهمیت حیاتی شده بود. شاه شجاع مخلوع که در این هنگام در تبعید در هندوستان به سر می برد، خود را در دسترس دولت برتانیه قرار داد و انگلیس او را تشویق کرد تا در مقابل حکومت افغانستان، قیام کند. انگلیس در سال ۱۸۳۲م از طریق اعزام یک هیات با ریاست «سر الکزاندر برنس» به کابل، مناسبات دیپلماتیک بین دولتین را ایجاد کرد. این هیات در نوبت اول، ناکام برگشت، اما چهار سال بعد دوباره برگشت و در این هنگام، امیر دوست محمد در تخت کابل، نشسته بود.

اقدام و مساعی اول شاه شجاع برای دوباره به دست آوردن سلطنت، با وجود کمک انگلیس، ناکام شد، اما در سال ۱۸۳۹م که شاه شجاع بار دوم خود را در دسترس سپاه برتانیه در سند قرار داد، این سپاه با وجود مشکلات و مقاومت های بین راه، موفق شد خود را به قندهار برساند.^۱ در ظرف مدت یک سال، قوای برتانیه موفق به تسخیر کابل در سال ۱۸۴۰ گردید و شاه شجاع را بر خلاف اراده مردم، پادشاه ساختند.

در سال ۱۸۹۱، شاه شجاع در تحت هدایت «سر ویلیام مکناتن»، نماینده انگلیس در کابل، تصمیم گرفت در کابل، قندهار و غزنی، قشله های عسکری تاسیس کند. افغان ها در مقابل شاه، قیام کردند و قشله کابل را نابود ساختند؛ سر الکزاندر برنس نیز کشته شد و سپاه برتانیه، افغانستان را ترک کرد که در آن باره، خود شان نوشته اند: «در قعر زمستان از طریق دره های پُر برف که زیر گلوله باری افغان ها قرار داشت...». مؤرخین برتانوی، این واقعات را چنین ثبت کرده اند: «یک عملیات نظامی با سرنوشت شومی که برای برتانیه، تباهی یک سپاه مجهز و برای شاه شجاع، سقوط حیات اش را در بر داشت». این واقعه به طور عموم در تاریخ با نام «جنگ اول افغان و انگلیس»، ثبت شده است. «خبر این فاجعه مصیبت بار با حیرت توام با ترس و وحشت به انگلستان رسید. لارڈ او کلند (Lord Auckland) وایسرای هندوستان، به لندن احضار شد و در

^۱ - آن چه شما در این صفحه در دوباراگراف خواندید، موهن لال آن را به قسم چشمدید خود از واقعات در دو جلد به زبان انگلیسی در سنه ۱۸۴۶م در لندن، چاپ کرده و هاشمیان این دو جلد را هر یک در حدود پنجمصد صفحه، به زبان دری، ترجمه کرده است. همه مؤرخین داخلی و خارجی، واقعات «جنگ اول افغان و انگلیس» را از تاریخ موهن لال، اقتباس کرده اند. این دو جلد را هر کدام با قیمت ۳۰ دالر، از آدرس ذیل، به دست آورده می توانید:

عوض او، «Lord Ellenborough»، وایسرای هندوستان، مقرر گردید.^۱ یک سپاه مجهز تحت قیادت «جنرال پالک»، موفقانه به کابل رسید، اما شهر کابل را تسخیر نتوانست و مجبور به برگشت به هندوستان شد. در عین زمان در هنگام تسلط سکه‌ها در پنجاب، کشمیر از سلطه دولت افغانستان، بیرون ساخته شد. وضع ناهنجار مناطق اشغال شده پختونستان به طور متداوم موجب تشویش سکه‌ها قرار داشت؛ در حالی که هرگز موفق نشدند کنترل جدی بالای ساکنین این مناطق، قایم سازند. به اساس گزارش میجر جمیز: «تطبیق اداره و امنیت داخلی به ندرت اجرا می شد.» چند سال بعد، حکومت برتانیه، امیر شیر-علی را به «امباله» در هندوستان دعوت کرد تا شرایط را تحت مذاکره قرار دهند. امیر، خود را قانع نتوانست تا شرایط پیشنهادی برتانیه را بپذیرد و در مراجعت به کابل برای مذاکره با روس‌ها در تماس شد. این اقدام کاملاً مشروع پادشاه افغان از طرف حکومت برتانیه به حیث اعلان جنگ، تلقی گردید و بالاتر، قوای برتانیه به کویتة بلوچستان، اعزام شد و یک واحد نظامی در گلگت تاسیس کردند؛ آن گاه کابل را از سه جناح، تحت حمله قرار دادند. این جنگ با موفقیت قوای برتانیه، تمام شد و امیر شیر علی به مزار شریف، عقب نشینی کرد و در یک وقفه کوتاه، همان جا وفات یافت و دفن شد. معاهده گندمک، بالای پسر امیر محمد یعقوب، تحمیل شد که به موجب آن، بعضی نواحی لورالی ژوب، پشین، کویتة و نوشکی در تصرف انگلیس درآمدند؛ بالاتر انگلیس توانست مجراها و شاهراه‌ها را متصرف شود و نماینده کابل بار دیگر به کابل اعزام گردید.

این قرارداد در بین مردم افغانستان به «قرار داد منفور»، شهرت یافته؛ چون که مردم در سال ۱۸۷۹م به ضد آن، قیام کردند و منجر به اعزام سپاه تازه انگلیس با قیادت جنرال رابرتس (Roberts) گردید و امیر یعقوب خان از سلطنت خلع شده به هندوستان، تبعید شد؛ ولی برادرش محمد ایوب خان برای دوام جنگ در افغانستان ماند. بار دیگر در سال ۱۸۸۰، خسارات شدیدی توسط غازیان افغان در جنگ میوند به اردوی برتانیه وارد شدند.

در نتیجه واقعات فوق، امیر عبدالرحمن، یک قرار داد دوستانه در سال ۱۸۸۵م با دولت برتانیه امضاء کرد. در همان سال، جنگ شدیدی بین عساکر روسی و افغان در سرحد شمالی افغانستان در پنجاه رخ داد و در نتیجه دو قیام

^۱ -نگاه: (The Evolution of N.W.F.P. by R.B.D.C. Obrai)

داخلی دیگر افغان ها در سال های ۱۸۹۰ و ۱۸۹۲م و فشار های سیاسی و اقتصادی خارجی بالای امیر، موقف امیر عبدالرحمن را آن قدر ضعیف ساختند که مجبور گردید تنها به جنگ دیپلماتیک با برتانیه، اکتفا کند و این منازعه با برتانیه خصوصاً پیرامون تعیین سرحدات شرقی و غربی افغانستان، سال ها دوام کرد.

در سال ۱۸۹۴م، یک خط سرحدی در امتداد سلسله کوه های سلیمان، تحت بحث قرار گرفت. این پیشنهاد در حقیقت خواستار تجزیه اراضی خیبر، مومند، تیرا، کرم و وزیرستان از خاک افغانستان بود. این، همان سرحدی ست که بعداً «خط دیورند» نامیده شد و در اثر فشار نظامی در یک لحظه بسیار حساس ناشی از انکشاف اوضاع داخلی که امیر به هیچ صورت راضی نبود در یک جنگ دیگر با برتانیه داخل شود، بالای افغانستان، تحمیل گردید. این قرارداد تحمیلی در عین زمان، اولین بار وسیله قرار گرفت تا دولت برتانیه، نفوذ سیاسی خود را بالای قسمتی از سر زمین پختون ها، پخش نماید. به این ترتیب، خط دیورند بالای افغانستان به حیث سرحد بین برتانیه و اراضی مستقل پختون ها و هم بین افغانستان و هند برتانوی، تحمیل شد.

همهء مورخین، چه غربی و چه شرقی، انگلیس یا افغان، این واقعیت را پذیرفته اند که خط دیورند در شرایط ناگواری تحمیل گردیده است. از آن جایی که ادعای پاکستان مبنی برحق توارث بالای سر زمین پختون ها قسمماً اما بسیار زیاد به تحمیل این خط ارتباط دارد، لازم است حقایق تاریخی مربوط به خط دیورند را به طور مفصل مطالعه کنیم. مطالعه این موضوع در شعاع حقایق تاریخی واضح می سازد که:

- ۱- خط دیورند در تحت فشار نظامی بالای افغانستان، تحمیل شده است.
- ۲- موضوع اراضی پختون ها همیشه به حیث یک مناقشه بین افغانستان و برتانیه، باقی ماند.
- ۳- مردم پختونستان، مبارزات خود را برای آزادی از استعمار خارجی، دوام دادند.

۴- متن قرار داد ثابت می سازد که ادعای پاکستان به کلی بی اساس است. از آن جایی که این قرار داد بین امیر عبدالرحمن از جانب افغانستان و سر مارتیمر دیورند (Sir Mortimer Durand) از جانب برتانیه، امضاء شده، هر دو جانب مذکور، نظرات خود را در این قرارداد، اظهار کرده اند؛ پس لازم است نظرات شان را مرور کنیم:

در این بحث، سوالاتی که مطرح شده اند، عموماً به نویسندگان و مؤرخین برتانوی تعلق دارند، و یگانه مورخ افغان در این ماجرا، شخص خود امیر عبدالرحمن است که مجبور به امضاء این قرار داد گردانیده شده و دلایل خود را که چرا این قرار داد را امضاء کرده، خودش در قرارداد نوشته است. قرارداد سال ۱۹۲۱م بین انگلیس و افغانستان نیز در این بخش مطرح شده، زیرا این قرار داد روشنی بیشتری بر موضوع می اندازد؛ علاوهً منابع تبلیغاتی حکومت پاکستان، حقایق را غلط جلوه داده و از موجودیت بعضی قراردادها بین برتانیه و افغانستان برای مقاصد تبلیغاتی، استفاده کرده است. از آن جایی که ناممکن است صحت این تبلیغات را تأیید کرد، لازم می افتد متن و ماهیت این قرار دادها را که تاکنون برای معلومات عامه، منتشر نشده اند، در دسترس خواننده گان قرار دهیم.

امیر عبدالرحمن در خاطرات خود تفصیل واقعاتی را که قبل از رسیدن هیات دیورند به کابل صورت گرفته، قرار ذیل نوشته است:

«... در بعضی موارد و اوقاتی که آن ها (امپریالیست ها) سرحدات خود را با یک حکومت دیگر، تعریف می کنند، علاقه ها و ولایاتی را که بالای آن ها چشم دوخته اند، بی تکلیف می گذارند و آن ها را بی طرف می خوانند و به حکومت همسایه خود می گویند: اکنون این قسمت، مستقل گذاشته شود! نه شما و نه ما، در آن مداخله می کنیم. به بهانه این که چنین اراضی و ولایات را بی طرف می خوانند، آن ها ادعای مالکیت حکومت همسایه ضعیف را بالای آن جاها، خشی می سازند که در نتیجه، آن مناطق قسماً یا کلاً به آن ها تعلق می گیرند؛ بعد از انجام این کار، آن ها شروع می کنند به چال بازی خود در این مناطق «نامنهاد بی طرف»؛ به این ترتیب که به رئیس هر قبیله بی طرف، یک اسب پیر از پا مانده و مقداری لباس و یونیفورم کهنه می دهند و برایش می گویند: «ما با یکدیگر دوست می باشیم و دوستی ما، شما را از حملات همسایگان محافظت خواهد کرد و شما، دوست مستقل و دایمی ما خواهید بود...» اما بسیار زود بعد از آن، آن ها به آسانی بهانه ها می تراشند... به این ترتیب، حکومت هند برتانوی تمام مناطقی را اشغال کرد که در جنوب شرق و شمال شرق افغانستان، قرار داشتند؛ در حالی که این اراضی قبلاً به دولت افغانستان، تعلق داشتند...»

در مورد هیات دیورند، امیر عبدالرحمن چنین نوشته است: «وایسرای هندوستان در این مورد آن قدر اصرار داشت که در یک مکتوب خود تقریباً

به من اولتیماتوم داد و نوشت که «حکومت هندوستان بیشتر از این نمی تواند انتظار وعده های نامعلوم و تاریخ های نامعین شما را بکشد، و بنابراین، در نظر دارد در فرصت مناسب، تصمیمات خود را اجرا کند.» من در آن زمان بسیار مریض بودم و به سردار عبدالله خان توخی و میر منشی سلطان گفتم یک نفر از مستخدمین انگلیسی دولت ما را انتخاب کنند که از کابل، پیام مرا به نزد وایسرا ببرد تا نشود که موضوع، شکل جدی پیدا کند و لاینحل گردد. خلاصه به این ترتیب موفق شدم موضوع را به تعویق اندازم؛ آن گاه یک مکتوب فوری در آن موضوع به وایسرا نوشتم و گفتم که آقای پاین (Payne) مکتوب و پیام مرا به جلالتماب شما می رساند و تمام اقدامات لازم برای دریافت هیات شما را روی دست می گیرم.»

«... لازم است در این جا تذکر بدهم نقشه ای که وایسرا به من فرستاده بود در آن، تمام منطقه وزیری، چمن نو و استیشن ریل در آن جا، چاگه (Chageh) بالند خیل (Balund Khel) تمام منطقه مومند آسمار و چترال و مناطق دیگری که در بین این ها قرار داشتند، همه گی را در نقشه به نام متصرفات هند برتانوی، نشانی کرده بودند؛ بنابراین به وایسرا، مکتوب مفصلی نوشتم و نظرات و پیش بینی های خود را در مورد قبایل سرحد، توضیح دادم...»

«... اما مشوره مرا نپذیرفتند و دولت هندوستان برای غضب کردن آن مناطق سرحدی از من، آن قدر جدی بود که مامورین مرا از بولاند خیل وانه و ژوب به زور تفنگ و تهدید، برون راندند و گفتند اگر این ها در چنین وقت و ساعت از منطقه خارج نشوند، آن ها را به زور سلاح، بیرون می کنیم. از آن جایی که من آرزوی جنگ و دشمنی را با برتانیای عظمی نداشتیم، به همهء مامورین خود امر کردم تا به مجرد دریافت اخطار از مامورین هندی مقیم در محل، فوراً محل را ترک دهند.»

«... در کافرستان و در سراسر یاغستان بلوچستان و هم به طرف چمن، مامورین هند برتانوی همیشه مداخله می کردند؛ یگانه چیزی که مرا متعجب ساخت، این است که از یک طرف، حکومت هند برتانوی گفته: «ما هیچ اراضی ای اضافی را از افغانستان نمی خواهیم! بل که ما تنها آرزو داریم افغانستان یک دولت قوی و مستقل باشد» و از جانب دیگر با حفر یک تونل در تحت تپه های کوژک، آن ها می خواهند خط ریل را به کشور من، امتداد دهند؛ مثل آن است که کاردی را بر گلوی من مانده باشند و شایعاتی هم

شنیده می شوند که آن ها می خواهند، با رضائیت یا بدون رضائیت من، خط ریل را به قندهار برسانند. بالای این موضوع، تبلیغات زیادی صورت گرفته و هم در پارلمان انگلیس مطرح شده و ایجنت های من این موضوعات را مرتب به من خبر داده اند. علاوه بر آن، روسیه هم پیرامون روشن و شغنان با من دعوا را شروع و مشکلات خلق کرده است.»^۱

«هنگامی که امر تعیین حدود سرحد در بین بود، کارگزاران دولت انگلیس، نامه ها به مردم مهمند و غیره طوایف سکته سرحد فرستاده، مژده و نوید احسان نمودن از آن دولت به ایشان دادند که هر قدر تنخواهی که از دولت افغانستان دارند، جدیداً حاصل کنند و دولت انگلیس، مضاعف آن را به ایشان می دهد؛ به شرط آن که رضانامه اطاعت به دولت انگلیس داده از انقیاد به دولت افغانستان، سر باز زنند، و هم برای حصول این مدعا، اشتها را بسیار در بین آن مردم از راه انتشار ارسال داشتند و چند قطعه از این اشتها را بعضی از بزرگان قوم مهمند که فی الجمله حق اتحاد اسلامی و اتفاق قومی و حمایت ملی را می دانستند و از وخامت عاقبت کار می اندیشیدند، آن اشتها را نزد لعل محمد خان لعل پوره آوردند و او، همه را نزد سپه سالار غلام حیدر خان فرستاد و وی ارسال سریر پایه سلطنت نمود و حضرت والا با خامه تاسف به صفحه تلافی رقم فرموده به سپه سالار فرستاد که اگر چنین عادت را آن دولت نمی داشت و به زرباشی و فسانه و فسون نفاق در بین ملت اسلام و غیره نمی انداخت، چه گونه کشور هند و غیره ممالک اسلامی را تصرف نموده پنجه استیلا محکم می نمود و از نهر سند که سرحد ذاتی افغانستان است چرا پای تصاحب پیش گذاشته پشاور و دیره جات و سند را با مضافات آن ها بل لاهور و ملتن و کشمیر را قابض می شد و املاک و اراضی و جبال خود قوم افغان را با دولت افغانستان حصه و تقسیم نموده در زیر حکومت خود می شمرد و این نیست مگر از همین نفاق انگیزی آن دولت و عدم اتفاق و حقوق ناشناسی جمله ملت اسلام که آن دولت را بر مرام فایق و شاد کام ساخته است، باشد که خداوند از گندم نمایان جو فروش در وقتی

^۱ - یادداشت مترجم: مرحوم استاد پژواک، یادداشت های فوق را از سراج التواریخی که در عهد سلطنت اعلیحضرت امان الله خان، طبع شده بود، اقتباس نموده، اما چند سال قبل، جلد سوم سراج التواریخ و سراپا به قلم ملا فیض محمد کاتب هزاره، طبع شده و در صفحات ۳۲۱-۳۲۲ آن، چنین می خوانیم: متن صفحه.

انتقام کشد و ملت اسلام را از راه هدایت به هم آورده اتفاق و اتحاد بخشد...». از اسناد بالا که از قلم امیر عبدالرحمن باقیمانده، به وضاحت معلوم است که قرار داد دیورند بالای او به زور تحمیل شده بود. فشاری که بالای امیر، تحمیل شده بود از نوشته شخص دیورند نیز مشهود است که می گوید: «امیر، وقت را با بیان داستان های طولانی و نظرات خودش، ضایع می سازد، مگر به طور عموم، به ترتیبی که مذاکرات پیشرفت نموده، من راضی هستم. در هر صورت، امیدوارم بتوانم او را تشویق کنم تا احساسات دوستانه ما را در مقابل خود ملتفت شود. او روز قبل واضحاً به من گفت که «اگر شما مرا مجبور سازید، با شما می جنگم. من ترسو و بزذل نیستم، من با شما می جنگم؛ اگرچه نتیجه آن را می دانم. من، شیر علی را فراموش نکرده ام، اما من برای حفظ استقلال و غیرت و افتخار خود، می جنگم و رایگان از دست نمی دهم.»

نه تنها شخص امیر با این نوع قرار داد مخالف بود، بل که مردم افغانستان نیز دائماً مخالفت خود را با هر اقدامی که یک قسمت خاک های شان را از پیکر افغانستان جدا سازد، نشان داده بودند. سرپرسی سایکر (Sir Percy Sykes) منشی و سکرتر دیورند، وضع و موقف افغان ها را به ارتباط علامه - گذاری خط سرحدی بین هندوستان و افغانستان شرح داده است. او می گوید که مردم با این کار، موقف دشمنانه داشتند و «اندیشه داشتند که به الحاق و تجزیه خواهد انجامید.» اگرچه خود دیورند چنین قصدی نداشت و او پیشنهاد نکرده بود که به تاسیس سرحد اداری هندوستان اقدام شود، بل آرزوی او، محض کنترل سیاسی بود. همین پالیسی در خلال تجربه زاید از سی سال ثابت ساخته که قبایل، استقلال خود را حفظ کرده اند.

آقای فرانک نایس (Frank Noyce) یادداشت کرده که امیر با نتیجه مذاکرات، قانع و راضی نبود: «امیر بسیار اصرار و آرزو داشت که سرحد مستقل قبایل در تحت نفوذ او بر رسمیت شناخته شود... کمیسیون دوم، خط سرحدی بین هندوستان و افغانستان را به اساس قرار داد دیورند، علامه گذاری کرد، اما نتیجه این کار کاملاً قناعت بخش نبود و اغتشاش و نا آرامی ای که از سال های قبل در امتداد سرحد وجود داشت، نه تنها کلاً از بین نرفت، بل بسیار جزئی تغییر کرده بود.»

استقلال قبایل، کاملاً دست ناخورده باقی ماند. این حقیقت که مذاکرات هیات دیورند در کابل به اطلاع مردم نرسید و مخفی نگه داشته شد، توأم با معاذیری که امیر می خواست از جنگ با برتانیه جلوگیری کند، چون که

جنگ داخلی در افغانستان جریان داشت و نیز تهدید حمله روسیه به افغانستان، این عوامل همه منتج به این گردیدند که قرار داد علامه گذاری خط سرحد تحت اجبار و فشار امضاء شود. آقای نایس خاطر نشان می سازد که این قرارداد به نحوی امضاء شده مثلی که بالای پادشاه افغانستان، تحمیل شده باشد؛ در حالی که امضاء او را از مردم پنهان کردند؛ زیرا این قرارداد با سرنوشت سیاسی او ارتباط می گرفت و این وضع هنوز هم دوام دارد. «آن ها این حقیقت را در اول درک نکرده بودند. آن ها اکنون این حقیقت رادرک می کنند که در تحت اداره برتانیه قرار گرفته و خط دیورند را نادیده و ملغی می شمارند.» آقای نایس علاوه می کند: «امیر در کشور خود تا حدود سرحد، حکم می راند، اما در آن طرف این سرحد، قبایلی زنده گی می کنند که ما تعهد کرده ایم استقلال شان را محترم بشماریم.»

کمیسون سرحدی برتانیه در سال ۱۸۸۵م توسط مردم محسود تحت حمله قرار گرفت که منجر به اشغال وزیرستان گردید. سرویلیام بارتن در حالی که اعتراف می کند که تجزیه این اراضی از افغانستان، محرومیتی بود برای آن دولت که از آن روز تا اکنون موجب تضعیف سلطنت افغانستان شده، هکذا خط دیورند، بیشتر از یک ثلث مردم افغانستان را از سلطنت ملی شان جدا ساخت» و او تاکید می کند: «سرحدی که ما در سنه ۱۸۹۴م به دست آوردیم (یعنی خط دیورند) از بساجهات با ملاحظات و اقتضای نظامی و سیاسی، نامتوازن بود؛ هرچند قسماً غصب شده و تحمیلی بود، با مشکل می توان از کابل متوقع بود که در حال محروم شدن از بهترین سرمایه جنگی اش در سرحد ناراض و متاذی نباشد، این وضع، احساس ناگوار و تلخ فقدان سرزمین پدری و آبایی را از کوه پایه های دره سند (INDUD) برملا می سازد. امیر، ظلم برتانیه برای جدا ساختن افغان ها از بحر را که به هنگام تخت نشینی او، برعکس اش وعده شده بود و این که خان کلات، تابعیت خود را به برتانیه انتقال داد، فراموش نکرده و نبخشیده است. آیا می توان تصور کرد که با وجود چنین آزرده گی های امیر از همسایه مقتدرش، امیر را می توان از طریق تزئید تنخواه یا اعطای تحایف به شمول اسلحه، راضی ساخت تا او یک کابل قوی را متشکل از قبایلی که او در خط دیورند داشت و از او جدا ساخته شده اند، حفظ کرده بتواند؟»

آقای هولدیچ (HOLDITCH) که از خدمات خود در سرحد شمال-غرب، تجاری آموخته، نظر خود را در این موضوع چنین ابراز می کند: «اولین

دور مذاکرات ما در کابل عموماً غیر موفقانه بود... بعد از آن سر مار تیمر دیورند به حیث نماینده، تعیین شد و با تقرر او، هیات ما، گام های عملی برداشت. در ماه اکتوبر ۱۸۹۳، یک هیات مشتمل بر افسران لایق برتانوی، پشاور را به جانب کابل، ترک گفت تا در آن جا پیرامون یک قرار داد سرحدی با امیر، مذاکره کند و مسوولیت اداره قبایل مستقل سرحدی را که در جانب قلمرو ما، زنده گی می کنند برای ابد، فیصله کند و به هیچ صاحب-منصبی که در امور «SURVEY» مهارت داشته باشد، اجازه داده نشد که در این هیات، عضویت داشته باشد... و این کار بعداً یک اشتباه پنداشته شد. هیچ کس به جز یک متخصص (SURVEY) نمی توانست یک نظر تخصصی در مورد نقشه هایی بدهد که خط سرحدی به امتداد ۱۳۰۰ یا ۱۴۰۰ میل را نشانی کرده بود... هکذا مقداری ارزش مسلکی به ارتباط استفاده از اصلاحات تخیکی در طرح یک قرارداد سرحدی، مطرح می باشد که- باید همیشه در مورد قرار داد های سرحدی- ملاحظات جغرافیایی در نظر گرفته شوند. او علاوه می کند که امیر، نقشه هایی را که گفته میشد از قرار داد نماینده گی می کنند، امضاء نکرده است. او علاوه می کند که «نه به تفکر عمیق، ضرورت است و نه به تفحص و خواندن مکاتبات رسمی که بتوان مستشعر شد امیر از نقشه های سرحدی، تفر عمیق نشان داد. برای اشغال کافرستان، کدام ظفر نظامی، مورد بحث و ضرورت نبود، اما مناطق باجور و صوات مهمند- اگر این مناطق از مردم بومی خودشان پُر نمی بود و این ها از قدیم از طریق روابط دینی- زبانی و قومی با امیر بسته گی داشتند، از این مدارک است که می توان از صلاحیت مستقیم امیر بالای آن ها مستشعر شد.

در سمت غرب نیز مامورین سرحدی امیر به طرف بلوچستان، پیشروی کردند و مناطقی را اشغال نمودند که بر راه های تجارت بین سیستان و کویت، آن ها را حاکم می سازد؛ در حالی که نهایت ضروری بود تا ما این راه ها را بدون مداخله و حضور داشت پوسته های افغانی، متصرف شویم؛ بنابراین، نه تنها دست نفوذ امیر، بل مامورین سرحدی او باید این مناطق را ترک کنند. این که امیر این وضع خلع قدرت خود را و زایل شدن عزت خود را در انتظار اهل دربار خود، پذیرفته می تواند، البته غیر قابل تصور است. واضحاً امیر، این وضع را خوش نداشت، اما به هر حال، قرارداد را امضاء کرد- و پیشکش ما را به مبلغ سالانه شش لک روپیه اضافی پذیرفت- در حالی که برای خود، حق مناقشه پیرامون تقسیمات سرحدی را هنگامی که به مرحله علامه گذاری برسد،

خاموشانه حفظ کرد.

آقای هولدیچ علاوه می کند: «تا جایی که به خود مردم قبایل تعلق می-گیرد، آن ها ترس نداشتند. آن ها از این جریانات تازمانی که ملاهای شان انکشافات را توضیح کردند، چندان چیزی نمی فهمیدند. نظر عمومی این مردم از اوضاع-طوری که من، نه تنها از یک نفر، بل از هر مرد قبایلی پرسیده ام-این بود که حکومت هند برتانوی، الحاق را در نظر دارد؛ بنابراین در نزد آن ها، تصورات قطعی در باره موجودیت یک سرحد بین آن ها و افغانستان، وجود نداشت. دروازه های عقبی آن ها به طرف کشور افغان، باز می شد و آن ها به هنگام بروز مشکلات در سرحد هند برتانوی، به سهولت می توانستند از طریق دروازه های عقبی، هر وقتی که خودشان به پیروی از عنعنات بی قانون خود، خواسته باشند، عبور کنند و از پناه گزینی در آن جا که هیچ پیرو دین محمدی به هنگام مصیبت به برادر مسلمان خود، مضایقه نمی کند، کاملاً مطمئن استند. این احتمال نیز موجود است که از آن طرف به آن ها، کمک عملی برای مخالفت با سرکار (برتانیه) نیز داده شود. مردم قبایل به صورت عمومی و در تحت هرگونه شرایط از طریق روابط دینی و خونی به سمت غرب (افغانستان) وابستگی دارند؛ نه به سمت شرق (برتانیه)... آن ها از الحاق با افغان ها هراس و تشویش ندارند. آن ها عنعنات خود را از هزاران سال به این طرف حفظ کرده و هنوز هم می توانند حفظ کنند و یا تصور می شود بتوانند حفظ کنند، هرچند شنیده می شد که چند قبیله کوچک، رسماً تقاضا کرده اند که می-خواهند در تحت حمایت برتانیه، قرار گیرند. مردم قبایل از ازدیاد و تداوم پیشروی برتانیه که به شکل رنگ سرخ در نقشه هندوستان، نشانی می شد، تشویش و هراس داشتند.»

به اساس آن چه در بالا گزارش یافت، مناطق سرحدی، جدا و مستقل بین افغانستان و هند برتانوی باقی ماندند؛ حتی اگر معاهدات افغانستان با دولت برتانیه به خاطر خروج برتانیه از هندوستان، فسخ نمی گردید، نه هندوستان و نه پاکستان، حق داشتند که اراضی قبایل آزاد را به حیث قسمتی از هندوستان یا پاکستان، ادعا کنند. آقای دیویس (Mr. Davies) پیرامون نتایجی که بعداً به ظهور پیوست، چنین می نگارد: «آن قسمت قرار داد سال ۱۸۹۳ دیورند که بالای سرحد افغان-هندوستان، تطبیق می شد، منتج به تعیین حدود خطی شد که بعداً به نام خط دیورند، مسمی گردید، و در ماورای آن، نه امیر و نه حکومت هند برتانوی، به هیچ صورت، حق مداخله را نداشتند؛» از جانب

دیگر، دولت برتانیه، وضعی را درک نمود که مردم افغانستان و حتی شخص امیر از آن متاثر و متاذی بودند. خاطرات سرمارتیمر دیورند، شامل تمام واقعات هیات کابل است که به قلم خود دیورند، نوشته شده است. دیورند در ماه جون ۱۸۹۳م، چنین نوشته است: «من، تعیین شده بودم تا به کابل بروم. نمی توانم بگویم که این، وظیفه ایست که با مسرت خالص در انتظار آن می باشم؛ چون که امیر، خوش ندارد اراضی خود را از دست بدهد و شاید در بحث بالای این موضوع، بسیار درشت و برآشفته شود؛ چنان چه قبلاً نیز در موضوع «کشک»، چنین وضعی رخ داده بود.»

حتی با موجودیت عالمی از مشکلات به ارتباط سرحد شمال افغانستان، علاقه مندی شدید مردم افغانستان به خاطر موضوع سرحد شمال غربی توسط امیر، خاطر نشان شده بود. دیورند از امیر، چنین نقل قول کرده است: «ما اول این موضوع را که شما یاد آور شدید، باید خاتمه دهیم، اما واقعاً آن سرحد دیگر، موضوع بسیار مهمتر است؟» دیورند علاوه می کند که امیر به او گفت که موضوع سرحد افغان-هندوستان برای مردم افغانستان، بسیار مهمتر است و «افغان ها بسیار آرزو دارند بدانند که مردم قبایل، چه طور به طرفداری شما، ایستاده اند.»

شخصی که خاطرات دیورند را تنظیم کرده می نویسد: «خبر هیاتی که برای مذاکره با امیر افغانستان، تعیین شده بود در سرتاسر هندوستان علاقه مندی عمیقی ایجاد کرده بود، اما در برتانیه، علاقه مندی زیادی نشان داده نشد. البته طبیعی و متوقع بود پیشگویی های غمگین و مایوس کننده و تلقیبات ناجور تبارز کنند که اعضای این هیات به همان سرنوشتی دچار خواهند شد که کیوناری و اعضای او شدند... در واقع هر چیز و همهء مسایل ارتباط می گرفت به زنده گی شخص امیر: یعنی در اثنای موجودیت این هیات در کابل، اگر امیر به شهادت می رسید یا در اثر مریضی، وفات می کرد، بدون شک خطر زیاد یک حملهٔ تباه کن بالای هیات برتانوی توسط گروه های متعصب و حریص، صورت می گرفت.»

آقای اسکایز ادامه می دهد که موضوع مورد مناقشه بین دولت افغانستان و برتانیه مورد بروز «بدبینی شدید و شک و تردید» نزد امیر افغانستان شده و علاوه می کند که «یگانه مثالی که قبلاً مطرح شده، همانا حفر یک تونل در کوه های کوژک و امتداد خط ریل به چمن جدید بود. والا حضرت امیر آن قدر در این مورد احساسات منفی نشان داد که هیچ یک از اتباع او جرات

نکردند از خط ریل جدید استفاده کنند، اما مانند زمان قبل از اعمار خط ریل، اموال خود را از طریق راه کوهی کوژک بالای شترها حمل می کردند؛ مثل این که موجودیت خط ریل را به کلی نادیده گرفته باشند. امیر، ضدیت و دشمنی و حسادت شدید در مقابل آغاز مناسبات مستقیم بین دولت برتانیه و قبایل مستقلی که در بین هندوستان و افغانستان، سکونت داشتند خصوصاً وزیری، افریدی و مردم باجور و صوات، نشان می داد.

مؤلفین کتابی با نام «تاریخ هندوستان-تالیف کمبرج» اعتراف می کنند که: «پیرامون اهمیت این قرارداد، مبالغه بسیار صورت گرفته است. درست است که با خاتمه دادن به بلا تکلیفی و بی وسیله گی موجوده علامه گذاری این سرحد در امور اداره سرحد، تسهیلات فراهم کرده است، اما فهم و درک تاریخ این سرحد از سال ۱۸۹۳ به این طرف نشان داده که این قرارداد نه تنها مسوولیت های دولت هند برتانوی را تثبید بخشیده، بل امکانات بر خورد با قبایل و جنگ با امیر را نیز بیشتر ساخته است. سرحد جدید به اساس معیار های دقیق توپوگرافی، تعیین نشده، چون که در هنگام عملیات علامه گذاری سرحد، مبرهن گردید که بعضی مناطقی که در نقشه، نشانی شده اند، اصلاً در آن منطقه، وجود نداشتند.»

تلخیص ذیل را از قلم آقای ج. بی. سکات (G.B.Scott) می خوانیم: «دولت برتانیه بعد از مصالحه سرحدی بین روسیه و افغانستان، به این فکر افتاد که زمان آن رسیده تا با یک فیصله قناعت بخش پیرامون مسوولیت های اداره سرحدی بین دولت های برتانیه و افغان برسد؛ به نحوی که در اثر آن، تصادماتی که وقتاً فوقتاً بین برتانیه و قبایل رخ داده و دولت برتانیه را مجبور به لشکر کشی و جنگ نمود، پایان یابند؛ زیرا قبایل، خود را افغان و تابع افغانستان می دانند و هنگامی که در کوه ها، تعقیب می شوند، نزد قبایل مسکون در غرب (افغانستان) پناه می برند که آن ها اتباع افغانستان می باشند، و یک تعداد زیاد اشخاص جنایتکار و تحت محاکمه نیز در آن جا پناه برده اند. وایسرا لارد لندسدون (Lord Landsdown) پیرامون این موضوع، با امیر عبدالرحمن تماس گرفت و امیر، تقاضای مذاکره دوستانه را کرد که در نتیجه، هیاتی تحت ریاست آقای مار تیمر دیورند به کابل اعزام گردید و او بعد از مدتی در حال ناامیدی توانست امضای امیر را توأم با اکراه در قراردادی حاصل کند که به موجب آن، کنترل و مسوولیت اداره قبایل وزیرستان، مناطق مومند در آن طرف کند چترال و یوسف زی به دولت هند برتانوی، تعلق گرفت. امیر در

عین زمان به و ایسرا اخطار داد که تابع ساختن و ادارهٔ قبایل، کار آسانی نخواهد بود؛ بنابراین، برای برتانیه بهتر است تا آن ها را به امیر واگذار شود؛ زیرا از عین نژاد و تابع یک دین می باشند.

در سال ۱۸۹۴م که لارد ایلجن (Lord Elgin) و ایسرای هندوستان بود، تصمیم گرفته شد تا به علامه گذاری سرحدات جدید پرداخته شود، و دو هیات با سوابق برجسته برای این مقصد گماشته شدند: هیاتی که کار را از گومل شروع کند و هیات دومی از دریا های کنر. هیات اول با ۳۰۰۰ عسکر پیاده که بعضی آن ها مسلح بودند، کار از دیره اسمعیل خان را آغاز و داخل منطقهٔ وزیری شدند و در آن جا در منطقهٔ وانه، یک کمپ و سنگر مستحکم ساختند که ده میل از شمال دریای گومل و هم ده میل از سرحد شرقی (افغانستان) فاصله داشت... به تاریخ ۴ نوامبر، یک حمله، مشابه به حمله ای که در سال ۱۸۴۰م بالای کمپ کرنیل لمسدن (Col. Lumsden) صورت گرفته بود، از جانب شاخهٔ وزیری بالای کمپ برتانیه در اثنای قبل از شفق داغ و با شمشیر های برهنه، صورت گرفت؛ بنابراین کار علامه گذاری تا زمان فتح کامل نظامی منطقه، به تعویق افتاد. این رویداد ها، اوضاعی را نشان می - دهند که در خلال آن، خط دیورند، علامه گذاری شده است.

شرایط و اوضاع، هر طوری که بود، خط دیورند آن همه مشکلاتی را حل نتوانست که دولت برتانیه به ارتباط ادارهٔ سرزمین پختون ها با آن ها مواجه بود. اگرچه دولت افغانستان بعد از آن به طور عریان در امور پختونستان، مداخله نمی کرد و می دانست که با پروتست دولت برتانیه، مواجه می شود، مع هذا پختون ها به طور جدایی ناپذیر با اقارب و قبایل خود در افغانستان، وابسته باقی ماندند، و هرگاه از طرف برتانیه، اقدامی برای طرد نفوذ سیاسی افغان ها در این منطقه صورت می گرفت با مخالفت شدید مردم پختونستان و افغانستان، مواجه می شد. لارد لیتن (Lord Layton) و ایسرای وقت هندوستان، اوضاع را چنین توضیح داده است: «من معتقدم که سرحد شمال غربی ما در حال حاضر یک صحنه بی مثال و مضحک تماشایی را در دنیا تمثیل می کند. حداقل نقطه دیگری را در دنیا سراغ ندارم که در آن جا بعد از ۲۵ سال اشغال صلح آمیز یک قدرت بزرگ و متمدن جهان، نفوذ نهایت ناچیزی بالای همسایه گان نیمه وحشی خود، داشته و یا آموختهء بسیار ناچیزی در بارهٔ شناخت آن ها، داشته باشد؛ سرزمینی که از مهم ترین قشلهٔ دفاعی تا انجام آن در یک روز طی می شود، هنوز هم به طور قطعی «یک سر زمین ناشناخته» می باشد؛ علاوهً به

طور قطع هیچ نوع امنیت جانی برای یک برتانوی، یک یا دو میل فراتر از سرحد ما، وجود ندارد.» (اسناد پارلمانی، جلد ۵۸)

در راپوری که از طرف حکومت هند برتانوی به تاریخ ۱۰ جولای ۱۸۹۴م برای وزیر دولت انگلیس موظف برای واری امور هندوستان در لندن تقدیم گردیده، چنین توضیح شده است: «ما مقداری از مسوولیت استقرار صلح در سرحد افغان را پذیرفته ایم، ولی تا این زمان این سرحد در تصرف ما قرار نگرفته، و ما در تحت امکانات فعلی، وسایل لازم برای ایفای مسوولیت خود را نداریم. ما می دانیم که دولت اعلیحضرت ملکه انگلستان با این نظر موافق می باشد... در حالی که ما قصد و هدف اصلی خود برای الحاق اراضی قبایلی را مصرانه انکار و تکذیب می کنیم، ما می خواهیم آن قبایلی را تحت نفوذ بیشتر خود قرار دهیم که مربوط این قرارداد می باشند.» (اسناد پارلمانی، سال ۱۸۹۸، جلد ۶۳)

در دوران جنگ سوم افغان و انگلیس در سال ۱۹۱۹م، یک بار دیگر ثابت گردید که پختون ها به هیچ وجه در کنار و همکار دولت برتانیه، قرار نگرفتند؛ برخلاف، پختون ها همراه با افغان ها یک جا با انگلیس جنگیدند. سرکر-فریزر تتلر (Sir Kerr-Fraiser Tytler) در این مورد، چنین نوشته است: «فارورد پالیسی (سیاست پیشروی) ترمیم شده برای تطبیق خود، متقاضی این بود که رسوخ و نفوذ مشابه توسط دولت افغانستان تا حدودی که در آن جا، صلح سرحد جانب افغانستان را تامین کند، مجاز قرار گیرد. پالیسی مذکور هکذا متقاضی بود که سیاست قدیمی مداخله دولت افغانستان در جانب سرحد برتاتوی خط دیورند، بعد از این متوقف گردد.» آقای تتلر علاوه می-کند که: «قبل از سال ۱۹۱۹، سعی برای روی کار آوردن چنین یک روحیه همکاری با حکومت افغانستان، به کلی بی هوته بود.»

قرار داد افغان- انگلیس در سال ۱۹۲۱م، روشنی بیشتری بر اوضاع انداخته است. ماده ۱۱ این قرارداد، نشان می دهد که دولت انگلیس، علاقه مندی افغانستان به ارتباط معضل پختونستان را پذیرفته و بر رسمیت شناخته است؛ ماده ۱۱، این است:

«جانبین متعاقدين عالیشان، مشترکاً حسن نیت در مقابل یکدیگر را خصوصاً آرزوهای خیرخواهانهء شان پیرامون قبایل مسکون در جوار سرحدات شان را قبول و قناعت کرده و بدین وسیله تعهد می کنند که در آینده، هر یک از جانبین از هر نوع عملیات نظامی ای که به منظور استقرار نظم

در بین قبایل مسکون در سرحدات شان، لازم دیده شود، قبل از آغاز عملیات نظامی، جانب مقابل را مطلع گردانند.» (نگاه: قرار داده‌ها، مذاکرات و اسناد توسط «C. V. Aitchison»، سال ۱۹۲۹، جلد ۱۳، صفحه ۲۹۲).

به منظور ارایه تشریحات مزید در موضوع، شما را به مطالعه مکتوبی از جانب نماینده برتانیه، عنوانی وزیر امور خارجه افغانستان، جلب می‌کنم که هم جالب و هم مهم است:

«از آن جایی که شرایط قبایل سرحدی مربوط به حکومت‌های ما و طرف علاقه دولت افغانستان می‌باشند، به این وسیله به اطلاع شما می‌رسانم که دولت برتانیه در مقابل همه قبایل سرحد، احساس حسن نیت و نیک خواهی داشته و صادقانه قصد دارد تا در برابر همه قبایل از سخاوتمندی، کارگیرد؛ به شرطی که آن‌ها از خشونت و تعدی در مقابل مسکونین هندوستان، جلوگیری کنند. امیدوارم این مکتوب، اطمینان خاطر شما را فراهم آورد.»

بدون شک، متن مکتوب فوق، قصداً با یک سبک مبهم تحریر یافته، اما برای آن‌هایی که با شرایط و اوضاع آن زمان، آشنا می‌باشند، فهم و توضیح این مطلب، مشکل نیست که این مکتوب به طور واضح، حقوق و علاقه مندی افغانستان به ارتباط پختون‌ها، مناسبات آن‌ها با حکومت هند برتانوی و تفاهم جانین افغان-انگلیس از این موضوع را بر رسمیت شناخته است. در این مکتوب، حکومت برتانیه، علاقه مندی کابل به این موضوع را به طور ضمنی تذکر می‌دهد، اما این، حقیقت ندارد که حکومت افغانستان، هرگز عدم علاقه خود در وقایعی که به نحوی از انحاء، مردم پختونستان را متاثر بسازد را نشان نداده است. این نکته، واجد اهمیت خاص است که مناقطه سرحد، بین حکومت افغانستان و برتانیه، قرار داشته و از به وجود آمدن دولت جدید-التاسیس پاکستان، سرچشمه نگرفته است.

از مطالعه قرارداد هائی که بین افغانستان و دولت برتانیه، منعقد گردیده، به طور واضح می‌توان ملتفت شد که دولت برتانیه، خط دیورند را به حیث یک سرحد شناخته است؛ حتی انگلیس‌ها خودشان این خط را یک موجودیت کاملاً تصادفی پنداشته و احساس می‌کردند که افغانستان در ورای تغییرات سیاسی-اقتصادی و نظامی‌ای که در منطقه رخ داده، ذیحق شمرده شده و در درست در مقابل آن شرایطی که قبلاً در هنگام تحمیل این خط (دیورند) وجود داشتند، می‌تواند اصلاحات و تعدیلاتی را در زمینه، تقاضا کند.

ماده ۱۴ قرار داد سال ۱۹۲۱، مقرر می‌کند که متن و محتویات این

قرارداد از تاریخ انعقاد آن (۲۲ ماه نوامبر ۱۹۲۱): «برای مدت سه سال، مدار اعتبار می باشد. در صورتی که هیچ یک از جانبین متعاقدين عالیشان، ۱۲ ماه قبل از ختم موعد سه سال مذکور، آرزوی خود را برای ختم قرارداد، ابراز نکرده باشند، این قرار داد تا ختم میعاد یک سال، از تاریخی که یکی از جانبین متعاقدين عالیشان، آن را ملغی بخوانند، معتبر باقی می ماند.

باید به خاطر داشت که این قرار داد در مرحله اول، تا زمانی به حیث مناسبات افغان-انگلیس، کار می داد که دولت برتانیه، هندوستان را ترک کرد؛ بنابر آن، مبرهن است که بعد از خروج برتانیه از هندوستان، یکی از طرفین متعاقدين، ناپدید گردید. نکته دوم، این است که این قرارداد، فسخ ناپذیر نمی باشد، و ذکر موجودیت حدود میعاد اعتبار در این قرار داد، خاتمه دادن آن را، هرگاه توسط یکی از طرفین متعاقدين، خواسته شود، مجاز قرار می دهد؛ ولو اگر طرف دیگر قرار داد، هنوز هم واجد صلاحیت باشد.

بخش هشتم

سیاست اداری برتانیه

درست مانند دوره حکومت سکّه‌ها که جنگ به طور متداوم در مناطقی سرحد وجود داشت و آن‌ها نتوانستند ساکنین این منطقه را تحت تسلط خود درآورند، حکومت برتانیه در نوبت خود نیز مجبور شد تعداد زیاد سپاه و مقادیر هنگفت پول را در پروسه برخورد با پختون‌ها به کار اندازد؛ به طور مثال، سال‌های بعد از الحاق پنجاب، سال‌های دشوار و ناامن در سرحد شناخته شده‌اند. اعطای مدال‌های سرحدی برتانیه در سال ۱۸۵۴ شروع شد و به طور مجموعی در بین الحاق پنجاب، قیام و شورش بزرگ مردمان هندوستان (Indian Mutiny) ۱۷ لشکر کشی بزرگ از جانب برتانیه صورت گرفت. چه گونه گی بعضی از این عملیات نظامی قبلاً در این اثر گزارش یافته است.

قیام‌های متعدد قبایل در سال ۱۸۹۷م، نشان دادند که چه مقدار کمک از افغانستان، توقع شده می‌توانست تا قیام‌های قبایل در طرف سرحد و شرایط مشتعل ناشی از آن، خاموش ساخته شود. عملیات نظامی در تیرا در سنه ۱۸۹۷م به منظور مضمحل ساختن شاخه‌ء افریدی که در مقابل تسلط برتانیه، قیام کرده بودند، به راه انداخته شد. افریدی‌ها در منطقهٔ موران زی، لشکری تهیه دیده و حتی کوهات را تحت محاصره و خطر قرار داده بودند. قشلهٔ سپاه سکّه‌ها در «Sarsgarhi» و ملیشایی کُرم در مجاورت پایگاه «Fort Sada» تا دم آخر مقاومت کردند. غنند سپاه کوهات تحت قیادت جنرال برگس (Briggs) با افریدی‌ها در اطراف پایگاه «Fort Lockhart» درگیر شدند.

این قوا، مجهز با حیوانات بار برکوهی و افراد آگاه به مسایل جنگی در مناطق کوهستانی توسط حکومت هند برتانوی در مقابل افریدی‌ها، اعزام گردید و بالای درگی (Dargai) یورش برده شد و انتقام شدیدی از خانه‌های مسکونی افریدی‌ها گرفته شد؛ حتی بعد از این وقایع، قیام‌ها در سرحد دوام داشتند و منطقهٔ سرحد به حیث یک مشکل جدی نظامی برای برتانیه باقی ماند.

در دوران جنگ سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸، پختون‌ها از روش نسبتاً معتدل در مقابل برتانیه، کار گرفتند؛ چون که قسماً تحت تأثیر سیاست امیر افغانستان، قرار گرفته بودند. آقای ادوارد در اثر خود با نام «سرحد و جنگ»، چنین

می نویسد: «قبایل آزاد... منتظر اشاره ای از جانب کابل بودند و آن را در «اقرار بی طرفی کامل» امیر، دریافت کردند.»

در سال ۱۹۱۹م در سرحد وزیرستان، مشکلات جدی تبارز کردند. تعداد زیاد شاخهء محسود از دریای سند عبور کردند و تلفات زیاد جانی و مالی را به جانب برتانیه وارد نمودند. حکومت هند برتانوی، لشکری برای انتقام فرستاد، اما شاخهء محسود به جنگ ادامه داد و هنگامی که تحت فشار شدید قرار گرفت، از افغان ها، کمک تقاضا کرد. قبیلهء محسود، لشکر تازه ای تهیه کرد، اما حکومت برتانیه از قوای هوایی و طیارات، کار گرفت که در نتیجه، لشکر محسود، متشت گردید. نارضایتی و دشمنی های جدید در سال ۱۹۲۲ بین قبیلهء محسود و برتانیه تبارز کردند که منجر به نابودی کامل قبیلهء مکین (Makin) گردید.

تقاضای کمک قبایل سرحد از افغان ها، بیانگر این تمایل آن هاست که هرگاه با فشار شدید نظامی حکومت برتانیه، مواجه شده اند، همیشه از کابل، استمداد کرده اند. در سال ۱۹۳۰م، مشکلات تازه ای بین قبیلهء وزیر و حکومت برتانیه در وزیرستان تبارز کرد و دولت هند برتانوی، چند قبیلهء وزیرستان را تحت بمبارد مان قرار داد. در ماه جولای همان سال، دشمنی های تازه در وزیرستان جنوبی تبارز کردند و در سال ۱۹۳۷م، دولت هند برتانوی یک بار دیگر از بمبارد مان هوایی در وزیرستان، کار گرفت.

مثال های بالا از لشکرکشی ها و جنگ ها در مناطق سرحد آزاد، فقط چند مثال معدودی ست از یک سلسله عملیات متداوم نظامی در زمان تسلط نظامی حکومت هند برتانوی در سرحد آزاد. چه گونه گی اوضاع در سرحد آزاد در دوران حکومت برتانیه را «گزارش سر شماری سال ۱۹۲۱»، بسیار خوب تلخیص کرده است: «این سرحد در همسایه گی خود، قبایل وحشی، آشوبگر و متجاوز دارد که حملات غافلگیرکننده ی آن ها در سرزمین برتانوی، موجب اضطراب و مشکلات زیادی برای حکومت برتانیه و هم برای مردمی که در قریه جات مجاور این سرحد سکونت دارند، شده و می شود.»

هنگامی که برتانیه پروژهء انکشاف سرحد، یعنی توسعهء نفوذ در سرحد را روی دست گرفت، با قیام های شدید و جدی مردم قبایل، مواجه گردید. ادارهء سیاسی حکومت هند برتانوی، دایماً مصروف طرح هایی بود تا کنترل وسیع تری بالای پختون ها، قایم سازد و آن ها را مجبور به تعقیب از عنعنات مدنیت برتانوی کند تا بدین ترتیب از حملهء پختون ها بالای مواضع برتانوی در

سرحد، جلوگیری شد بتواند. عبور و مرور سپاه برتانیه از طریق اراضی پختون ها و اعمار پایگاه ها در مواضع مهم و استراتژیک، عملیاتی بود که پختون ها آن را خطر جدی برای آزادی و استقلال خود تلقی می کردند و در مقابل آن، مقاومت شدیدی نشان می دادند.

در دوران اوایل تسلط برتانیه در سرحد، لازم دیده شده بود تا یک قوای پولیس نیمه نظامی از جمله ملیشه های ترخیص شده از سپاه «دربار سکه» = Sikh Darbar تشکیل شود. این قوا در اول متشکل بود از پنج غند سواره و کشفاف؛ پنج غند پیاده، سه تولی توپخانه خفیف، دو تولی نقب کن و معدنچی (Sappers & Miners) و سپاه شترسواران سند. بعد از نامگذاری منطقه سرحد با نام «ایالت سرحد شمال غربی - North West Frontier Province) و یک ایالت جداگانه، دولت هند برتانوی، تشکیلات نظامی فوق و کنترل استراتژیکی سرحد را از بسا جهات مورد تجدید نظر قرار داد؛ به نحوی که سپاه برتانیه از پایگاه های سرحدی در داخل قشله های بزرگ در شهر ها، انتقال داده شدند. مقامات برتانوی تصمیم گرفتند که در هنگام ضرورت می توانند قوای مورد نیاز را از طریق جاده ها و خط ریل، در مناطق استراتژیک، انتقال دهند، اما طرز تفکر پختون ها در برابر نامگذاری و پالیسی جدید برتانیه که واحد های اداری جداگانه ای به منظور تماس مستقیم با مناطق سرحد، تاسیس کرده بودند، تغییر نکرد. در بین سال های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۹م، تعداد مجموعی حملات پختون ها بالای مواضع برتانوی، از ۴۱ تا ۳۴۵ حمله، حساب شده است.

کاملاً مبرهن گردیده بود که پختون های سرحد آرزو نداشتند در صلح و به طور مسالمت آمیز در تحت تسلط برتانیه، زنده گی کنند؛ بل آن ها می خواستند به زنده گی عنعنوی خود شان به طور آزاد و مستقل در خانه ها و خاک خود، ادامه دهند، اما این مشکل با آسانی، راه حل نداشت. کمیسیون تدقیق اوضاع سرحد (The Frontier Enquiry Committee) در راپور خود، چنین یادداشت کرده است: «اشغال تمام مناطق آزاد، ولو منظور نظر هم باشد، مستلزم عملیات نظامی برای سالیان طولانی خواهد بود و مصارف این عملیات را اکنون که هندوستان در وضع خراب مالی قرار دارد، ما حتی در خواب هم تصور کرده نمی توانیم.»

جنرال جارج مکمون (George MacMunn) چنین اظهار نظر کرده است: «باید متوجه بود که اجرای یک حمله از طریق کوه های منطقه سرحد

که در تصرف ماست، به منظور خلع سلاح قبایل و اشغال اراضی آن‌ها، خونریزی و بدبینی دایمی را با خواهد آورد.» گزارش کمیسیون سیمون (Smon Commission) نکات ذیل را ثبت کرده است: «دوام موجودیت عساکر و منصبداران برتانوی که در فرقه‌های نظامی هندوستان، شامل خدمت می‌باشند، برای سال‌های متمادی، لازم خواهد بود... خطر دایمی حملات قبایل غیر قابل کنترل در سنگر‌ها، وجود دارد...».

علاوه بر یک اردوی بزرگ و مجهز نظامی که توسط دولت هند برتانوی در منطقه سرحد تعبیه شده بود، موجودیت قوای پولیس نیز ضرورت بود. تخمینی در دست است که در یک زمان، دولت برتانیه مبلغی در حدود ۳۲ لک روپیه را بالای تشکیلات پولیس در سرحد مصرف کرده و در حدود ۲۵۰ منصبدار پولیس، مصروف تحقیقات هزاران دوسیه بودند و به طور حد وسطی در هر ماه یک هزار دوسیه را رسیده گی می‌کردند. در آن زمان، قوای پولیس در منطقه سرحد در حدود ۶۰۰۰ نفر بود. تعداد مجموعی پختون‌ها در زندان، ۲۵ هزار، گزارش یافته که در آن زمان برابر به یک درصد نفوس سرحد، تخمین شده است.

کاملاً طبیعی و متوقع بود هنگامی که خون مردم هندوستان برای تحصیل آزادی و استقلال شان از استعمار برتانوی، به جوش می‌آمد و طغیان می‌کردند پختون‌های منطقه سرحد نیز برای مطالبه استقلال شان با سایر مردم، سهم می‌شدند که حق مسلم شان بود، و پختون‌ها در این راه، قربانی‌های بسیار داده‌اند. در اثر این قیام‌ها، حرکتی توسط برتانوی‌ها با نام «اصلاحات اساسی»، ورد زبان و مود روز گردید و بهتر است بعضی انکشافات ناشی از این حرکت را در ایالت سرحد، تحت مطالعه و تدقیق قرار دهیم:

تعداد زیاد منصبداران و سیاست‌مداران انگلیس در مقابل هم و در دورمیز‌ها قرار گرفتند تا این معضل را فیصله کنند که به کدام اندازه و با چه سرعتی، حرکت به سوی حکومت مسوول (حکومت توسط خود مردم) در ایالت سرحد، اجازه داده شود تا در راه تامین امنیت، پیشرفتی حاصل گردد. این قدرتمندان برتانوی، فرصت‌های بسیار و مکرر داشتند تا موقف خاص ساکنین سرحد را مورد توجه قرار دهند؛ که نه تنها محض به خاطر موقعیت جغرافیایی آن‌ها بود، بل به اساس اصالت و ریشه قومی فرهنگ و عنعنات آن‌ها. البته برتانوی‌ها بر روحیه آزادی‌خواهی و استقلال طلبی و آرزوی مردم سرحد برای اصلاحات و تغییر وضع سیاسی که همیشه تقاضا شده، اعتراف کرده‌اند.

حکومت هند برتانوی می بایست در مرحله اول، اقدامات خاص و متفاوت از دیگران را برای ایالت سرحد، روی دست می گرفت. بر حسب اقتضا، این ایالت را از پنجاب جدا کردند، اما موقعیت استراتژیک این منطقه، اولیای برتانیه را بی میل و معتقد ساخت تا از هر نوع اقدام برای روی کار ساختن حکومت مسوول (حکومت توسط خود مردم) منصرف گردند.

موضوع بی طرفی مذهبی که به طور سرسری، پیش آمد، سخن مطرح شده ای بود و چه گونه گی آن در صفحات بعدی، گزارش می یابد؛ هکذا بیانات بعضی از اولیای مسوول حکومت هند برتانوی که با قضیه عجیب (ایالت سرحد شمال غربی) آغشته شده بودند نیز اقتباس خواهد شد. همچنین تاثیر تحریک نام نهاد بی اطاعتی ملکی (Civil Disobedience Campaign) در ایالت سرحد و آغاز حکومت قانونی در مناطق تحت اشغال پختونستان یا به عبارت دیگر، اراضی پختون ها واقع در بین خط مصنوعی تحت اداره برتانیه (British Adimistrative Line) و دریای سند (River Indus) در صفحات بعدی، توضیح خواهد شد.

هنگامی که لارد دالهوسی (Lord Dalhousie) پنجاب را به قلمرو هند برتانوی، الحاق نمود (ضمیمه ساخت) پنجاب، موقف یک ایالت بی قانون (non-regulation Provine) را اختیار کرد. مشخصات خاص یک ایالت بی قانون، این بودند که قوانین عادی ای که در ایالات دارای قانون، تطبیق می شدند، در این ایالت، تطبیق نمی شدند؛ مگر در صورتی که به طور خاص و با فرمان گورنر جنرال، لازم دیده می شد.

در ایالت پنجاب به شمول اراضی سرحد شمال غربی، طریقه حکومتی که در ابتدا معرفی گردید، یک حکومت شخصی و پدرانه بود؛ یعنی همهء صلاحیت ها، معمولاً به عین مامورین برتانوی، سپرده می شد، بنابراین، مامورین صلاحیت داری که در راس هر شعبه (اینجنسی) مقرر می شدند، رول بسیار مهم و وسیعی در اداره ایالت، بازی می کردند. برای اداره این ایالت، یک بورد مقتدر اداری متشکل از دو برادر معروف، هانری و جان لارنس (Heny and John Lawrence) همراه با یک نفر ملکی، مقرر گردید، و این ایالت را به هشت حصه، تقسیم کردند که پشاور و دیره جات هم شامل آن بود.

برای یک مدت مختصر، پشاور، کوهات و هزاره در تحت اداره بورد اداری لاهور، قرار داشتند، اما مناطق مذکور در حدود ۱۸۵۰م به حیث یک واحد عادی در تحت اثر یک کمیسار، قرار داده شد. دیره اسماعیل خان و بنو

تا سال ۱۸۶۱ تحت اثر یک نفر معاون کمیسار، اداره می شدند، اما در این سال، دو نفر معاون کمیسار، مقرر شدند و هر دو منطقه مذکور به ضلع دیره-جات، ضمیمه شدند.

یک وجه مشخص اداره برتانیه در ایالت سرحد این بود که اداره سرحدی باید صبغه ب پطرفی مذهبی داشته باشد. با این پالیسی، همه مامورین برتانوی موافق نبودند. میجر جنرال هربرت ادوارد (Herbert Edwards) را همیشه عقیده بر این بود که: «یک پالیسی سالم و مطمئن و مصلحت آمیز برای دولت، همانا باز کردن کتاب انجیل است» که بایست در مکاتب تدریس شود و هم یک ملت مسیحی باید «به آواز بلند یک حکومت مسیحی داشته باشد». این جنرال، معتقد بود که قوم پختون ایالت سرحد شمال غربی، هرگاه به دین مسیحیت بگرایند، اتباع وفادار سلطنت برتانیه می شوند و همیشه به طرفداری از دولت برتانیه، خواهند جنگید. به هر حال، این جنرال ملتفت نشده که سفارشات وی در حقیقت نقض آن نوع بی طرفی ست که در جمله بی طرفی اخلاقی کتاب انجیل (بایبل) در تمام مکاتب، تدریس می شود.

ایالت سرحد شمال غربی تا سال ۱۹۰۱م، قسمتی از ایالت پنجاب را تشکیل می داد، اما به اساس روایت «کمیته تدقیق سرحدی» که موضوع اداره ایالت سرحد شمال غربی را در سال ۱۹۲۲م، تحت تدقیق قرار داده بود، چنین برمی آید که «حکومت هند برتانوی در جریان تمام سال های نیمه اخیر قرن گذشته در حالی که از مداخلات مضاعف و متداوم حکومت پنجاب در بین خودشان و هم از روش و معامله سیاسی آن ها با این قسمت حیاتی سرزمین سرحدی برتانیا خسته و بی طاقت شده، بالاخره به این فیصله رسید تا طریقه انفاذ کنترل سیاسی خود را بالای قبایل سرحد، خودش و مستقیماً به دست خود بگیرد.»

لارد کرزن (Curzon) تصمیم گرفت تا ایالت سرحد را از پنجاب جدا ساخته و سیستم حکومتی را در آن جا برقرار سازد که با شرایط عجیب محلی، مطابقت کند؛ به گونه ی مثال: پنج ضلع مسکون هزاره، پشاور، کوهات، و دیره اسمعیل خان در تحت اداره کمیسار عالی، قرار داده شد و پنج ایجنسی سیاسی واقع در سرزمین قبایل نیز در تحت اداره کمیسار عالی، گذاشته شد که در عین زمان به حیث نماینده خاص گورنر جنرال، عمل می کرد.

کمیته تدقیق سرحدی، سیاست و پلان لارد کرزن را تأیید کرد و به این تئوری معتقد شد که مناطق مسکون و آرام و هم مناطق قبایلی، غیر قابل تقسیم

می باشند. تبصره های آن ها در صفحه ۵۳ راپور شان از این قرار است: «پختون ها خودشان را بیشتر به کوهستانات، مربوط می دانند تا به هندوستان. آن ها در ورای منطقه سرحد، سمپاتی و علاقه مندی بیشتری به دوستان و اقارب خود دارند، تا به تمام کشور هندوستان». راپور علاوه می کند: «اگر به حق خود-ارادیت اجازه داده شود تا رولی را در هندوستان بازی کند، این حق باید حتماً در حق نژاد پختون، تطبیق گردد؛ زیرا تقدیر و عنایت خداوند، آن ها را در بین هندوستان و مهاجمین خارجی، قرار داده است».

در ارتباط به اشتراک و سهم گیری ایالت سرحد شمال غربی در برنامه مورلی میتو (Morley Minto Scheme) در سال ۱۹۰۸ یا در برنامه ماتنگو چلمزفورد (Montagu-Chelmsford Scheme) در سال ۱۹۱۹م، تبصره کمیته تدقیق سرحد از این قرار است: «آرزوی قوی و شعوری برای اشتراک در اصلاحات (Reforms) وجود دارد که باید تطبیق و اطمینان داده شود». کمیته علاوه می کند: «از آن جایی که اکثریت هندو های این ایالت، تقاضای تامین آرزو های سیاسی خود را در یک تشکیل وسیع تر نژادی دارند (مثلاً هندوستان. م) اکثریت مسلمانان و پختون ها، حتی فرد فرد شان تامین آرزو های سیاسی خود را به هیچ شکل دیگری، رضایت ندارند؛ مگر این که در بین خود شان در سرحد، صورت بگیرد.» (یعنی پختونستان، تاسیس شود. م)

کمیته تدقیق سرحد، سفارش کرد تا تاسیس شورای مشورتی (Advisory Council) برای ایالت سرحد که به اساس قانون سال ۱۹۲۲ حکومت هندوستان (Government of India Act of ۱۹۲۲) یگانه اعطا و امتیاز نهایی می باشد، کافی شمرده نمی شود که این است عین سفارش شان: «ساکنین ایالت سرحد در ذکاوت و هوشیاری یا داشتن ظرفیت برای اداره امور خودشان، دست کمی از هیچ گروهی در هندوستان ندارند. آرزو های آن ها برای اصلاحات دو باره با شعور کامل احیاء شده و به هیچ چیزی کمتر از آن نوع اصلاحات ضروری، قناعت نمی کنند که به دیگران، ارزانی شده است. مشوره ای که به ایالت سرحد، داده می شود، به هر شکلی که باشد باید حیاتی، جدی و نیرمند باشد. وقت و زمان شورای مشورتی، گذشته است. اکنون به یک شورای قانون ساز (Legislative Council) ضرورت است».

کمیسیون شاهي قانون گذار (Royal Statutory Commission) یا کمیسیون سیمون (Simon Commission) در سال ۱۹۲۸م از پشاور،

دیدار کرد. در تاریخ ۱۹ نوامبر همان سال، هیأتی، نماینده گی از خوانین سرحد را پذیرفتند و آن ها یک میمورندم تحریری تقدیم کردند که شامل نکات مهم ذیل بود: «دوام این ایالت با سرحدات مستقل و افغانستان، رفت و آمد و معاملات آزاد بین مردمان سرحد و افغانستان در هر دو طرف خط سرحدی، اشتراک و همسانی ایدیا ل ها، عنعنات و طریق زنده گی و خصوصاً پیدایش آن ها از ریشه مشترک مردم ایالت، ما را قویاً از سایر گروه های ساکن در هندوستان، متمایز می سازد.» کمیسیون سیمون در زمینه، چنین اظهار نظر کرد که: «اوضاع ایالت سرحد و ارتباط خاص آن با معضل پیشرفت در هندوستان، چنان بوده که مستلزم ترتیبات خاصی اند.» این کمیسیون، شرایط خاصی را پیشنهاد کرده که تحت آن: «پیشرفت در هندوستان باید در سرحد تحت اداره ما، متوقف گردد.» این کمیسیون با پیشنهادات کمیته بیری (Bray Committee) موافقت کرده که مناطق و نواحی ایالت سرحد، غیر قابل تجزیه می باشند و به این نتیجه رسیدند که «مسئولیت اداره ایالت سرحد شمال غربی نمی تواند از مسئولیت استقرار صلح و کنترل مناطق قبایلی جدا و مستثنی، پنداشته شود.» کمیسیون مذکور در حالی که ضرورت برای قانون-گذاری و طرز معامله قانونی در سرحد را سفارش کرد، این را هم علاوه نمود که اساسات پالیسی موجوده، طوری ست که آن ها نمی توانند در مغایرت با آن، پیشنهاد کنند؛ تعیین شرایط حکومت مسوول که در دیگر جا ها، تطبیق شده، در ایالت سرحد نیز تطبیق شود. کمیسیون مذکور به ارتباط مدعیات «ساکنین قدرتمند» منطقه قبایل، چنین اظهار نظر کرده که: «موقعیت جغرافیایی آن ها نباید آن ها را از سهم گیری در تحول سیاسی در هندوستان، محروم بسازد؛ از جانب دیگر، امکان ندارد تا حقایق کاملاً واضح و مشهود در اوضاع منطقه را تغییر داد. حق طبیعی یک شخص برای سگرت کشیدن، باید وقتی سلب شود که او در یک گدام باروت، زنده گی به سر برد.» این وضع و روش به ارتباط سیاست بر تانیه در منطقه سرحد باید به خاطر سپرده شود.

و ایسرای هندوستان، لارد ایروین (Lord Irwin) به تاریخ ۳۱ اکتوبر ۱۹۲۹م در یک اعلامیه رسمی، تذکر داد که حکومت علیاحضرت ملکهء انگلیس، نماینده گان احزاب و گروه های مختلف هندوستان را برای اشتراک در یک کنفرانس (میز مدور) دعوت کرده است. کانگرس ملی هندوستان در تاریخ ۱۲ می ۱۹۳۰ از اشتراک در این کنفرانس، معذرت خواست و وایسرا، اظهار تاسف کرد که دعوت حکومت علیاحضرت ملکه را مردمی رد کرده اند

که نظریات هندوستانی دارند.

در سال ۱۹۳۰م، حکومت هند برتانوی، آقایان گاندی و نهرو را توقیف کرد که در اثر آن، اغشاشات در سر تا سر هندوستان، رونما گردیدند و در پشاور هم مظاهرة شدیدی صورت گرفت که چند روز دوام داشت. از آن جایی که گاندی و نهرو برای تحصیل استقلال هندوستان، مبارزه می کردند، پختون ها، یگانه مردمی بودند که به تائید از مبارزات هندو ها، قیام کردند.

در مدتی که «بی اطاعتی مردم از حکومت در هندوستان» نامیده شده، در منطقه سرحد نیز قیام های دوامدار، صورت گرفته بودند. در ماه جون سال ۱۹۳۰، گروه های از مردم اتمان خیل به دروازه های پشاور، رسیده بودند. برتانیه از قوای هوایی، کار گرفت و گروه های مذکور، متشتت شدند. حمله دیگری توسط گروه چمکنی بالای پایگاه ملیشه ها و محل سکونت شان در سرحد علاقه گرم صورت گرفت. حکومت برتانیه با اعزام یک قوای عظیم نظامی و استفاده از قوای هوایی، بر اوضاع، مسلط شد. حاجی ترنگ زی، لشکر قومی برای قیام در مومند، تهیه کرد، اما حکومت برتانیه بعد از چندین حمله هوایی، آن لشکر را متشتت ساخت؛ آن گاه یک لشکر افریدی به طرف سرحد پشاور، یورش برد و یک واحد نظامی از پشاور، مامور مقابله با لشکر افریدی گردیده و موفق شد آن ها را به عقب برگرداند. عده ای از لشکر افریدی تا تاریخ ۵ جون، سلامت به خانه های خود رسیدند، اما البته تلفاتی هم داده بودند. موسسه سرخ پوشان هم در همان سال، غیر قانونی خوانده شد و یک عده اعضای آن، توقیف گردید، اما تحریکات شان بر ضد دولت برتانیه، هنوز هم دوام دارد.

در کنفرانس میز مدوری که در سال ۱۹۳۱، دایر گردید، سفارش به عمل آمد تا موقف رسمی سرحد ایالت شمال غربی به «ایالتی که گورنر دارد»، ارتقا یابد و ترتیبات لازم برای وفق با شرایط ناگوار محلی، روی دست گرفته شود. سفارش مذکور در سال ۱۹۳۲، جامه عمل پوشید و سر رالف گریفیس (Sir Ralph Griffith) در تاریخ ۱۸ اپریل، به حیث گورنر (والی) ایالت سرحد، مقرر شد؛ و ایسرای هندوستان در نطق افتتاحیه خویش، اهمیت ایالت سرحد را خاطر نشان ساخته گفت: به خاطر اهمیت این ایالت بود که لارد کرزن در سال ۱۹۰۱، آن را تحت کنترل شخص خودش، در آورده بود.

در سال ۱۹۳۱، یک کمیته رعایا (Subjects Committee) برای ایالت

سرحد شمال غربی، ساخته شد. وظایف محوله این کمیته، این بود تا «... پیرامون طبقه بندی رعایا در ایالت سرحد شمال غربی به تفریق ایالتی یا مرکزی، تشخیص و سفارش نماید...». کمیته مذکور، نظرات خود را از این قرار، ارائه کرده بود: «آن مواردی که طرف علاقه مندی بیشتر مناطق مسکون و آرام می باشند، باید ایالتی خوانده شوند و آن مواردی که طرف علاقه مندی بیشتر مناطق سرحدی می باشند، باید مرکزی خوانده شوند. در راپور دیگری پیرامون اقلیت ها، تاکید بیشتر به نظرات شورای پادشاهی قانونگذار به ارتباط دولت مستقل افغانستان، واقع در طرف دیگر خط دیورند، شده بود؛ بدین معنی که در حقیقت «موضوع تطبیق قانون و نظم و امنیت که در قسمت های دیگر کشور هند برتانوی، یک موضوع عادی و داخلی می باشد، در ایالت سرحد شمال غربی، عین موضوع واضحاً ارتباط می گیرد به رعایای خارجی و پالیسی دیپلماتیک و به دفاع از امپراطوری برتانیه.» در همان را پور اقلیت ها، نظرات لاردریدنگ (Lord Reading) و سر سامویل هوار (Sir Samuel Hoare) نیز شامل بودند و آن ها گفته اند که «... ایالت سرحد شمال غربی، یک ایالت بسیار خاص و مهم است. شما نمی توانید قوانین عمومی را آن طوری که در سایر ایالات هندوستان، تطبیق می توانید، در ایالت سرحد شمال-غربی نیز تطبیق کنید.»

سر سامویل هوار به این عقیده بود که گذاشتن امور تطبیق قانون و نظم و امنیت در اختیار یک وزیر در یک ایالت خودمختار و گذاشتن معضل امور نظامی آن در اختیار وزیر دیگر، مشکلات خلق می کند. سر هانری بیر می گفت که «... دیده شده است که ... اجرای امور در یک منطقه، اکثر اوقات، عواقب غیر متوقع در ناحیه دیگری داشته است.»

راپور اداره ایالت سرحد شمال غربی در سال های ۱۹۳۲-۱۹۳۳ م بالای تغییر موقف قانونی که موقف ایالت را از ریاست کمیساریت قبلی به ایالت گورنری (تحت اثر یک والی) ارتقاء بخشیده، سفارش خاص دارد و می-گوید: «از آن جایی که سوابق موقف قانونی این ایالت با سایر ایالات در کشور هندوستان، فرق داشته است، شاید مورد علاقه و دلچسپی، قرار گیرد تا علل و موجبات این افتراق قدیمی و مراحلی که در آن ها، مساوات تطبیق شده است، به طور مختصر، توضیح شوند. باید به خاطر داشت که راپور ماننگو-چلمزفورد (Montagu-Chelmsford) در سال ۱۹۱۸، سفارش می کرد تا ایالت سرحد به خاطر نقش استراتژی آن باید کاملاً در تحت اداره حکومت

هندوستان، قرار گیرد؛ هر چند آن ها یک نوع شورای مشورتی هم پیشنهاد کرده بودند که پیشنهاد اخیر، مورد تطبیق قرار نگرفت و قانون سال ۱۹۱۹ دولت هندوستان، هیچ نوع تغییراتی در قانون موجوده، وارد نکرده است. در سال ۱۹۳۰م، کمیسیون سیمون، ضرورت واجب و اصلی برای کنترل متحدالشکل بالای مناطق مسکون و آرام و هم بالای علاقه جات قبایلی را اصرار ورزید و آن را یگانه وسیله برای حصول امنیت در علاقهء سرحد، معرفی کرد ... این کمیسیون، هکذا پیشنهاد کرد که به خواسته های سیاسی این ایالت توسط تاسیس یک موسسه قانون گذاری محلی به نحوی پرداخته شود که نماینده گان مردم به طور غیر مستقیم از طریق قدرت مالیاتی و پرداخت مصارف انتخابات، به این موسسه بیایند؛ اما سفارش کمیسیون از این قرار بود که صلاحیت اجرایی وی در این ایالت مانند گذشته به دست رئیس کمیساریت باشد.»

«حکومت هند برتانوی... در پیام ماه سپتامبر ۱۹۳۰ پذیرفت که تغییرات بزرگی در این ایالت رخ داده، هکذا خطر اجازه ندادن ارتقای قانونی به یک پیمانۀ وسیع را قبول کرد و از پذیرفتن پیشنهادات پُر وزنی که کمیسیون سیمون را به طرفداری از ارتقاء و پیشرفت محتاط و محدود، تحت نفوذ قرار داده بود، امتناع ورزید.»

اعلامیه مشترک دو جناح پارلمان برتانیۀ در سال ۱۹۳۲م، تاسیس یک حکومت بومی در آینده در هندوستان را بر رسمیت شناخت. این کمیته، جلسات خود را در سال های ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ نیز دوام داد. در راپور کمیته مذکور چنین یادداشت شده است: «قدرت امپراطوری مغول در هندوستان اساساً به کیفیت حکمرانی دربار آن متکی بود... منافع اتباع مختلف النژاد آن از طریق اطاعت و چالپوسی به جا طلبی ها و اکثر اوقات، تن دادن به بوالهوسی های پادشاه، تامین می شدند.»

خودمختاری موقتی که توسط کمیته پارلمانی، پیشنهاد شده بود در حقیقت یک انکشاف طبیعی اصلاحات پیشنهادی کمیسیون های «مورلی- میتو» و «مانتگو- چلمزفورد» بود. به اساس قانون هندوستان سال ۱۹۳۵م، ایالت سرحد شمال غربی به حیث ایالت «والی دار» شناخته شد. به اساس همان قانون والی، هر ولایت از طرف اعلیحضرت پادشاه انگلستان، مقرر می شد. به پادشاه اختیار داده شده بود تا در مجلس وزرای دولت خود، اشتراک نماید. پارلمان برتانیۀ می خواست تا با وجود خودمختاری ایالتی در تمام مواردی که تحت

صلاحیت یک وزیر، قرار می گرفت، به شمول موقف اقلیت ها... والی ایالت، امور محوله شامل صلاحیت های خود را از طریق مشوره با وزرای مربوطه، اجرا کند.

اولین مجلس قانونگذار ایالت شمال غربی در سال ۱۹۳۷م، دایر گردید و والی، اظهار خرسندی کرد که به اساس قانون جدید در اولین جلسه آن اشتراک ورزیده است. در ماه سپتامبر ۱۹۳۷، حزب قانونی کانگرس (Congress Party) در تحت زعامت داکتر خان صاحب، موفق شد رای اکثریت را به ضد وزارت قیوم که از ما قبل در این مقام قرار داشت، حاصل کند. والی انگلیس از داکتر خان صاحب تقاضا کرد تا حکومت خود را تشکیل بدهد و او بعد از مشوره با خان عبدالغفار خان و مولانا عبدالکلام آزاد، حکومت خود را تشکیل داد و قاضی عطاء الله خان به حیث وزیر معارف در کابینه اش شامل بود.

در کاغذ سفیدی (White Paper) که پیشنهادات جهت غور کمیته خاص هر دو جناح پارلمان انگلیس، درج شده بود، ایالت سرحد شمال غربی از یازدهمین واحد خود مختار بود که حکومت آن در تحت یک گورنر (والی) انگلیس به حیث نماینده پادشاه انگلیس، اداره می شد. میمورنومی که از طرف یک عده اقلیت های مسکون در این ایالت به کمیته خاص پارلمان، تقدیم شد، مشعر بود که هندو ها و سکھ ها ۸، درصد نفوس این ایالت را تشکیل می دهند؛ اما از لحاظ کلتور، مدنیت، نژاد و دین، هندو ها و سکھ های ایالت سرحد شمال غربی در مجموع به اجتماع اکثریتی تعلق می گیرند که ۷۵ درصد نفوس هندوستان را تشکیل می دهند.

پتان ها یا پختون هایی که اکثریت نفوس ایالت سرحد شمال غربی را تشکیل می دادند با پختون های قبایل سرحد و هم با پختون های آن طرف سرحد در افغانستان، دارای نژاد، کلتور، زبان، عنعنات و دین مشترک بودند. عکس العمل های سیاسی این دو گروه مردم (هندو- سکھ و پختون.م) در حالات اضطرار، به طور مثال در هنگام تهاجم خارجی، از هم فرق داشتند. اقلیت ها اظهار اندیشه کردند که در چنین حالات، بالای پختون ها اتکاء نمی توانند و موقف گیری ملیشای قبایلی پختون را در سال ۱۹۱۹ در هنگام اعلان استقلال پادشاه امان الله در مقابل انگلیس، مثال آوردند.

به طور خلاصه در دوران حکومت برتانیه، سرزمینی که از خاک افغانستان، جدا ساخته شده بود، توسط اداره سرحدی انگلیس، به دو قسمت،

تقسیم شده بود: ناحیه یا قسمتی که در بین دریای سند و ادارهٔ سرحدی انگلیس، قرار داشت و آن را بعداً برای یک مدت مختصر، با ایالت پنجاب، ضمیمه کرده و به نام ایالت سرحد شمال غربی (North West Frontier Province) نامگذاری کردند و سرزمینی که بین ادارهٔ سرحدی انگلیس و خط دیورند (Durand Line) واقع شده، آن را سرزمین مستقل قبایلی (Independent Tribal Territory) خواندند که بعضی اوقات، آن را «سرحد شمال غربی» نیز می نامیدند.

اقتدار و ادارهٔ برتانیه، تنها محدود به قسمت تحت ادارهٔ برتانیه (Administration Border) بود و سرزمین قبایلی، به حیث یک زون مستقل بین افغانستان و هند برتانوی، باقی ماند. به این ترتیب، آن قسمت اراضی که از خاک افغانستان در نتیجهٔ قرار داد دیورند، جدا ساخته شده بود در تحت نفوذ سیاسی برتانیه، قرار گرفت. عده ای از نویسنده گان خارجی، این قسمت قبایل مستقل را «یاغستان» خوانده اند که چنین معنی دارد: «خاک یا وطن آن مردمی که سلطهٔ بیگانه را نمی پذیرند.» در نظر مؤرخین برتانوی، موقف این سرزمین، همیشه «تحت الحمایهٔ برتانیه - British Protectorate» بوده است. سر ویلیام بارتن در این مورد چنین می گوید: «سرزمین قبایلی یاغستان یا سرزمین قبایل مستقل که این اراضی در بین ادارهٔ سرحدی برتانیه و خط دیورند، همیشه با این نام، خوانده شده در تئوری «تحت الحمایهٔ برتانیه» بوده است. این سرزمین الحاق نشدهٔ قبایل، حکومت و قانون ما را نپذیرفتند و موقف بین المللی آن: «اتباع تحت الحمایهٔ برتانیه» می باشد. این مردم در کشور های خارجی، مستحق حمایت برتانیه می باشند. (نظر به اهمیت این پاراگراف، متن انگلیسی آن، ذیلاً تقدیم می شود. م)

“Tribal territory, Yaghistna, or the country of the independent tribes as it is often called between the Brithish Administrative Border and the Durand Line, is in theory a British Protectorate. It has not been annexed, the tribes have not accepted our rule, and their status internationally is that of British Protected subjects; they are entitled to British Protection in foreign countries.”

موقف این سرزمین با دریای سند و ادارهٔ سرحدی برتانیه، متفاوت بود. برای یک مدت مختصر، آن را با پنجاب ضمیمه ساختند و یک سیستم اداری مشابه با سایر ایالات برتانوی برای یک مدت مختصر در این جا تطبیق شد، اما هرگز به موفقیت، نایل نگردید. به نظر سر ویلیام بارتون: «این یک اشتباه عمده

و اساسی بود که اکثر مشکلات فرمانروایان بعدی و جدید از آن منشاء گرفتند. دولت برتانیه از درک این موضوع مهم، عاجز ماند که سرحد افغان، هیچ قرابت و شباهتی با هندوستان نداشت؛ از هر نقطه نظر قومی و نژادی، زبانی، جغرافیایی و هم از لحاظ عنعنات و تاریخ، این سرحد با ایالت پنجاب تفاوت و اختلاف وسیع داشت و اضافه از یک قرن به این طرف، به استثنای تسلط موقت سکوها (حکومت رنجیت سنگهه. م) این سرزمین، قسمتی از دولت پادشاهی افغانستان را تشکیل می داد که از لحاظ احساسات، علایق، وفاداری و نژادی با آن دولت، متحد و وابسته بود. در جایی که احساس ملیگرایی آن قدر قوی باشد، چنان که در بین پختون هاست، این توقع که سلسله مراتب رسمی برتانیه بتواند آن ها را از وابسته گی شان به یک زعیم واجد ناسیونالیسم پتان یا افغان برگرداند، استدلالی مبتنی بر پایه های چوبین بوده است.» سرویلیم بارتن علاوه می کند: «حتی قبل از جنگ افغان- انگلیس در سال ۱۸۷۸م، کاملاً مبرهن شده بود که سیاست «سرحد بسته»، یک ناکامی مایوس کننده بود. مردم قبایل، چنان احساس کردند که هیچ سهم یا بخشی در سر زمین خودشان و تحت اداره برتانیه ندارند؛ بل برتانیه برای آن ها هیچ قیمتی قایل نیست.»

اولیای برتانیه، سرزمین مذکور را به پنج ناحیه، تقسیم کردند: ملکند، خیبر، کرم، وزیرستان شمالی و وزیرستان جنوبی. وطن دوستی مردم پختونستان، زعمای آن ها را بی غم و آرام نمی گذاشت. هدف نهایی پختون ها، نه تنها این بود که جزوی از هندوستان شمرده نشوند، بل آن چه را که قبلاً به دست آورده بودند، یعنی مستقل و آزاد بودن از هر نوع سلطه خارجی، که این تقاضا ها همیشه در بین مردم و زعمای شان، مشکلاتی را ایجاد می کرد. در هر جای هندوستان که یک تحریک آزادی خواهی به راه می افتاد، پختون ها با اشرار می پیوستند، و اگر در هندوستان، سرکوب می شدند، آن گاه در منطقه خود، درفش استقلال خواهی را بلند می کردند. این نوع احساسات پختون ها را بعضی نویسنده گان غربی، تنها احساسات دینی، تلقی نموده اند که این طور نیست. تاریخ انکشافات سیاسی در هندوستان، نشان می دهد که پختون ها همیشه جانب استقلال طلبان را گرفته، برخلاف و بدون استثنا همیشه در مقابل کسانی برخاسته اند که برای بقای استعمارگران خارجی، کمک کرده اند. این اصل از واقعیتهای نماینده گی می کند که چرا اکثر زعمای سیاسی پختونستان، حلقه های مسلمان خود را ترک داده و به احزاب هندو پیوستند؛ زیرا حلقه های مسلمان، خود شان در مبارزه برای تحصیل استقلال به پیمانۀ کافی مرفی

و متحرک نبودند. نمونه برجسته این نوع تنگ نظری در هنگام تجزیه هندوستان که دولت مسلمانی با نام پاکستان، تاسیس می شد، تبارز کرد و پختون ها یک بار دیگر، مخالفت خود را در مقابل هر نوع تسلط خارجی، صرف نظر از این که زعمای دولت جدید، عین دین را داشته باشند، اظهار و ابراز کردند. این واقعیت که این نوع ملاحظات تا اندازه ای نزد حکومت برتانیه، مهم پنداشته شدند، دلیل آن بود که انگلیس ها، جدا ساختن پختونستان از ایالات هندوستان را تحت مذاقه قرار دادند.

سر ویلیام بارتن در سال ۱۹۳۹م نوشته است: «تحلیل از طرز تفکر قوم پتان باید در ورای وطن دوستی (پترویتسم) سنجیده شود که در مدت یک و نیم قرن اخیر، منجر به انکشاف شعور یک حرکت سیاسی جداگانه شده است. این احساس، بدون شک در بین قبایل تحت اداره افغانستان، به مراتب قوی تر است، ولی عین احساس را قبایل تحت اداره برتانیه نیز دارند و هیچ شکی وجود ندارد که پتان های تحت اداره برتانیه، به هیچ وجهی حاضر نیستند تا خود را در قطار هندوستانی ها ببینند؛ مگر در صورتی راضی خواهند شد که هویت این مردم به حیث ملت مجزا از مردم هندوستان، شناخته شود... مشکل دایمی اداره سرحد، این است که در بین سرحد سیاسی و دریای سند، اراضی ای به وسعت چهل هزار میل مربع، قرار دارد که هر چند از لحاظ قومی و جغرافیایی، بخشی از میراث ناسیونالیسم افغانی می باشد، اما در بین امپراطوری هندوستان، واقع شده است. اکثریت قاطع نفوس این منطقه، پتان ها می باشند... از مدت تقریباً یک قرن به این طرف که از رشد ناسیونالیسم افغانی می گذرد (از تقریباً نصف قرن هجدهم به این طرف) منطقه سرحدی، شامل سرحدات دولت پادشاهی افغانستان، بوده است. تمایلات سیاسی پتان های ایالت سرحد شمال غربی که می شود آن را منطقه تحت الشعاع افغانستان نیز نامید، به طرف کابل، میلان دارد. دولت برتانیه تا این دم با این معضل به حیث یک اقلیت سیاسی، معامله کرده که تاکنون جذب کردن و همگون ساختن آن ها با هندوستان را ناممکن یافته است»

آقای بارتن^۱، پیشنهاد نموده که یگانه سیاستی که می توانست معضل سرحد را از بین ببرد، این بود که از مفکوره تقریباً ناممکن جذب و همگون-

^۱ - یادداشت مترجم: آقای بارتن، پختون ها را، «پتان ها» خوانده است که عیناً ترجمه شد. این نام در متون سانسکرت، وجود دارد؛ لہذا هندو ها و انگلیس ها، پختون های سرحد را گاهی «پختون»، ولی اکثراً «پتان» خوانده اند.

سازی این اقلیت با ساختمان سیاسی هندوستان، به کلی صرف نظر می شد. او می گوید: «باید برای انکشاف یک ایالت خودمختار پتان ها، اجازه داده می شد؛ نه از نقطه نظر منافع سرتاسری داخلی و خارجی هندوستان؛ بل با اعتراف به تئوری تعیین سرنوشت (Self-determination) تا پختون ها خود را در یک ایالت مستقل جداگانه، انکشاف دهند.»

بخش نهم

شبی که تجزیه صورت گرفت

ذهنیت جهانی، خصوصاً اذهان عامه در جهان غرب توسط تبلیغات و پروپاگند بر تانیه مغشوش و تحت نفوذ قرار گرفته بود که گویا مبارزات پختون ها برای حصول استقلال شان فقط و محض یک جنگ مذهبی ست بین پختون های مسلمان بر ضد برتانوی های مسیحی. این نکته قبلاً در بخش ششم این رساله مطرح و تحلیل شده است؛ مع هذا اکنون لازم است باردیگر در این بخش با یک تذکر مختصر به آن نکته برگردیم و بگوئیم که خلق نمودن این تصور غلط توسط بر تانیه، یکی از مهمترین عواملی بود که سیاستمداران را به راه غلط تشویق کرد و تصمیم آن ها پیرامون تجزیه هندوستان، منتج به نتایج ناگواری از قبیل جنگ و خونریزی بین هندو و مسلمان، قضیه لاینحل کشمیر، اختلافات دایمی بین هندوستان و پاکستان و بغرنج ساختن سرنوشت پختون ها گردید. سیاستمداران بر تانیه در ورای یک آرزوی ساخته گی و غلط به این نتیجه رسیدند که تاسیس دو کشور هندو و مسلمان، مردم منطقه را از جنگ برای تامین حقوق حقّه شان، باز می دارد. به مشکل می توان پذیرفت که اولیای بر تانیه نفهمیده باشند مبارزه مردم در مقابل بر تانیه، یک مبارزه خالص سیاسی بود، نه مذهبی. البته جای شک نیست که زعمای سیاسی مردم منطقه به منظور تامین اهداف خود، اکثر اوقات از احساسات مذهبی مردم به حیث یک عامل موثر، کار می گرفتند و بعضی اوقات آن قدر جدی می شدند که آن را جهاد مقدس در مقابل اشغالگران می خواندند، اما این وضع به هیچوجه چنین معنی نداشت که مبارزه مردم در مقابل بر تانیه، محض به خاطر اختلاف مذهبی بوده باشد.

سیاستمداران برتانوی دلایلی داشتند تا ماهیت اصلی مخالفت سیاسی در مقابل خود را نه تنها به جهان، بل حتی در برابر مردم خود به کلی وارونه و غلط تعبیر کنند و این کار را به وضعی انجام دادند تا خود را در برابر طرز معامله خاص خود با یک عده مردم، معذور بشمارند؛ زیرا آن ها را در جهان به حیث غیر متمدن معرفی کردند؛ در حالی که می دانستند هیچ متمدنی اجازه نداشت تا در مقابل آن ها طوری عمل کند که عاری از عواطف انسانی باشد. زعمای

بر تانیه، جنگ های استقلال طلبی را «جنگ های مذهبی» خوانده، بدین وسیله می خواستند مردم جهان خصوصاً آذهان عامهء مردم اروپا و ساکنین جزایر بر تانیه را از درک حقایق، محروم سازند؛ علاوه بر این می خواستند حمایت و سمپاتی توده های مردم را به سیاست غیر عادلانه خود در مقابل مردمان سرزمین های دور افتاده ای که سر نوشت شان را بر تانیه تعیین می کرد، جلب نمایند. به این ترتیب در زمرهء مسایل دیگر، اصل و ماهیت موضوع وارونه و غلط، به نمایش قرار گرفت؛ یعنی موجبات اصلی مخالفت پختون ها به طور واضح برای اکثر مردم در جهان غرب، گفته نشد؛ مسوولیت این نوع سیاست های پرده پوش در گذشته بر دوش سیاستمداران برتانوی در خارج بود که حتی در موارد بسیار حساس نتوانستند یا نخواستند حقایق را به زعمای انگلیس برسانند تا آن ها از این حقایق به حیث عوامل موثر برای حل مشکلات مردم این منطقه دنیا، کار می گرفتند. بعضی از این اشخاص مسوول با تعجب حلقه های مسوول در آسیای مرکزی، اذعان و پیروی از اشتباهات و غلط فهمی های گذشته شان هنوز هم حاضر نشدند برای روی کار آوردن یک آینده بهتر برای مردمان سرزمین هایی کمک کنند که آن ها را با احساس بی مسوولیتی به عقب گذاشته بودند؛ بنابراین در هنگام تجزیه هندوستان، دماغ های برتانوی، تحت تاثیر و نفوذ توقعات ساخته گی و دروغین قرار گرفته و این وضع در نهایت به نتایجی انجامید که بایست قبلاً پیشینی می گردید.

این وضع همراه با سیاست های غلط و نادرست بعضی اشخاص، موجبات اصلی یکی از بزرگ ترین اشتباهات سیاسی انگلیس، یعنی تجزیه هندوستان و تاسیس یک کشور جدید با نام پاکستان و محض بر اساس ملاحظات دینی را به وجود آورد. انگلیس ها توقع داشتند به مجردی که قدرت مسیحی توسط قدرت اسلامی، تعویض گردد، پختون ها، دست از جنگ برمی دارند، اما از آن جایی که این مبارزه اصلاً ماهیت مذهبی نداشت، دولت جدید مسلمان با مقاومت شدید تر پختون ها، مواجه گردید. این وضع به ذات خود بیانگر این واقعیت بود که مبارزه پختون ها، هرگز جنبه مذهبی نداشته، بل یک مبارزه سیاسی بود در مقابل غاصب و استعمارگری که، چه مسلمان باشد و چه نامسلمان؛ حتی گفته شده می تواند که مخالفت و مقاومت در مقابل پاکستان، یعنی در مقابل یک غاصب و استعمارگر مسلمان، به مراتب شدید تر از مقاومت در مقابل یک قدرت غیر مسلمان بود؛ زیرا تسلط بر تانیه، چندان دایمی پنداشته نمی شد که منجر به استعمار و استثمار دایمی مردم و محروم

ساختن آن‌ها از حق استقلال شان گردد، و مردم چنین احساس می‌کردند که برتانیه به حیث یک قدرت غربی، روزی از این دیار، رفتنی ست، اما پختون‌ها همیشه از خطر تسلط و استعمار همسایه گان خود در هراس بوده و این نوع تسلط را در مقابل موجودیت و آزادی و استقلال، خطرناک و دایمی تلقی می‌کردند.

تاریخ گذشته و واقعیاتی که در حال حاضر و روزمره در منطقه به وقوع می‌پیوندند، به وضاحت نشان می‌دهند که چقدر ابلهانه است تصور شود که یک جامعه را محض به خاطر اشتراک مذهب می‌توان از حقوق اساسی و قانونی آن که آزادی و استقلال و حکومت خود شان می‌باشد، محروم کرد؛ در حالی که این نوع محرومیت، مغایر همهء اساسات بشر خواهانه می‌باشد. این نوع محروم سازی در حقیقت غافل بودن از آرزو ها و الهامات مردمی ست که در طول تاریخ، اهلیت و کفایت خود برای دفاع از حقوق خویش را نشان داده اند.

به کلمات ساده و صمیمانه یک زعیم پختون که در تیرا ایراد نموده، توجه نماید. در این بیانیه، دیدگاه و آمال پختون‌ها به ارتباط آن چه در بالا خوانده اید، نهفته است. او می‌گوید: «ما در موقعیت عجیبی قرار گرفته ایم. وقتی ما با برتانیه می‌جنگیدیم، در یک دست شمشیر و در دست دیگر، قرآن داشتیم. قرآن مجید، قدرت روحانی ای بود که دست راست ما را قدرت می‌بخشید که بنابراین، خوب تر و شجاعانه برای آمال ملی خود بجنگیم. قرآن مجید به ما می‌گوید برای عذر موجه و حق بجنگیم و در مقابل هر متجاوزی که برای سرکوبی حق، آمده باشد، بجنگیم؛ زیرا او، خود را برای رفتار نادرست اش، ذلیل می‌سازد. ما، تنها می‌توانیم بین مسلمان و غیر مسلمان بر اساس اعمال آن‌ها تشخیص کنیم. اگر یک مسلمان بر ضد اساسات اسلام، عمل کند، او را باید اصلاح بسازیم و هدایت کنیم تا به «صراط مستقیم»، روگرداند. در اسلام، تجاوز و جود ندارد و یک متجاوز همیشه متجاوز شناخته می‌شود.

ما با انگلیس، برای آن که مسیحی بود، جنگ نکردیم، بل برای آن جنگیدیم که متجاوز بود. ما با پاکستانی‌ها به حیث متجاوزین می‌جنگیم! نه به خطری که مسلمان هستند. در دین اسلام ما با کسانی که از اسلام پیروی می‌کنند، برادر استیم، اما برادر بودن این چنین معنی ندارد تا کسی را که برادر خوانده ایم باید حق ضبط و غصب خانه و شرف برادر خود را داشته باشد. ما از حکومت پاکستان، پیام‌ها دریافت کرده ایم، اکنون که برتانیه، منطقه

را ترک داد، ما باید با پاکستانی ها یک جا در پاکستان زنده گی کنیم؛ زیرا پاکستانی ها و ما، با هم برادر استیم. فهم این موضوع حتی برای مردم دهات که در یک قریه زنده گی می کنند، بسیار سهل است. منحیت برادران مسلمان، ما در عین مسجد، نماز می خوانیم، اما هر یک ما در خانه خودش، جداگانه زنده گی می کند و با آن هایی که ما در عین مسجد نماز می خوانیم، برای آن که مسجد مشترک و دین مشترک داریم، هرگز به آن ها حق مداخله در امور خانه خود را نمی دهیم. اگر چنین مداخله ای توسط یک شخص در یک قریه پختون، صورت بگیرد، شخص مربوط به قریه دیگر، از خانه خود در مقابل او به عین ترتیبی دفاع می کند که در مقابل کدام خارجی یا یک شخص غیر مسلمان، دفاع کند. ما از پاکستانی ها می خواهیم تا در پاکستان، زنده گی کنند و بگذارند پختون ها در پختونستان زنده گی کنند و هیچ نوع مداخله ای توسط هیچ کسی در هر دو طرف، صورت نگیرد. به حیث مومن مسلمان، ما، وجایب و مسوولیت های خود در مقابل مسلمان دیگر یا دولت مسلمان دیگر را می شناسیم. امیدواریم حکومت پاکستان، این مطلب را بفهمد! یا این که ما، مجبور به جنگ با آن ها می شویم. ما می توانیم به پاکستانی ها بر خلاف انگلیس ها، بگوئیم که قرآن به آن ها هدایت می دهد تا از تجاوز، خودداری کنند؛ در حالی که همان قرآن به ما هدایت می دهد تا از دفاع و حق خود برای آزادی تا زمانی که تجاوز، دوام داشته باشد، هرگز منصرف نشویم.

یادداشت مترجم:

برای این که متن اصلی این بیانیه تاریخی و شجاعانه که یک پختون برای حکومت پاکستان تا ساعت یازده روز، التیماتوم داده بود، در دسترس افغان ها قرار داشته باشد، من متن انگلیسی را ذیل می آورم. هنگامی که مرحوم پژواک این رساله را می نوشت (اوایل دهه ۵۰ میلادی) جنگ شدیدی بین پختون ها و پاکستان، جریان داشت که بنابر ملاحظات امنیتی، نام بیانگر را ذکر نکرده، ولی به احتمال اغلب، این بیانیه توسط یکی از زعمای پختون، ایراد شده و در جراید محلی، گزارش یافته است.

"We are in a peculiar situation. When we fought the British we fought with a sword in one hand and the holy Koran in the other. The Holy Koran was the spiritual power that strengthened our right-hand to strike powerfully and with all our national zeal. The Holy Koran tells us to fight for the right cause and to fight against any aggressor who would attempt to suppress the right and to weaken himself by

choosing the wrong. We can only know the Muslim and the non-Muslim by their actions. If a Muslim acts contrary to the principles of Islam, he should be corrected and instructed until he is directed to the "Right Path". There is no aggression in Islam and an aggressor is always an aggressor no matter to which religion he belongs. Christianity is a divine religion; there is no aggression in Christianity. We did not fight the British as Christians, we fought them as aggressors. We fight the Pakistanis as aggressors, not as Muslims. In Islam we are brothers with those who are followers of Islam, but to be a brother does not mean that the one who is granted brotherhood should have the right of possession of another brother's house and honour.

We have received messages from the Pakistan Government that now that the British have left, we should live with them in Pakistan because the Pakistanis and we are Muslims. It is very simple to understand even for the villagers who live in the same village. As Muslim brothers we pray in the same mosque, but everyone of us lives in his own house and to those with whom we pray in the same mosque, we will never give the right of interference in our own household for the mere reason that we have a common mosque and a common religion. If such interference is attempted by any individual in a Pakhtun village, the other villager will defend his house against him in the same way as he would against any foreigner or a man of any religion. We want the Pakistanis to live in Pakistan and the Pakhtuns in Pakhtunistan, with no interference on either side by anyone. As Muslims, we realize our responsibilities for another Muslim individual or state. We hope that the Pakistan Government will realize this at the eleventh hour or we shall have to fight them with the sword in one hand and the Koran in the other, and in their case, unlike that of the British, we shall be able to tell the Pakistanis that the Koran tells them to stop aggression and tells us never to stop defending our right to freedom as long as aggression continues."

در اعلامیه استقلال نیم قاره هندوستان، آن تعهدی که راجع به آینده سرزمین هایی که انگلیس از همسایه گان هندوستان، متصرف شد و هرگز جزء

هندوستان، شناخته نشده بود، به کلی حذف شده بود. تا جایی که به زعمای پختون تعلق می گیرد، آن ها در هنگام تجزیه هندوستان، تقاضای مردم خود را برای آزادی و استقلال شان، به جهر گفتند. داکتر خان صاحب، صدر اعظم صوبه سرحد قبل از تجزیه هندوستان به تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۹۴۶م در نیو دهلی، چنین گفته است: «مردم صوبه سرحد، هرگز بر تجزیه و گروه، اعتناء نکرده اند. آن ها استقلال خود را حفظ خواهند کرد و هیچ کسی آن ها را به زور وادار کرده نمی تواند تا عضو گروهی شوند. مردم صوبه سرحد، خودشان باید تصمیم بگیرند، و اگر آن ها با رای اکثریت، تصمیم بگیرند که با هیچ کسی یک جا نمی شوند، هیچ کسی به زور، آن ها را وادار ساخته نمی تواند.»

تمرکز داکتر خان صاحب در این بیانیه، متوجه این واقعیت بود که ایالت پنجاب، «B section» پیشنهاد شده را با اکثریت آراء، پذیرفته بود و داکتر خان صاحب علاوه کرد که: «من به طور قاطع به شما می گویم که هیچ کسی در دنیا نمی تواند ما را مجبور به پیوست با دیگران بسازد. اکثریت رای پنجاب، هیچ ربطی به ما ندارد. تنها رای اکثریت در صوبه سرحد، مدار اعتبار می باشد.» به این ترتیب، موضوع پختونستان و آرزو و تقاضای پختون ها برای تاسیس یک دولت مستقل در سرزمین آبایی خودشان، بسیار قبل از تاسیس پاکستان بیان و بلند شده بود. تحریک استقلال طلبی که سال ها قبل در سرزمین تحت تسلط برتانیه، آغاز شده بود در اثر تحریک جدید ناشی از تاسیس پاکستان، بیشتر تقویب شد.

به تاریخ سوم جون ۱۹۴۷، وایسرای هندوستان، لارد مونت بیتن (Lord Mountbatten) به نماینده گی از دولت برتانیه، بیانیه ای پیرامون موضوعاتی ایراد کرد که به ارتباط انتقال قدرت به مردم هندوستان، باید بالای آن ها تصمیم گرفته شود. در پاراگراف دوم این بیانیه، به ارتباط موقف سرحد ایالت شمال غربی، و ایسرا چنین گفت: «موقف ایالت سرحد شمال غربی، استثنایی ست.» او علاوه کرد: «با در نظر داشت موقعیت جغرافیایی آن و ملاحظات دیگر... به این ولایت نیز موقع داده خواهد شد تا راجع به موقف خود، تصمیم بگیرد.» کلمات و ایسرا به ارتباط قبایل سرحد شمال غربی - در ماده ۱۷ بیانیه او - عیناً از این قرار بود: «موافقات با قبایل سرحد شمال غربی هندوستان باید توسط جانشین صلاحیت دار بعدی، صورت بگیرد.»

وایسرا به تاریخ ۴ جون ۱۹۴۷ در یک کنفرانس مطبوعاتی، بعضی از نکات اعلامیه دولت برتانیه مندرج در بیانیه قبلی خود را نه چندان واضح، اما چنین

بیان نمود: «من، این جا آمده ام و سعی می کنم مردم هندوستان را کمک کنم تا آن چه کنند که خود می خواهند.

»به وایسرا از آرزوی پختون ها برای تاسیس یک کشور مستقل پتان ها، یاد آوری شد. از او پرسیده شد که در مورد ایالت سرحد شمال غربی، خبر دارد که در هنگام انتخابات، وضع کاملاً واضح بود که آن ها می خواهند یک دولت مستقل پختون، تشکیل دهند؟ جواب او از این قرار بود که این موضوع به حیث یک پرنسب عمومی، مطرح شده بود، اما زعمای احزاب، آن را با آن طور، نپذیرفتند.

وقتی از وایسرای پرسیده شد که آیا زعمای احزاب، موضوع استقلال پختون ها را با اتفاق آراء، رد کردند؟ او گفت: «آن چه من گفتم این بود که ما بالای این پرنسب، بحث کردیم که آیا ایالتی باید ناچار شود تا برای الحاق به یکی از دو تشکل (هندوستان یا پاکستان. م) رای بدهد؟ این بود آن چیزی که من گفتم. سوال کننده، تبصره کرد: «ایالت صوبهء سرحد شاید از همه این گپ ها، خبر ندارد. اگر خبر شوند که یک بنگال مستقل، تاسیس می شود، شاید فکر کنند که یک دولت پتان مستقل نیز تاسیس خواهد شد.» وایسرا به جواب او گفت که او با هر تصمیمی که زعمای احزاب در دهلی بگیرند، موافقه خواهد کرد و اضافه کرد که: «اما من باید از طریق یک سیستم مشخص کار کنم؛ زیرا برای من، ناشایسته و نادرست خواهد بود تا نظریات خود را بر مردم هندوستان، تلقین کنم (مرادش زعمای دو حزب هندوستان است. م) ولی زعمای کانگرس، تصمیم گرفته اند که به «استقلال خواهی»، اجازه ندهند.»

به وایسرا، خاطر نشان شد که حزب کانگرس هندوستان به تقاضای صوبهء سرحد برای حصول استقلال شان، موافقه کرده و به جواب این سوال که آیا مردم صوبهء سرحد آزاد اند تا در یک همه پرسی، آزادانه تصمیم بگیرند که به کدام دو تشکل، رای بدهند؟ او گفت: «بلی! این یک کار بسیار ساده است.» از وایسرا، سوال شد که آیا مردم صوبهء سرحد می توانند تصمیم بگیرند که آزاد و مستقل بمانند یا این که بخواهند با یکی از دو تشکل، ملحق شوند؟ او چنین جواب داد: «اگر صوبهء سرحد برای استقلال خود رای بدهد و اگر آن ها بتوانند موافقت احزاب دو تشکل سیاسی را در زمینه حاصل کنند، من نیز طبعاً موافقت خواهم کرد.»

سوال کننده، بار دیگر پرسید: «جلالتماب شما در جواب سوال من در مورد صوبهء سرحد، اظهار فرمودید که به نظر شما، جدا شدن و تاسیس یک کشور

مستقل توسط چند ملیون نفر، یک کار معقول نخواهد بود. در پاراگراف ۱۸ اعلامیه، بعضی از ایالات دولت هندوستان با داشتن ساحه ارضی پنجاه میل مربع، شاید شب در میان، به کشوری مستقل مبدل گردند، آیا جلالتماب شما به این نکته هم تفکر کرده اند که در بالکانی شدن (Balkanisation) آن مناطقی که «شب در میان» مستقل می شوند، وضع بسیار خرابی رونما می گردد و باید از آن، جلوگیری شود؛ در حالی که مناطق مذکور، بسیار کوچک تر از منطقه صوبه سرحد می باشند و اما شما به یک همه پرسی برای مستقل شدن مردم سرحد، اجازه نمی دهید؟ جواب و ایسرا از این قرار بود: «آن چه من گفتم، اظهار نظر شخصی خودم بود. تا جایی که به من مربوط است، به مجردی که زعمای دو حزب، موافقه کنند، صوبه سرحد می تواند مستقل باشد.»

دولت و مطبوعات افغانستان در مخالفت با طرز تلقی ای که از بیانات وایسرا، حاصل شده بود، احتجاج کردند. احتجاج افغانستان بر ضد این موقف بر تانیه بود که سرنوشت پختون ها به دست احزاب سیاسی هندوستان، سپرده شده بود و هم این که حق مشروع استقلال پختون ها از یک قدرت خارجی به قدرت خارجی دیگری، سپرده می شد. در احتجاج افغانستان، ذکر شده بود: در حالی که مردمان هندو و مسلمان هندوستان به استقلال خود می رسند، مردم پختون که هندی نیستند، از حق شان برای تحصیل استقلال، محروم می شوند و این، یک عمل غیر عادلانه می باشد. یادداشت مترجم:

پرسشگر فوق که وایسرا را متوجه اوضاع خراب در نتیجه «بالکانی شدن» ایالات کوچک در هندوستان، ساخته بود، مرادش منطقه بالکانات روسیه تزاری بود که بعد از تسخیر بالکانات، به منظور ایجاد سهولت در اداره بالکانات روسیه، این منطقه را به ولایات متعدد و بسیار کوچک، تبدیل ساخته بودند؛ البته اکثر افغان ها از تاریخ بالکانات تحت استعمار روس، خبردارند.

خاطره

باور کنید از باز خواندن جوابات و ایسرا و موقف ضد پختون دولت برتانیه که در فوق آن را ترجمه کردم، اشک می ریختم، زیرا این مسایل در سال اولی که در وزارت امور خارجه، شامل ماموریت شدم از نظرم به نحو دیگر، یعنی از زاویهٔ تپ و تلاش ملی گرایان افغان و سطحی پنداشتن حکومت و سلطنت افغانستان، گذشته است که حالا وظیفهٔ خود می دانم تا آن روی داد را در این جا و برای اطلاع نسل افغان، ثبت کنم:

من در وسط سال ۱۹۴۶م و به سن ۱۸ ساله گی، شامل ماموریت شدم و در همان وقت از موعدهٔ صدارت سردار محمد هاشم خان، هنوز چیز کم، یک سال باقی مانده بود، از جانب دیگر، جنگ سخت بین هندو و مسلمان در هندوستان جریان داشت و مرحوم نجیب الله خان تور وایانا، مدیر عمومی و سیاسی بود. تعمیر مدیریت عمومی آرشیف که من در شعبهٔ حفظیهٔ آن کار می کردم، در وسط ساحهٔ وزارت خارجه، طوری واقع شده بود که تعمیر بزرگ و سه منزلهٔ مقام وزارت، به طرف دست راست و تعمیر یک منزلهٔ مدیریت های سیاسی و مدیر عمومی سیاسی، به طرف دست چپ واقع شده بودند؛ لہذا هر کسی که از بیرون به وزارت خارجه می آمد، چه نزد وزیر و معین ها در عمارت بزرگ و چه نزد مدیر عمومی سیاسی در تعمیر یک منزله می رفت، ما از ورای کلکین های کلان، آنان را دیده می توانستیم.

در بین مردم شهر کابل، آوازهٔ زیادی پیرامون آغاز یک جنگ شدید با انگلیس در سرحد پخش شده بود. پروتست دولت افغانستان که در بالا ترجمه شد در یک سرمقالهٔ روزنامهٔ اصلاح به طور بسیار سست و گله آمیز، نشر شده بود. علاوه بر آن، یادداشت های اعتراض آمیزی سفارت افغانستان در لندن که مرحوم سردار محمد نعیم خان در آن جا سفیر و مرحوم عبدالرحمن پژواک، آتش مطبوعاتی بود و هم بین وزارت خارجهٔ کابل و سفارت برتانیه در کابل پیرامون موقف نیرنگ آمیز برتانیه به ارتباط سرنوشت صوبهٔ سرحد، رد و بدل شده بودند. آخرین وایسرای هندوستان، لارڈ مونت ییتن بعداً به طرفداری از «حزب مسلم لیگ»، موقف خود را تغییر داده و صوبهٔ سرحد را «جزء لایتجزای هندوستان» خوانده بود. این موقف، چنین معنی داشت که در هنگام تجزیهٔ رسمی هندوستان، صوبهٔ سرحد به یکی از دو دومنیون برتانیه (هند یا پاکستان) تعلق خواهد گرفت؛ به عبارت دیگر، هویت و مشخصات نژادی و فرهنگی

پختون های صوبه سرحد را که با مردم هندوستان کاملاً متمایز بودند، به کلی نادیده گرفتند. یک اعتراضیه دولت افغانستان بالای بیانات لارد مونت بیتن در شش صفحه و به امضای مرحوم علی محمد خان وزیر خارجه، عنوانی سفیر برتانیه در کابل که در ماه سرطان ۱۳۲۶، صادر شده، در اخیر این بخش، ضمیمه شده است. این مکتوب که از آرشیف برتانیه در لندن و توسط آقای فضل غنی مجددی، کاپی شده، معلومات مفصلی پیرامون قرارداد ها و مقاولات بین دولت های افغانستان و انگلیس را در باره صوبه سرحد دربر دارد.

از کلکین های شعبه آرشیف دیده می شد که عده ای از افغان ها با دریشی یا با لباس ملی، پتو و چین، نزد مدیر عمومی سیاسی می آیند و دیر می مانند، حتی چای و کلهجه باب برای شان تعارف می شد. گاهی هم آقای رشتیا با یک عده اشخاص ملکی و نظامی می آمد. یکی - دو بار یک عده چهار یا پنج نفری با مدیر عمومی سیاسی یک جا به طرف قصر مقام وزارت می رفتند که وزیر خارجه آن وقت، مرحوم علی محمد خان بود. از جمله مراجعین مذکور، کسانی را که من می شناختم، عبارت بودند از مرحومین عبدالرووف بی نوا، محمد حسن صافی، رسول جان پشتون، پوهاند عبدالحی حبیبی، عبدالشکور رشاد، سید شمس الدین مجروح، نزیهی، و امثالهم که اسامی شمار از آنان، فراموش شده است. یکی - دو بار که اطاق مدیر عمومی سیاسی تنگی می کرد در چمن رو بر روی مدیریت آرشیف یا در عقب مدیریت آرشیف که در مجاورت کول استقلال قرار داشت، چوکی ها چیده می شدند و اشخاص قد بلند قبایلی نیز حضور می داشتند که بعد از آن، فیصله شد تا این نوع مجالس در کلوپ عسکری، دایر گردند؛ زیرا اعضای خاندان سلطنت، سردار محمد داوود خان، سلطان محمد غازی، سردار تیمور شاه و غیره نیز در آن مجالس شرکت می کردند.

در بیرون شنیده می شد که موسسه سلطنت، طرفدار یک حرکت ملی و قیام ملت در مقابل انگلیس می باشد و روزنامه های اصلاح و انیس از نارضایتی پختون های دو طرف سرحد تحمیلی دیورند، مقالات می نوشتند. هنوز تقسیمات هندوستان - به پاکستان و هندوستان - رسماً اعلان نشده بود که حکومت افغانستان، سردار نجیب الله خان تور وایانا را برای صحبت و ملاقات با رهبر مسلم لیک (جناح) به هندوستان اعزام کرد که نتیجه این ملاقات برای

مردم، گفته نشد، اما شایعاتی تزیید یافتند که یک قیام ملی، صورت می گیرد. نجیب الله خان تور وایانا با ملی گرایان افغان پیوست و نماینده گان قبایل سرحدی به کابل آمدند و از حکومت، تقاضای اسلحه کردند. ملی گرایان و روشنفکران افغان به حکومت، پیشنهاد کردند که پختون ها در دو طرف سرحد، منتظر امر پادشاه افغانستان برای قیام می باشند. پختون های صوبه سرحد، پیام فرستادند که با یک مارش، خود را تا «اتک» می رسانند. گفته می شد که سردار محمد داوود خان حاضر شده تا در راس ملیون افغان به جبهه برود. آماده گی برای یک مارش ملی از همهء ولایات افغانستان، شنیده می شد.

فضای سیاسی در داخل افغانستان ناشی از دیکتا توری ۱۶ سالهء محمد هاشم خان، رضایت بخش نبود؛ زیرا زندان ها هنوز پُر از بندیان سیاسی و هزاران خانوادهء ناراض و در صدد انتقام بودند. افغانستان در ختم جنگ عمومی دوم و بعد از تصویب منشور ملل متحد، درخواست عضویت سپرده بود، اما با ملحوظ عدم تطبیق حقوق بشر در افغانستان، جواب مثبت دریافت نکرده بود. در سال ۱۹۴۶، افغانستان برای تطبیق حقوق بشر، متعهد گردید و به عضویت ملل متحد، پذیرفته شد. هنوز محمد هاشم خان، صدر اعظم بود که تعدادی از بندی های سیاسی از زندان ارگ، رها شدند.

به ارتباط قیام ملی برای آزاد ساختن صوبهء سرحد، همهء طبقات ملت افغان و هم پختون ها در دو طرف سرحد، به کلی آماده و منتظر فتوی کابل بودند و در این هنگام که هندو و مسلمان در هندوستان و بین هم، مصروف جنگ بودند، توقع می رفت که پختون ها در مدت یک هفته، وطن خود را آزاد سازند. در این هنگام، شایعاتی مبنی بر آماده گی طیارات انگلیس برای بمباردمان سرحد و کابل، پخش شدند که گویا اگر حرکتی صورت بگیرد، توسط طیارات، خنثی خواهند شد. ملی گرایان و پختون ها بالای حکومت فشار آوردند تا هر چه زود تر دست به اقدام شود. مرحوم علی محمد خان وزیر خارجه به نجیب الله خان، امر کرد تا ملی گرایان و روشنفکران را دو روز بعد به قصر چهلستون دعوت کند که در آن روز، تصمیم حکومت اعلان خواهد شد. شایعه ای هم پخش شده بود که در آن روز، شخص صدر اعظم با مدعوین می بیند. در روز موعود، عصریهء مجلل، ترتیب شده بود، اما شخص علی محمد خان در مجلس چهل ستون، حاضر شد. بعداً از زبان مرحوم بی نوا که در آن وقت معلم پشتو بود، شنیدم که در جملهء حدود ۱۵۰ نفر حاضر در

قصر چهلستون، هیچ یک از اعضای خاندان شاهی که قبل بر آن در تمام جلسات در کلپ عسکری، حاضر می بودند، یک نفر هم به چشم نمی خورد، و ما احساس کردیم که شاید ورق برگشته باشد. بی نوا گفت: وزیر خارجه با لباس شیک و چهره خندان، وارد شد و با هر یک، مصافحه کرد و در قطار ما و همراهی ما نشسته و امر کرد که چای و عصریه، آورده شود، عصریه مکلف به شمول انگور، سیب و ناک، صرف شد؛ آن گاه یکن از حاضرین که نام اش یادم رفته، به پشتو گفت: «وزیر صاحب! انشاء الله خبر خوشی برای ما آورده باشید.» علی محمد خان به میز خطابه که در صدر صالون، قرار داشت، نرفت اما به یک خانه سامان گفت تا چوکی او را نزدیک میز خطابه که جای بلندتری بود، انتقال دهد و خودش در آن جا ایستاد و چیز هایی از این قبیل گفت:

حضار محترم، هموطنان و برادران محترم! من مثل اکثر شما، مامور دولت استم و مسوول وزارت خارجه می باشم. از روزی که برتانیه سپردن قدرت را برای مردم هندوستان، اعلان کرده، حکومت افغانستان، همهء اقدامات سیاسی را برای دفاع از موقف پختون های سرحد که آن ها مانند هند و پاکستان، مستحق استقلال خود می باشند، انجام داده و آن را از میجرای دیپلوماسی، تعقیب خواهد کرد. والا حضرت صدر اعظم صاحب به من هدایت دادند تا به حضور شما عرض کنم که افغانستان، تازه عضو ملل متحد شده و منشور ملل متحد به عضو خود، اجازه حمله و جنگ با همسایه را نمی دهد، اما در همان منشور، «حق تعیین سرنوشت» سفارش شده و حکومت افغانستان به پیروی از منشور ملل متحد برای پشتون های صوبهء سرحد، حق تعیین سرنوشت را تقاضا خواهد کرد و انشاء الله این حق به آن ها، داده خواهد شد. والا حضرت صدر- اعظم به من امر کردند تا به شما عرض کنم که شما می توانید نظریات و پیشنهادات خود را روی کاغذ نوشته و به مقام صدارت یا به وزرات خارجه بفرستید، اما هر نوع مجلس و گردهم آبی در این موضوع، بعد از این در کابل و همهء ولایات افغانستان، ممنوع قرار گرفته و افغان ها باید از حکومت خود حمایت کنند تا ما بتوانیم وجایب و مسوولیت های خود را بهتر ایفا نمایم....

بی نوا گفت: چند نفری که نزدیک وزیر خارجه، نشسته بودند، مجبور شدند تا با او، خدا حافظی کنند، اما اکثر حاضرین، بدون خدا حافظی و با پیشانی ترش، مجلس را ترک گفتند. روز بعد، نحب الله خان هم از مدیریت عمومی سیاسی، استعفا کرد. بعداً شایع شد که محمد هاشم خان، پادشاه و سایر

برادرزاده های خود را در ارگ جمع کرده و برای شان گفته بود که واقعه بچه سقو، یاد تان رفته! شما انگلیس را نمی شناسید؟ همین که شما، جنگ را با انگلیس، شروع کنید، اول تر از همه، افغان های خود ما، ارگ را چور می-کنند و همه شما را از تیغ می کشند و وضع بدتر از دوران بچه سقو، روی کار خواهد آمد. ما، توان جنگ با انگلیس را نداریم! اگر جنگ، شروع شود، انگلیس، پشتون های صوبه سرحد را پول واسلحه می دهد و توسط آن ها، حکومت افغانستان را سقوط می دهند و ... روز بعد محمد هاشم خان با مشوره علی محمد خان که یک سیاستمدار کهنه کار و محافظه کار بود، سیاست «تعیین سرنوشت - Self-Determination» را تصویب کردند که بعداً به مجلس چهل ستون، اعلان گردید.

به این ترتیب، سلطنت افغانستان، به خاطر حفظ قدرت و منافع خاندان خود، یک قیام و هیجان بسیار مفید ملی را خنثی ساخت. انگلیس و پاکستان که از موقف ضعیف عسکر و خودخواهی سلطنت افغانستان، خبر داشتند، آن چه خودشان می خواستند را به طور عریان، انجام دادند که در نتیجه سیاست زیر کانه آن ها، صوبه سرحد (پشتونستان) در تحت تسلط پاکستان، درآمده است.

در نتیجه سیاست محافظه کارانه محمد هاشم خان، ملی گرایان، روشنفکران و پشتون ها در مقابل موسسه سلطنت، بدین شدند؛ همان بود که در ظرف دو-سه ماه بعد از مجلس چهل ستون، سپه سالار شاه محمود خان در عوض برادرش به مقام صدارت، مقرر گردید. اگرچه وزیر خارجه، همان شخص، یعنی علی محمد خان بود، اما سپه سالار، سیاست جدی تری را در مقابل پاکستان، تعقیب می کرد و چند بار بر ضد انگلیس و پاکستان، بیانیه های تندى ایراد نمود. سپه سالار، نجیب الله خان را دل آسا نموده به حیث وزیر معارف در کابینه خود شامل و هم در حدود ۹۵ درصد بندى های سیاسى را رها ساخت؛ اما مناقشه پشتونستان مانند سابق، روی کاغذ باقی ماند. در سال ۱۹۴۸م که موضوع عضویت پاکستان در موسسه ملل متحد، مطرح قرار گرفت، نماینده افغانستان، رای منفی داد و موضوع پشتونستان را دلیل موقف خود، ارائه کرده بود؛ اما در اثر فشار دول اسلامى، چند روز بعد، رای منفی خود را به رای مثبت، تبدیل کرد. در دوره صدارت هفت ساله شاه محمود خان، ولسی جرگه افغانستان، فیصله ذیل را در باب پشتونستان، صادر نموده است:

نمبر ۷۲ مورخ ۲۲ میزان ۱۳۲۸ هـ ش - معادل ۲۶ جولای ۱۹۴۹ م
«ملت افغانستان، به هیچ وجه، علاقه های پښتونستان را که خلاف میل و
اراده خود آن مردم، به پاکستان، الحاق گردانیده اند، جزء خاک پاکستان،
نمی داند و آن را محکوم می کند.»

مکتوب وزارت خارجه به دولت برتانيه

سندی بسیار مهم که در اولین سال صدارت سپه سالار شاه محمود خان به دولت برتانیه ارسال و تقاضای به رسمیت شناختن ولایت سرحد به حیث یک کشور مستقل در نیم قاره هندوستان، شده است. این سند از آرشیف India Office، کاپی گرفته است: Library – London

وزارت امور خارجه
مدیریت ()
شماره (۱۲۶۸)
تاریخ (۱۳۲۶/۴/۱۷)

جلالتمآب عزیز! جی. ایف. سکوایر، وزیرمختار دولت بریتانیا در کابل. دوست دار، یادداشت شفاهی مورخه ۴ جولای ۱۹۴۸ را که از طرف حکومت بهیه بریتانیا به جواب نوشته والا حضرت سردار محمد نعیم خان، وزیر مختار اعلیحضرت همایونی مقیم لندن و مذاکرات دوست دار با جلالتمآب، به من تسلیم نمودید، مطالعه کردم و این یادداشت دولت بهیه بریتانیا را که بر مناسبات آینده افغانستان و دولت انگلستان و بر مقدرات نژاد افغان، خیلی موثر است، به مجلس عالی وزرای دولت متبوعه خود، تقدیم نمودم. این یادداشت دولت بهیه بریتانیا، توجه حکومت شاهی افغانستان را به خود جلب کرده، تاثیرات بس الیمی در دل و دماغ حکومت متبوعه من، نموده است؛ زیرا حکومت افغانستان از عدالت و انصاف دولت انگلستان برای استقبال و ملل نژاد، افغان امیدهای خوبی به خود می-پروریدند؛ لیکن برغم این همه توقعات و امیدهای دولت و ملت افغان، همچون یک نوت و ربال را از طرف دولت بریتانیا مطالعه کردن، جای بسیار حیرت و افسوس است. دولت بهیه بریتانیا در همه ادوار تاریخی مناسبات افغانستان و انگلستان، نسبت به نژاد افغان، اظهار نیک نیتی و عدالت گستری می نمود؛ نمی دانم به چه سبب و علت، امروز از حق و حقوق مشروعه افغانه، اغماض می فرماید.

افغانستان خیلی از انصاف و عدالت دولت انگلستان نسبت به آزادی هندوستان، ممنون گردیده است و یقین داشت که دولت بهیه بریتانیا نسبت به حقوق نژاد افغان نیز همچون رویه و سلوک نیک را مرعی خواهد داشت؛

اما متأسفانه این نوت و ربال دولت بریتانیا، مخالف است با تمام آن همه اظهاراتی که دولت انگلستان در مکاتیب رسمی و شفاهی دولت بهیهه بریتانیا در این نوت و ربال خود می نویسد که مناطقی را که دولت افغانستان، موضوع بحث و مذاکره خود ساخته است، یک جز لایتجزای هندوستان است. این عبارت نوت و ربال، آن قدر از حقیقت دور و از انصاف و منطق، بعید است که در نظر حکومت افغانستان، هیچ حقیقتی ندارد. در معاهده ۱۹۲۱ یا معاهدات پیشتر دولت افغانستان و دولت بریتانیا، یک عبارت یا کلمهء خوردی موجود نیست که حکومت یا حکومت های افغانستان، سرحد آزاد یا علاقه جات مسکونه نژاد افغان را که اتباع بریتانیا می باشند، جز لایتجزای هندوستان، شناخته باشد. معاهده ۱۹۲۱، صرف بین دولتین بریتانیا و افغانستان، عقد شده است؛ نه با کدام دولت ملی هندوستان؛ زیرا اراضی آن طرف دیورند تا به جهلم و سند را کدام حکومت ملی هندوستان، به زور یا سیاست، از افغانستان، جدا نکرده است. اگر حکومت و حکمرانی انگلیز در هندوستان، حکومت ملی هندوستان بود، پس آن همه جنگ و جدال ملت هند بر علیه انگلستان، چه معنی داشت یا امروزه، آزادی هندوستان، چه معنی دارد؟

از زمان لارڈ اکلند، گورنر جنرال هند، تا به سوم جنگ انگلو-افغان، همیشه دولت بریتانیه بر افغانستان، تجاوز کرده است؛ نه هندوستان. لارڈ اکلند، اولین حکمران هندوستان بود که رنجیت سنگهه را تشویق کرد و با خود متفق ساخت و شاه شجاع الملک معزول و مفرور را ترغیب نموده برای تسخیر نمودن و استیلای افغانستان، اقدام نمود؛ چنان چه این موضوع را خود دولت بریتانیا در کتاب Treaties, Engagement and Sanads در صفحه ۲۰۵ که رسماً شایع نموده اند، می نویسند و اقرار و اعتراف می- نمایند که آخرین حدود سلطنت اعلیحضرت احمد شاه درانی، از هرات تا به سند و از بلخ تا به کشمیر بود!

دولت بریتانیا با جنگ و خونریزی، اراضی ماورای سند و اتک را از افغانستان استیلا نموده است؛ چنانچه آخرین دفعه که اعلیحضرت امیر دوست محمد خان، دوباره بر پشاور و تمام علاقه جات رود اتک، استیلا فرمود و سک ها را که به تشویق لارڈ اکلند در آن علاقه- جات پیش قدمی می- نمودند، کاملاً شکست داد، اردوی دولت انگلیز، بر اتک و علاقه جات پشاور، هجوم نمودند؛ تمام آن علاقه جات و پشاور را از امیر دوست محمد

خان گرفت؛ چنان چه این حقیقت بر علاوه بسی اسناد موثوقه از عهد نامهء پشاور ۱۸۵۵، به خوبی درک و اثبات می شود، چنانچه در مادهء اول این عهد نامه، صریح مرقوم شده است که عهد نامه بین ایست اندیا کمپنی و امیر دوست محمد خان، عقد گردیده است و در مادهء سوم آن، اراضی ای را که از امیر دوست محمد خان گرفته اند، به نام اراضی ایست اندیا کمپنی، تخصیص نموده اند؛ نه با عبارت «جزء لایتجزای هندوستان».

در تاریخ، ثابت است که اراضی بین پشاور تا به رود جهم، وطن اصلی و مسکن دائمی نژاد افغان بود، از طرف دیگر از قندهار تا به ماورای سند، آن همه اراضی وطن و مسکن قبائل مشهور و معروف افغان بود و هست؛ چنانچه این اراضی را دولت بریتانیا از سردار رحم دل خان با جنگ و خونریزی زیاد استیلا نمود. تاریخ های هندوستان و مخصوصاً جنگ های محابارت نیز اثبات می کنند که آن مملکت از قدیم تا امروز، مال و ملک افغانه بود؛ نه مسکن کدام نژاد هندی.

بار دوم دولت بریتانیا بر امیر شیر علیخان مرحوم هجوم کرد و این محاربه به فوت امیر شیر علی خان و به سلطنت امیر محمد یعقوب خان و عهدنامهء گندمک در ۱۸۷۹، خاتمه یافت و این عهد نامه نیز به عنوان معاهده بین امیر محمد یعقوب خان و حکومت بریتانیا تسوید و تثبیت گردیده است و در این مرتبه نیز وادی کرم، پشین و سپی را دولت بریتانیا از تصرف افغانستان کشیده در کنترل خود گرفت و هم در این عهد نامه، صریح اعتراف می نماید که وضعیت این علاقه جات، مخصوصی شناخته می شود و برای همیشه از خاک افغانستان، جدا نمی گردد و هم از استقلال و خود مختاری قبائل، اعتراف می کند.

بار سوم دولت بریتانیا بر افغانستان هجوم نمود و با تاسیس سلطنت امیر عبدالرحمن خان مرحوم، دولت انگلستان، افغانستان را تخلیه کرد و حدود افغانستان در این گیر و دار با خط دیورند، تثبیت شد؛ لیکن در این عهد نامه، اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان مرحوم و سر هنری مور تیمرد دیورند که در ۱۸۹۳، منعقد گردیده است، نیز همچو (همچون) یک شرط و ماده نیست که اراضی آن طرف خط دیورند را به نام جزء لایتجزای هندوستان، معرفی کند! مادهء دوم عهدنامهء دیورند می گوید: «که حکومت هندوستان در هیچ زمانی به خاک های آن طرف خط سرحد که به سمت افغانستان واقع هستند، مداخله نخواهد کرد و همچنین امیر موافقت می نماید که در هیچ اوقاتی به

خاک های این طرف خط سرحد که به سمت هندوستان وقوع دارند، مداخله نخواهند نمود.» از این ماده عهد نامه دیورند، واضح معلوم است که در این ماده، هیچ یک اعتراضی از جزء لایتجزا بودن آن اراضی به خاک هندوستان، ذکر نگردیده است؛ زیرا آن اراضی، هیچ وقت، خاک هندوستان نبود و «عبارت به سمت هندوستان، وقوع دارد» وضعیت جغرافی آن اراضی را توضیح می نماید؛ نه معنای جزء لایتجزا بودن آن اراضی را با خاک هندوستان.

در ماده سوم این عهد نامه دیورند، دولت بریتانیا، سوات، باجور، چترال و غیره را از افغانستان، جدا می کند، اما در این ماده نیز از جزء لایتجزا بودن آن علاقه جات به خاک هندوستان، ذکر نشده است.

در ماده پنجم عهدنامه دیورند، واضح مرقوم است که خط سرحد از جایی خواهد گذشت که سلسله کوه خواجه عمران را در نزدیک پشه کوتل به خاک دولت بریتانیا، خواهد گذشت! گویا هر قدر زمینی را که دولت بریتانیا از افغانستان گرفته، هر دو دولت، آن را خاک بریتانیا، قبول کرده اند. از کلمه Beritish Territory، این معنی استنباط نمی شود که آن اراضی، جز لایتجزای هندوستان است.

بر علاوه این اسناد، در موقعی که لاردرلندون، وایسرای هند، اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان مرحوم را برای مذاکره معاهده دیورند تشویق و مکاتیب رسمی داده است که لاردرلندون، رسماً وضعیت استقلال و خود مختاری تمام قبایل و عشایر آن طرف سرحد را اعتراف می نماید.

لاردرلندون در مکتوب خود مورخه ۲۳ جولای ۱۸۹۲، افریدی ها و اورکزایی ها را مستقل و خود مختار می شناسد و اعتراف می کند و هم چنین مداخله امیر عبدالرحمن خان مرحوم را در قبایل باجور و وزیرستان مخل و مخالف استقلال و خود مختاری آن عشایر افغان، عده و حساب می - کند. البته معنای استقلال و آزادی آن همه قبایل، این نیست که آن ها جزء لایتجزای هندوستان می باشند.

لاردرلندون در مکتوب خود مورخه ۲۹ جنوری ۱۸۹۲ نیز زمین و قبایل و عشائر افغان را که به آن طرف سرحد تا به اراضی British Territory واقع اند، مال و ملک قبایل و عشایر آزاد دانسته، وطن و مسکن افغانه می کند؛ نه جزء لایتجزای هندوستان.

عهدنامه ۱۹۲۱ نیز بر همین مفهوم، عقد گردیده است؛ چنانچه مکتوب

ملصق این عهدنامه مذکوره که از طرف مستر دابس، رئیس هیات بریتانیا، داده شده است، تماماً وعده نیک نیتی و رفتار نیک دولت بهیه انگلیز را وانمود می کند و هم این مکتوب مستر دابس، صریح علاقه برادری دولت افغانستان را نسبت با آن قبایل، تقدیر و تصدیق می کند.

هیچ وقت در نظر ارباب حل و عقد افغانستان در مواقع عقد معاهدات با دولت انگلیز، راجع به قبایل سرحد آزاد و افغانه ولایت سرحد، همچو یک فکر و اندیشه، راه نداشت که معنای آزاد شدن قبایل سرحد و تسلیم مقدرات افغانه ولایت سرحد، به انصاف ایست اندیا کمپنی یا به نام دولت بریتانیا مبنی بر آن خواهد شد که آن وطن و مسکن نژاد افغان، جزء لایتجزای هندوستان، حساب شود. این عبارت را اولین بار از نوت و ربال دولت بریتانیا، مطالعه می کنم که به کلی خطاست.

تاریخ و اسنادی که در دست داریم، ثابت می کنند که اراضی عشایر افغان تا به سند و رود جهم، امتداد داشت و افغانان، یک ملت هندی، نمی باشند. افغانان در کلتور و لسان از اهالی هندوستان، فرق عظیمی دارند؛ چنانچه همین فرق، کلتور هندیان را از افغانان، جدا کرده است! سیاحان اروپا که در هندوستان و افغانستان، سیاحت کرده اند، بار بار این گفته ما را در سیاحت نامه های خود، نوشته اند.

با این همه اسناد و دلائل باید باز بگوییم که این اراضی را دولت بریتانیا از افغانستان با جنگ و خونریزی، استیلا کرد! نه ملت هندوستان و نه کدام حکومت ملی هندوستان. در حالی که ولایت سرحد، عیناً وضعیت ما را داراست و بر ما نیز یک مفتوحه انگلستان بود، نه هندوستان. در این روز، حساب و عدالت بر ما، آزاد و مستقل شد، [اما] ولایت سرحد چرا جزء لایتجزا هندوستان بشود؟ در صورتی که در تمام دوره های حکمرانی بریتانیای کبیر در هندوستان، ولایت سرحد، جدا و علیحده بود؛ نه با پنجاب ملحق بود و نه با سند و نه با یوپی. امروز که هندوستان، آزاد می شود، چرا اهالی سرحد را دولت انگلستان مجبور می کند که یا به پاکستان یا به هندوستان، ملحق شوند. قوم افغان، مانند ملت المان، یک فکر جهان گیری و استیلای جهان را هم نداشت و ندارد؛ به خیال و اراده تاسیس یک امپراطوری عظیم هم نیست و همچو ملت جرمن و جاپان، سبب جنگ دومین جهان نمی باشد که آن را پارچه باید کرد و در ملل همجوار، منحل باید نمود.

به غیر از این که بگوییم در مساله قبايل آزاد و افغانه ولایت سرحد (دولت سرحد) دولت بهیه انگلیز، هیچ غور نفرموده اند، دیگر چیزی نمی- شد تعبیر کرد؛ زیرا برای اهالی برما و نژاد هندو و مسلمان هندوستان و برای افغانه که از هندوستان و برما در جنگ های اول و دوم جهان، کمتر حصه نگفته اند، یک فیصله خلاف انصاف و بی منطق را مرعی و اجرا نمودن، جای بسیار تحسر و رنج و افسوس است.

راجع به این که در نوت و ربال خود، دولت بریتانیا، همدردی دولت افغانستان را نسبت به افغانه آن طرف سرحد، طبیعی می داند و اندیشه دولت افغانستان را نسبت به استقبال افغانه همخون و هم زبان ما، تقدیر می- کند، ممنون و مشکور هستیم و می توانیم بگوییم که مداخله از طرف ما در امور هندوستان، تاکنون ظهور نکرده و نخواهد کرد؛ ولی نسبت به این که وعده های تحریری از دولت بریتانیا راجع به آزادی و سعادت به آسایش اقوام افغان آن طرف سرحد، به دست داریم، حق داریم که از دولت بهیه انگلستان، ایفای آن وعده ها را از روی عدالت و انصاف، مطالبه کنیم و با این وسیله، فریاد خود را به گوش اهالی انگلستان و تمام جهان برسانیم که پارچه ای از وجود افغانستان را بُریده، به هندوستان ارمغان می کنند! از دنیا نسبت به قوم افغان، عدالت و انصاف، مطالبه می کنیم و از مرکز عدالت بین- المللی عالم، به حق قوم خود، نظر لطف و مرحمت می خواهیم.

این به آن می ماند که یک پارچه وجود انسانی را با کارد تیز قطع کنند و به او بگویند که آه مگو! فریاد مکن! البته طبیعی ست به هر کسی که دردی می رسد، ناچار و بی خودانه، فریاد می کند.

در جواب فقره دوم نوت و ربال دولت بهیه بریتانیا، می نگارم که دولت متبوعه دوست- دار، وعده دولت انگلستان را در باب حق داشتن اتونومی کامل اقوام سرحد، کافی نمی داند و این اتونومی کامل را در داخل یکی از دومیون های فدرال، انحلال آن اقوام افغان، حساب می کند. این، کاری خوب نیست که یک قوم آزاد و مستقل را برای منفعت ملت همسایه- اش، فدا کنند! بل که همچو تقسیمات ناجائز از روی تجربه های متواتر، نتایج بس حزین و الیمی را در دنیا به منصفه ظهور آورده است. اقوام افغان را به یکی از دو فدرال هندوستان منوط و مربوط ساختن، نتایج بس و خیمی را سبب شدنی ست. جوانان افغان، دولت هندوستان را آزاد و خود را اسیر دیده نخواهند توانست. اداره همچو یک تشکیلات، خیلی مشکل است و این

قضاوت دولت بریتانیا در آینده بین افغانه و هندی ها، اسباب دشمنی و خصومت را بر پا خواهد کرد؛ به عوض این که افغانهء سرحد و دومینون های فیدرال هندوستان برای همدیگر، همسایهء نیک و معتمد بشوند، مضر و خصم یکدیگر خواهند شد.

از این رو، به عقیدهء دولت متبوعهء دوست دار، این تجویز درست نیست که افغانهء آن طرف سرحد در پاکستان یا هندوستان باید شامل شوند. عدالت این است که ولایت سرحد نیز یک دومینونی مثل برما تشکیل بشود و یک همسایهء متحد پاکستان و دوست هندوستان گردیده به ذریعهء عهد نامه های اتحاد و هم کاری با پاکستان و هندوستان، مناسبات خود را قائم و مستحکم نماید. دولت افغانستان بنابر رشتهء هم نژادی و هم زبانی و یک وجودی که با افغانهء آن طرف سرحد دارد و همیشه از دولت انگلستان، وعده های نیک نیتی در باب رفاه و سعادت افغانه، شنیده است، با اصرار این چیز را از دولت دوست خود، دولت بهیهء انگلیز، خواهش می کند و هیچ گاه به انحلال افغانهء آن طرف سرحد در پاکستان یا هندوستان، راضی نخواهد شد و این طور یک عملی را دوستی و نیک نیتی به افغانه، حساب کرده نمی تواند؛ بل که نزد افغانستان و تمام دنیا، واضح خواهد شد که از الحاق اقوام آزاد سرحد و افغانهء ولایت سرحدی به یکی از دو دومینون های هند، مقصد، انحلال آن نژاد افغان است در ملل همسایه.

در جواب فقرهء سوم نوت و ربال دولت بریتانیا می نگارم که دولت افغانستان نیز به جز دوستی و نیک نیتی از دولت بریتانیا و دومینون های فدرال هندوستان، چیز دیگر نمی خواهد. دولت افغانستان در مواقع بسیار نازک، دوستی و نیک عملی خود را به دولت بریتانیا، اثبات نموده است. سیاست امروزه افغانستان نیز به غیر از دوستی و همکاری با دولت انگلیز، بر کدام خواهش نامشروع و تکلیف بی منطق، مبنی نمی باشد! افغانستان، الحاق افغانهء آزاد و افغانهء ولایت سرحد را به داخل مملکت محروسهء خود، خواهش ننموده است؛ صرف دولت افغانستان، انحلال قوم و مسکن و ضم افغانه را در ممالک هندوستان، روا دار نیست و دیده نمی تواند. تجویز بیانیهء لارد مونت بیتن، وایسرای هند را در باب اقوام ولایت سرحد، مخالف احقاق حق افغانهء آزاد و افغانهء ولایت سرحد، می پندارد.

دولت افغانستان از آزادی و استقلال پاکستان و هندوستان، با جان و دل ممنون و مشکور است و آزادی و استقلال این دو مملکت همسایهء خود را

يک نعمت عظمیٰ برای امن و ترقی تمام ممالک آسیا، عده و حساب می کند و افغانستان، امید و یقین دارد که روابط دوستانه و برادرانه که بین افغانستان و پاکستان و هندوستان از قدیم موجود بود، امروز علنی و به صورت رسمی، تاسیس خواهد شد، افغانستان و پاکستان و هندوستان، با هم دست برادری داده برای تامین منافع مشترکه خود در هر ساحه، یک به دیگر، امداد خواهند کرد.

دولت افغانستان از دو دولت برادر خود، پاکستان و هندوستان نیز در مسئله افغانه ولایت سرحد و قبایل آزاد، عدالت و انصاف می خواهد و یقین دارد که آن دو همسایه و دو برادر ما، چیزی را که به خود روادار نمی- باشند، به افغانه، روا دار نشوند. برای خود، آزادی و برای قوم افغان، تجویز اسارت و انحلال را پیش نکنند و فقر و غربت اقوام سرحد را بهانه انحلال ایشان نسازند.

شکی نیست جهانیان امروز از مزایای اخلاقی و احساسات عدالت و انصاف پروری ملت بزرگ انگلیز نسبت به تسلیم حق و حقوق هندوستان، تمجید می کنند و برای تاسیس امنیت عالم، این اقدام مسعود را ناگزیر می- دانند. دولت افغانستان، چشم به انتظار آن است که حق افغانه آزاد و افغانه ولایت سرحد نیز شناخته شود تا نژاد افغان، یقین کند که دولت بریطانیای کبیر، دوست و خیرخواه افغانه نیز می باشد. در خاتمه می گوئیم که همدردی دو ملت بزرگ انگلوساکسون در جنگ های جهان، چه طور مشروع و حق به جانب بود. این فریاد و ولوله ملت افغان نسبت به همدردی افغانه آن طرف سرحد، همان طور ناگزیر و حق به جانب است. باقی: احترام فائقه.

علی محمد

وزیر امور خارجه

بخش دهم

تجزیه هندوستان

هندوستان در نتیجهٔ سیاستی که کاملاً بالای ملاحظات دینی استوار بود و از همه عوامل مهم دیگر چشم پوشی می شد، به دو قسمت تقسیم گردید: کشور هندو و کشور مسلمان. سر نوشت جامعه ای که هندوستانی نبود، یعنی پختون ها به صورت واضح تعیین و روشن نگردید و دولت جدید التاسیس پاکستان حتمی دانست که چون پختون ها مسلمان استند، سرزمین آن ها باید جزء قلمرو پاکستان باشد، اما تحریک و قیام پختونستان در آن وقت آن قدر قوی بود که نه تنها خود را در پاکستان، محسوس ساخت، بل حلقه های سیاسی برتانیه نیز آن را احساس کردند. از جانب دیگر، تصمیماتی که توسط زعمای غیر پختون و در عقب دروازه های بسته، گرفته می شدند و این تصمیمات با آمال ملی پختون ها، مغایرت داشتند، بنابر آن، فرصتی برای تبارز خواست های خود مردم پختون، میسر نمی شد. استعمار، مظاهرات مردم پختون را می کوبید و از تمام وسایل برای سرکوب آمال ملی پختون ها، استفاده می کرد. روزنامه های پختون ها را ضبط کردند تا صدای استقلال خواهی شان به گوش مردم جهان نرسد. در همین هنگام و در تحت چنین شرایطی بود که حلقه های سیاسی پاکستان، موضوع یک همه پرسی را بین خود مطرح ساختند؛ تا جایی که به پختون ها تعلق می گرفت، موضوع بسیار مهم و بسیار مشکل، این بود که راجع به چه گونه گی و ماهیت همه پرسی با آن ها به موافقه برسند. بعضی مردم، تصور می کردند که اگر ریفرندم بالای انتخاب هندوستان یا پاکستان، صورت بگیرد، معنی آن، انتخاب در بین دو دین هندو و اسلام بود. این مفکوره مبتنی بر عین پرنسپیی بود که به اساس آن، هندوستان به دو کشور هندو و مسلمان تقسیم شد و این پالیسی با واقعیت های تاریخی، جغرافیایی، نژادی و کلتوری سر زمین پختون ها، سازگار نبود؛ کسان دیگری می گفتند که ریفرندم به اساس انتخاب سه گانه: پتانستان، پاکستان و هندوستان، صورت بگیرد. این نوع ریفرندم البته آرزو و انتخاب تمام نفوس هندوستان به شمول افغان ها و پتان هایی را تبارز می داد که در تحت نفوذ برتانیه، قرار گرفته بودند، اما در مقابل هندو ها و مسلمانان هندوستان، یک گروه تحت نفوذ برتانیه بودند و یگانه وجه

مشترک شان با مسلمانان هندوستان، همانا دین اسلام بود.

خان عبدالغفار خان، زعيم معروف پختون های سرحد، يک جمعيت بزرگ در بنو را به تاريخ ۲۲ جولای ۱۹۴۷ مخاطب قرار داده گفت: پختون ها حاضر اند ريفرندم سرحد را به اساس انتخاب پتانستان يا پاکستان پذيرند، اما به اساس انتخاب پاکستان يا هندوستان، اشتراک نمی کنند. خان موصوف از زعمای پختون، دعوت نمود تا با او يک جا شده، قانون اساسی پتانستان را تسويد کنند. در بيانات خان موصوف، آمال حقيقي مردم پختون، نهفته بودند، اما متاسفانه دولت برتانيه تصميم گرفت تا ريفرندم بر اساس انتخاب پاکستان يا هندوستان، دایر گردد. اين تصميم با مخالفت شديد پختون ها مواجه شد و آن ها گفتند که در چنين ريفرندمی، اشتراک نخواهند کرد. عبدالقيوم - که هميشه در خدمت برتانيه قرار داشت و هم عضو حزب مسلم ليگ بود. م- به تاريخ ۲۶ جون ۱۹۴۷ گفت: «انتخاب يکی از دو جناح، مسابقه شمرده نمی شود! اکنون دولت اعلیحضرت پادشاه برتانيه بايد ايالت سرحد را جزء پاکستان اعلان کند.» اين بيانيه توسط يک عضو «مسلم ليگ»، وقتی ايراد گرديد که مسلم ليگ قبلاً از حمايت دولت برتانيه، مطمئن شده بود؛ خان عبدالغفار خان گفت: «انکشافات اخير، مشکلات زيادی را سر راه ما قرار داده اند. در اعلاميه مورخ سوم جون، گفته شد که يک ريفرندم در ايالت سرحد شمال غربی، دایر می- گردد که در آن، يگانه امکان انتخاب برای رای دهنده گان اسامبله قانونگذار کنونی (Constituent Assembly Present) اين خواهد بود که آيا می خواهند با اسامبله قانون ساز هندوستان (Constituent Assembly Indian) (يعنی حزب کانگرس هندوستان. م) يک جا شوند؟ اين پيشنهاده، انتخاب ما را به دو جناح، محدود می سازد که هيچ کدام آن را حاضر نيستيم قبول کنيم. ما، رای نمی دهيم! چون می خواهيم برای يک دولت آزاد پتان، رای دهيم.» با درنظر داشت اين وضع که اکثريت قاطع پختون ها، طرفدار تاسيس يک دولت آزاد پتان بودند، خان موصوف گفت: «در تحت اين چنين شرايط، من متيقن استم که ما نمی توانيم خود را با اين ريفرندم، همنا سازيم... اما اين عدم اشتراک، چنين معنی ندارد که ما، آرام بنشينيم؛ مبارزه جديدی بالای ما، تحميل شده است. به هر حال، توقع دارم که «جناح» تا ساعت ۱۱ به حقانيت و عدالت تقاضا و موقف ما، اعتراف کند و از جدا کردن پتان ها از پتان ها، جلوگيري نمايد.»

خان عبدالغفار خان، بار ديگر به تاريخ ۲۸ جون ۱۹۴۷م، يک جلسه بزرگ

قومی را در «چار صده»، مخاطب قرار داده گفت: پتان ها می خواهند پتانستان به حیث یک کشور مستقل و تحت اداره پتان ها باشد: «هدف اصلی این است که پتان ها از تسلط بیگانه، آزاد گردند. به منظور تامین استقلال پختون ها، ما از کانگرس، حمایت کردیم و با دشمن مشترک، یک جا جنگیدیم. در آن وقت ما را ایجنت هندو ها می خواندند. اکنون که ما یک جا شدن با هندوستان را رد کردیم، ما را مجبور می سازند تا با موضوع ریفرنندم پاکستان در مقابل هندوستان بجنگیم».

به تاریخ ۳۰ جون ۱۹۴۷، جناح چنین گفت: «پُر واضح است که تنها اسامبله قانونگذار پاکستان (یعنی حزب مسلم لیگ. م) می تواند یک چوکات قانونی بسازد که ایالت سرحد در آن به حیث یک واحد خودمختار داخلی، گنجانیده شود و در چنین چوکاتی، مردم سرحد، حاکم خود شان خواهند بود؛ امور اجتماعی، کلتوری و معارف خود را خودشان تنظیم خواهند کرد و علاوه بر آن، اداره عمومی ایالت سرحد به حیث یک واحد حکومت فدرال پاکستان، مانند هر واحد یا ایالت دیگر، پاکستان به دست خود شان خواهد بود... و دولت پاکستان در آزادی سرحد شمال غربی، مداخله نخواهد کرد».

به تاریخ اول جولای ۱۹۴۷، گورنر ایالت سرحد، آقای (Sir Rob Lockhart) اعلام داشت که ریفرنندم با وجود مخالفت و عدم اشتراک یک حزب سیاسی، برگزار خواهد شد. تصمیم دولت بر تانیه، ضربه روحی (شوگ) و غیر متوقع برای پختون ها و هم برای افغانستان بود. افغانستان، توقع داشت ت این موضوع بایست بین حکومت افغانستان و بر تانیه، فیصله می شد، اما در جریان مذاکرات، ملتف گردید که در یک موقف باریک و حساس قرار دارد. افغانستان از یک طرف آرزو داشت تا مناسبات دوستانه خود با بر تانیه را حفظ کند و از جانب دیگر، مانع هر اقدامی می شد که انکشاف اوضاع را در هندوستان، مختل سازد؛ زیرا تمام مردمان و کشور های آسیا، طرفدار استقلال هندوستان بودند و افغانستان که همسایه هندوستان بود، بیشتر از همه، خواهان آزادی هندوستان بود.

یادداشت مترجم: این رساله، هنگامی در لندن چاپ شده که سردار محمد نعیم خان، وزیر مختار سفارت افغانستان در لندن بود و طبعاً هر سطر این رساله را خوانده است. در این پاراگراف، مکلفیت و مسوولیت افغانستان در قبال این تصمیم جابرانه و ضد بشری پاکستان با کلمات میان تهی و معاذیر غیر معقول سیاسی یعنی گریز از مکلفیت، افاده شده است.

ريفرنډم برخلاف ميل و اراده پختون ها، دایر گردید؛ در حالی که احزاب ملی قوی و تنظیم شده پختون ها که از ۵۰ درصد نفوس صوبه سرحد، نماینده گی می کردند، از قبیل حزب معروف «خدایی خدمتگار» که در نزد مردم به «Red Shirts» شهرت داشتند، حزب صوبه سرحد (N. W. F. P) و حزب «انجمن وطن بلوچستان» که هر کدام این ها حمایت و اعتماد مردم را داشتند، ريفرنډم مذکور را تحریم نموده و در آن شرکت نکرده و رای ندادند. يك اعلامیه رسمی مطبوعاتی در کابل در مجله افغانستان، شماره سوم سال ۱۹۴۷، قرار ذیل، نشر شده است:

«... با وجود تحریم ريفرنډم از طرف اکثریت عظیم افغان های صوبه سرحد، ريفرنډم جبری بالای مردم در بلوچستان افغانی و ایالت سرحد شمال- غربی افغانی، تحمیل و اجرا شد؛ هر دو ایالت به پاکستان داده شد، اما ادعای ما مانند سابق پا برجاست و افغانستان قبلاً اعلام داشته که نتایج ريفرنډم جبری و غیر عادلانه فوق الذکر را بر رسمیت نمی شناسد.»

یاد داشت مترجم: نظر به اهمیت تاریخی این اعلامیه، متن انگلیسی آن، ذیلاً و عیناً، اقتباس می شود:

“An official Press Communiqué issued in Kabul (see Afghanistan Magazine No.3/1947 declared:”... In spite of the boycott of a great majority of the Afghans, the forced referendum was enforced and carried out in Afghan Baluchistan and the N.W.F.P. Both were given to Pakistan. But our claim stands as it was, and Afghanistan has already announced that Afghanistan will not acknowledge the results of the above-mentioned obligatory and unjust referendum. @ (From page 117 of the Book entitled “Pakhtunistan—The Khyber Pass as the Focus of the New State of Pakhtunistan” Printed by the Royal Afghan Embassy, London-England, authored by late Abdul Rahman Pajhwak.

تا این زمان، دولت پاکستان، تاسیس شده بود. زعمای سیاسی پختونستان به شمول خان عبدالغفار خان، داکتر خان صاحب، پیر صاحب زکوری، شریف خان، عبدالصمد خان و حتی اعضای خانواده و اقارب آن ها در توقیف و زندان، قرار گرفتند و هر روز تعداد زیاد ملی گرایان پختون توسط حکومت پاکستان، توقیف می شدند. حکومت افغانستان در این وقت مجبور بود از طریق مراجعه به حکومت برتانیه و پاکستان، توجه آن ها را به اوضاع، معطوف

گرداند. نمایندهٔ خاص دولت افغانستان به این منظور در سال ۱۹۴۸ از کراچی دیدن نمود.

در اثنای مذاکرات بین داکتر نجیب الله، نمایندهٔ خاص دولت افغانستان و سیاستمداران دولت پاکستان در کراچی، آن‌ها حاضر شدند آزادی پختون‌ها را در داخل منطقهٔ آزاد بر رسمیت بشناسند. این وعده، توسط مکتوب مورخ اول جنوری ۱۹۴۸ و به امضای سر محمد ظفر الله خان، وزیر خارجه وقت پاکستان عنوانی داکتر نجیب الله خان، تأیید گردید؛ هکذا آقای فضل الرحمن، وزیر معارف پاکستان در اثنای باز دید از منطقهٔ سرحد شمال غربی، عین وعده را تأیید کرد.

دولت افغانستان موقف و سیاست خود را پیرامون سرحد شمال غربی به طور واضح به دولت پاکستان و همچنین به اعضای موسسه ملل متحد، توضیح نموده بود. آقای عبدالحسین عزیز، نماینده افغانستان در ملل متحد در بیانیه خود به اسمبله عمومی آن موسسه، چنین گفت: «ما نمی‌توانیم سرحد شمال-غربی را تا زمانی به حیث جزئی از خاک پاکستان بشناسیم که به مردم سرحد-شمال غربی، فرصتی عاری از هر نوع مداخله و نفوذ، تکرار می‌کنم فرصتی عاری از هر نوع مداخله و نفوذ، داده شود تا آن‌ها خودشان تصمیم بگیرند که می‌خواهند آزاد و مستقل باشند یا جزئی از خاک پاکستان باشند. افغانستان در برابر اقداماتی که قلب‌ها و خانه‌های این مردم را می‌رنجانند، بی تفاوت و بی‌غرض مانده نمی‌تواند.»

هنگامی که منازعه در بارهٔ کشمیر بین پاکستان و هندوستان، آغاز یافت، حکومت پاکستان، سیاست خود در مقابل پختون‌ها را تغییر داد و گفت: وعده محمد علی جناح مبتنی بر عدم مداخله در منطقهٔ پختون‌ها، اجرا خواهد شد. در نتیجهٔ این تغییر پالیسی حکومت پاکستان، قوای نظامی ای را که دولت برتانیه در وزیرستان و دیگر مناطق قبایلی، نگه داشته بود، فرا خواند. حکومت پاکستان به پختون‌ها گفت که به مجرد خاتمه جنگ کشمیر، استقلال پختونستان بر رسمیت شناخته خواهد شد. این وعده و بیانیه، نه تنها از جانب پختون‌ها، بلکه از جانب دولت افغانستان نیز به خوشی استقبال و لبیک گفته شد؛ زیرا افغانستان می‌خواست تا این مسئله به طور مسالمت آمیز، خاتمه یابد.

اگرچه در بین پختون‌ها، یک عدهٔ آن‌ها به معطل شدن اعلان استقلال دولت پختونستان تا ختم منازعهٔ کشمیر، عقیده نداشتند، اما دولت افغانستان تمام مساعی جمیل را از طریق مذاکره با زعمای پختونستان، به کار انداخت تا

آن ها را قانع سازد که منتظر یک راه حل مسالمت آمیز باشند. یک عده پختون ها در انتظار راه حل مسالمت آمیز و تحقق وعده پاکستان در جنگ های گوریلابی در کمشیر بر علیه هندوستان، سهم گرفتند، اما دولت پاکستان در ختم آن جنگ، به وعده خود، وفا نکرد و استقلال پختونستان را بر رسمیت نشناخت. تعجب آور این که حکومت پاکستان، نه تنها به وعده خود وفا نکرد، بل که ادعا کرد که منطقه سرحد شمال غربی، جزء خاک پاکستان می باشد و به این ترتیب، مخالفت واضح و دشمنی پختون ها را در مقابل خود، برانگیخت. گورنر جنرال پاکستان ضمن اعلامیه ای، منطقه و اراضی پختون ها را به حیث میراث برتانوی، جزء لایتجزای قلمرو پاکستان خواند و گفت: خط دیورند، سرحد پاکستان می باشد و پاکستان، وارث تمام حقوق و منافعی ست که تا سال ۱۹۴۷ در دسترس حکومت هند برتانوی، قرار داشت. این بیانیه، هیجان و قیام عمومی را در تمام اراضی منطقه صوبه سرحد، برانگیخت و منتج به اعزام قوای نظامی توسط حکومت پاکستان گردید تا قیام مردم را به زور، خاموش سازند. طیارات پاکستان، قریه های پختون ها را بمباردman کردند و زن ها، اطفال و مردان زیادی به قتل رسیدند. تفصیل این بمباردman ها از تاریخ ۱۷ مارچ ۱۹۵۰ تا ۱۲ اکتوبر ۱۹۵۰ از این قرار است:

به تاریخ ۱۷ مارچ ۱۹۵۰، قوای هوایی پاکستان به کمک آتشبار توپخانه قوی و ۸ تانک، مردم و قریه های میران شاه و میرالی را تحت حمله قرار دادند. در این عملیات، ۱۹ طیاره جنگی، اشتراک داشتند و در نتیجه آن، ۸ مرد بی دفاع شهید و ۳ نفر شدیداً مجروح شدند و خسارات شدیدی به عمارات و خانه های مردم در دره وراکی (URAKI) وارد شدند.

به تاریخ ۱۵ جون ۱۹۵۰، سه طیاره جنگی پاکستان، حواشی میران شاه را تحت بمباردman قرار داده، خسارات زیادی به قریه های آن جا وارد کردند. به تاریخ ۲۴ جولای ۱۹۵۰، طیارات پاکستانی، قریه های مته خان (MATHA KHAN) و پتک خان (PATHAK KHAN) و سره خور (SARA KHOR) را در منطقه احمدزی، بمباردman کردند که در اثر آن، قسمت زیاد قریه های مذکور، به کلی ویران گردید. هکذا به تاریخ ۲۴ جولای ۱۹۵۰، طیارات پاکستانی، قریه های احمدزی را در منطقه وانه، تحت بمباردman قرار داده در همان روز، یک طیاره، بار دوم مناطق مذکور را تحت فیر ماشیندار و بمباردman قرار داده، قسمت های زیاد آن قریه ها را نابود ساخت. به تاریخ ۲۶ جولای ۱۹۵۰، چند طیاره پاکستانی، قریه عبدالحی پتانی را در منطقه «سپین

کمر»، بمباردمان کردند که در نتیجه آن به چند قریه ضرر و آسیب رسید. به تاریخ ۱۵ اگست ۱۹۵۰، چهار طیاره پاکستانی، انواع بمب را در قریه های اطراف منطقه وانه، فرو ریختند و عمارات و خانه های مردم منطقه را ویران کردند. به تاریخ ۲۹ جولای ۱۹۵۰، یک طیاره پاکستانی، قریه های احمدزی را در قبیله وزیر، بمبارد نموده، یک نفرزن را شدیداً مجروح ساخت. به تاریخ ۷ اگست ۱۹۵۰، پنج طیاره پاکستانی، قریه تپوس خان (TAPUS KHAN) را در منطقه مسعود، شدیداً بمباردمان کردند که در نتیجه آن، دو مرد و شش طفل، شهید شدند. به تاریخ ۵ و ۷ اگست ۱۹۵۰، شانزده طیاره پاکستانی، قریه شالم غریب (SHALAM GHARIB) را در منطقه وانه، تحت بمباردمان قرار دادند که در نتیجه آن، همه عمارات و آبادی آن جا، تخریب گردیدند. به تاریخ ۱۲ سپتامبر، چهار طیاره پاکستانی، قریه های زالی خیل را در منطقه «دره خال داور»، بمبارد کردند که نصف آن قریه، تخریب گردید. در بین روز های ۶ تا ۹ سپتامبر، چهار طیاره پاکستانی، قریه های «نوری خیل»، «شمک خیل» و «عبدالعلی» که به قبیله بالول زی- مسعود می باشند، را روزمره تحت حمله قرار دادند که در نتیجه آن، هفت مرد و دو دختر شهید و چهار طبقه یک برج با هشت اتاق دو باغ و یک آسیاب و بیست هکتار زمین زراعتی، تخریب شدند. به تاریخ ۱۴ اکتوبر ۱۹۵۰، هشت طیاره پاکستانی، قریه های اطراف وانه را شدیداً بمباردمان کردند که در نتیجه آن، قریه های «پایه خیل» مربوط به قبیله «تاجی خیل»، اول خان (زالی خیل) و نظیم گل خان کاملاً تخریب شده، خسارات زیادی به مردم آن قریه ها، وارد گردید. به تاریخ ۲۲ اکتوبر ۱۹۵۰، دو طیاره پاکستانی، قریه مجاور بابری غندی (BABERI GHONDI) را برای مدت پنج ساعت، تحت بمباردمان قرار داده به مردم بی گناه آن منطقه، خسارات زیادی وارد ساختند. این بود محاسبه ای دقیق از تجاوز و ظلم و تعدی دولت پاکستان بالای پختون ها و ثبوتی از مبارزه مردم پختونستان برای استقلال و آزادی شان.

در جریان بمباردمان ها در منطقه سرحد، یک طیاره پاکستانی، خط سرحد را عبور کرده، داخل خاک افغانستان شد و یک بمب را در یک قریه افغانستان انداخت. دولت پاکستان، این حادثه را اشتباه خوانده، حاضر به تادیبه غرامات گردید، اما این حمله در سرتاسر افغانستان، یک تجاوز تلقی شد و هیجان برانگیخت و افغان ها از حکومت خود تقاضای معامله بالمثل کردند. دولت افغانستان، به مشکل توانست تا مظاهرات شدید ملت های افغان و پختون راکه

در اثر تجاوز پاکستان، تقاضای اقدامات نظامی می کردند را آرام سازد و به مردم خود و پختون ها قناعت بدهد که هنوز هم امیدی وجود دارد تا این قضیه از طریق مذاکرات سیاسی به یک راه حل مسالمت آمیز، بیانجامد.

متأسفانه حکومت پاکستان، روحیه دوستانه حکومت افغانستان را که می-خواست این معضله به طور مسالمت آمیز، حل گردد را نادیده گرفت. بمباردمان ها در مناطق صوبه سرحد و خاک پختونستان، ادامه یافتند؛ علاوه بر دولت پاکستان، فشار اقتصادی را بالای افغانستان، تحمیل کرد؛ زیرا راه ترانزیت عبور اموال و ضروریات برای افغانستان را که از اروپا و امریکا و از طریق پاکستان، عبور می کرد، مسدود ساخت؛ حتی توريد تیل باب و پترول را برای ضرورت روزمره تانک های افغانستان، ممنوع قرار داد.

دوام سیاست تجاوز کارانه پاکستان بالای مردم و خاک پختونستان و آغاز محاصره اقتصادی افغانستان توسط پاکستان، اضطراب و بدبینی بین افغانستان و پاکستان را تزیید نمود. اعلیحضرت پادشاه افغانستان در نطق افتتاحیه شان در پارلمان افغانستان گفتند: «روابط افغانستان با کشور های متحابه خصوصاً کشور های همسایه و ممالک اسلامی و سهم گیری افغانستان در معضلات و تفاهم بین المللی، به خوبی در حال انکشاف می باشند، اما بعضی از مامورین دولت پاکستان، نیت خیرخواهانه ما را غلط فهمیده و موانع زیادی در راه مناسبات ما با کشور همسایه ما، پاکستان ایجاد کرده اند؛ در حالی که ما، طرفدار مناسبات حسنه می باشیم. عمل تجاوز کارانه طیاره پاکستانی که خاک افغانستان را مورد بمباردمان قرار داد، منجر به اضطراب شده و حکومت افغانستان را مجبور به اتخاذ اقدامات جدی کرده است. اگرچه افغانستان، خود را مکلف به حفظ مناسبات دوستانه با پاکستان می داند و تمنیات خود را برای همکاری با پاکستان، ابراز نموده است، اما باید به آمال و آرزو های آزادی-خواهی و پروتست های مکرر افغان های ماورای دیورند نیز توجه شود، و با داشتن عقیده به اساسات عدالت و حقوق این مردم برای استقلال شان، افغانستان، خود را در مقابل آرزو های آزادی خواهی آن ها، مسؤول می داند. حکومت افغانستان، صبورانه و با حوصله، انتظار می کشد تا به امید آن که این مسایل از طریق مسالمت آمیز، حل و فصل گردند، اما تاکنون کدام جواب قناعت بخش از جانب پاکستان، حاصل نکرده است.»

ولسی جرگه افغانستان به ارتباط سیاست دولت افغانستان در موضوع پختونستان، تصویب و فیصله ذیل را اعلام کرد: «ملت افغان، عمیقاً متوجه

خطرات و موانعی ست که دولت پاکستان در برابر امور سیاسی و تجارتی افغانستان خلق نموده؛ هکذا متوجه اقدامات پاکستان است که استقلال ولایات پختون های سرحد را از چترال تا بلوچستان، پامال نموده است.» پارلمان افغانستان، هکذا اعلام نمود که «نه خط تصویری دیورند و نه کدام خط دیگری را بر رسمیت می شناسد.» پارلمان، تصمیم و اراده خود برای همکاری کامل با حکومت افغانستان را جهت رفع مشکلات سیاسی و تجارتی و تحصیل استقلال تمام برادران افغانی، اعلام نمود. در این زمان، مردم پختونستان، نماینده گان خود را برای اولین پارلمان ایالتی پختون ها، انتخاب کرده بودند که یک شعبه آن در تیرا و در تحت زعامت قبیلهء افریدی و شعبه دیگر آن در گرویک (GROEK) وزیرستان قرار داشت و اسامبله عمومی سرتاسری قبایل پختون، اعتماد و وفاداری خود را به این پارلمان، ابراز نموده بودند. بیرق پختونستان مستقل، برافراشته شد و اعلامیه ذیل از جانب اسامبله ملی پختونستان، عنوانی تمام مردم پختونستان، به جهان اسلام، به ملت افغانستان، به پختون های مقیم خارج و به موسسه ملل متحد، صادر گردید. اعلامیه مذکور از رادیو کابل همراه با راپور حکومت افغانستان، نشر شد؛ متن کامل اعلامیه مذکور:

«ما (شعبه تیرا) اسامبله ملی پختونستان، با ایجاد اولین هسته یک حکومت اسلامی مستقل و دیموکراتیک در ورای جبال سربلند تیرا، بدین وسیله اظهار می کنیم که با کمک و استعانت خداوند متعال و حمایت قوم شجاع و آزادی-خوا پختون، این نهال جوان، به زودی به یک درخت گشن و پُر بار، مبدل گردد که نه تنها مفید و سودمند برای پختونستان (از چترال تا بلوچستان و از خیبر و بولان تا سواحل دریای سند) باشد، بل که همچنین مکلفیت های خود در برابر هدف انکشاف، ترقی و صلح جهانی را ایفاء نماید.»

«به منظور تامین این هدف مقدس (آزادی)، از مردم پختونستان، قرار ذیل، توقع می رود:

از زعمای دانشمند و روحانی، تقاضا می شود: به اساس متن قرآن مجید و احادیث پیغمبر اسلام (صلعم) و به اساس تعلیمات تمام ادیان جهان، آزادی و استقلال، حق لایتجزای همه مردمان جهان، بدون از تبعیض رنگ و نژاد می باشد. برای تامین هدف مقدس استقلال، از زعمای واقعی روحانی، تقاضا می شود تا اساسات اتحاد و آزادی را به مردم، تعلیم دهند و توده های مردم پختونستان را در مقابل پرو پاگند هایی که توسط زعمای خود ساخته مذهبی، صورت می گیرند، هشدار و اخطار دهند؛ زیرا آن ها برای مقاصد شوم و مادی

خود، متن قرآن مجید را به منظور غلام ساختن مردم آزادی خواه پختونستان، تحریف نموده اند. به این فروخته شده گان باید اخطار دهند که مردم پختونستان برای حصول آزادی خود، ایثار و عزم تغییر ناپذیر داشته و بر زعمای روحانی و سیاسی خود، عقیده راسخ دارند که در پرتو رهبری و رهنمایی آن ها، مردم موفق خواهند شد تا این عوامل سیاهکار را که در برابر هدف مقدس استقلال آن ها، موانع ایجاد می کنند را مغلوب خواهند ساخت.»

از خان زاده ها و موسپیدان پختون، تقاضا می شود: «توده های مردم پختونستان در تحت رهبری پرتوان اجداد شما و زعامت خیرخواهانه خود شما، پیشروی های تجاوزکارانه قدرت امپریالستی را موفقانه مغلوب ساخته و از خان محبوب و مقدس خود در مقابل حرص و تجاوز خارجی، شجاعانه دفاع کرده است. تلاش ها و مساعی شریفانه شما که در مدت اضافه از یک صد سال از پیشروی انگلیس، جلوگیری نموده اید، شاهد قربانی عظیم و زعامت بی نظیر و پرتوان شما می باشد. تلاش ها و محنت های شما، خاتمه نیافته است. عناصر شیطان صف و منفعت جو، زیر عنوان مذهب و وعده های دروغین می خواهند آزادی همیشه گی شمارا لگدمال سازند و شما را به غلامی، بدبختی و تحت بهره برداری، قرار دهند.

در برابر این نوع توطئه های شیطانی، وظیفه و مکلفیت شماست تا یک بار دیگر برای مبارزه، آماده شوید و مردم خود را از چنگال عناصر شیطانی امپریالیسم و تسلط گران، نجات دهید! توده های مردم، با شمایند و بی صبرانه در انتظار رهبری شما می باشند. مسوولیت های شما بسیار بیشتر از پیش تر است. اگر اکنون در قبال تطبیق مسوولیت ها به مردم تان، ناکام بمانید، آمال مقدس پختون ها را برای نسل های آینده، ناکام می سازید، و فرزندان آینده تان را مجبور می کنید تا یوغ تسلط و غلامی خارجی را با شانه بردارند.»

از ثروتمندان، تقاضا می شود: «پختونستان، تولد شده است. شما در برابر کشورتان، مکلفیت مشخص دارید؛ زیرا وطن تان به کمک مالی و مادی، ضرورت دارد. شرافت شما مقتضی آن است تا مکلفیت خود در برابر مام وطن را ایفاء نمائید؛ خصوصاً که می بینید وطن محبوب شما توسط یک دشمن حيله گر، خفه می شود. شما، وقتی ثروتمند می شوید که رفاهیت و آزادی، نصیب مردم شما شوند؛ بنابراین، اکنون در برابر مردم و وطن خود، وظیفه و مکلفیت اخلاقی و دینی دارید تا از هر نوع قربانی مادی، دریغ نکنید.»

از جوانان، تقاضا می شود: «شما جوانان، همیشه برای حفظ شرافت خاک و

وطن، به خاطر حرمت به شهرت، عزت و استقلال تان، شجاعانه جنگیده اید. شما، همیشه برای به دست آوردن آن چه از خود شماست با دشمنان شیطان صفت، جنگیده اید؛ تا وطن مقبول و کوهسار تان را از چنگال آن ها، بیرون سازید. این کوه های سر به فلک کشیده و دره های سرسبز و قشنگ آن که مظهر ایثار و قربانی های فراموش ناشدنی شما در گذشته اند، اکنون یک بار دیگر در انتظار جسارت قهرمانانه و ایثار فراوان شماست. مادر ها و خواهر های شما در انتظار شجاعت و ایثار شمایند تا خوشی و مسرت آن ها از بابت استقلال و آزادی شان در آینده، تضمین شده باشد. بنابر آن، پیش یابید و با اتحاد در عقب نماینده گان ملی خود، ایستاده شوید. با عناصر شیطانی و شرارت بار امپریالیسم خارجی، مبارزه کنید تا وطن قشنگ و مردم آزادی خواه شما برای آخرین بار بتوانند خود را از چنگال حکومت خارجی و تسلط بیگانه، نجات دهند.»

از افغانستان، تقاضا می شود: «ما نماینده گان مردم پختونستان، بدین وسیله امتنان قلبی خود به مردم و حکومت ملی ملت برادر خود افغانستان را که در این فرصت نهایت خطیر و محنت آور، با دل فراخ برای ما، کمک اخلاقی، ارائه کرده اند را تقدیم می نمایم. بدون هر گونه شک و شبهه، کمک ما در گذشته به افغانستان در ساعتی که به آن کمک، احتیاج داشت در قلب هر افغان آزادی خواه، جایگاه خاصی برای ما، باز کرده است. قربانی ما، چه انسانی و چه مادی، برای مبارزه با دشمن مشترک ما، یقیناً به هدر نرفته است. دفاع ما از مطالبات مشروع ملت برادر ما افغانستان، بدون شک، همدردی و دلسوزی تمام نفوس آن کشور را کمایی کرده است. اکنون روز آن همدردی، فرا رسیده است. اکنون که ما به کمک ضرورت داریم، به جانب برادران افغان خود رو می گردانیم؛ زیرا آن ها بیشتر از تمام مردم جهان، ایدیال ما را خوب تر درک می توانند. در این زمان، هیچ قربانی ای بی هوده نخواهد بود، و ما مطمئن هستیم که هیچ نوع قربانی از ما، دریغ نخواهد شد. مبارزه ما برای استقلال ماست و این ایدیال در عمق قلب برادران افغان ما، جا دارد؛ بنابر آن از برادران افغان، استدعا می کنیم تا در این مبارزه بزرگ برای حصول آزادی و عدالت، شانه به شانه با ما بایستند.»

از پختون های مقیم خارج، تقاضا می شود: «ما اعضای اسامبله ملی پختونستان از پختون های مقیم در کشور های آسیا، امریکا، اروپا و استرالیا بدین وسیله اظهار امتنان و تشکر می نمایم. ما می دانیم که آواز و صدای ما، نه

تنها در هر گوشه جهان، به شما رسیده اند، بل که انعکاس آن از قلب های شما دو باره به ما رسیده است. ما از کمک های مادی و معنوی شما ممنون و متشکریم. ما از صداقت و پایداری دایمی شما به اصل آزادی در هر جایی که باشد، اطمینان کامل داریم. صدای تان را بر ضد عناصر غاصب و ظالم، همیشه بلند کنید و کمک های مادی و معنوی تان را برای هدفی که ارزش قربانی شما را دارد، دوام دهید.»

از همه کشورهای مسلمان جهان، تقاضا می شود: «تاریخ، شاهد راست گوشت که قوم پختون در توسعه نور اسلام در یک ساحه بسیار وسیع، سهم قهرمانانه و افتخار جاودانی، حاصل نموده است. سهم ما در راه اسلام تا زمانی فراموش ناشدنی باقی می ماند که دین مقدس ما گوشه های تاریک جهان را با نور حقیقت و عدالت، روشن سازد. مردم ما به دفاع از سایر ممالک اسلامی، هرگاه استقلال شان در مخاطره، قرار گرفته، رضاکارانه جنگیده اند. ما همیشه در پهلوی برادران مسلمان خود به دفاع از اسلام و آزادی جنگیده ایم. امکانات همه این قربانی های جاودان در تحت لوای اسلام و آزادی و استقلال، میسر شده اند و یگانه آرزوی ما، خوشی و سعادت برادران مسلمان ما و تمام کشور های اسلامی می باشد. ما به اخوت اسلامی، عقیده خلل ناپذیر داریم و اطمینان کامل داریم که برادران مسلمان ما در سرتاسر جهان با هدف و آرمان ما که آزادی می باشد، علاقه مندی و همنوایی نشان دهند و در رسیدن به هدف مقدس ما، دست یاری و کمک، دراز کنند. به این ترتیب، آرزوی ما برای زنده گی در بین فامیل کشور های اسلامی بر اساس مساوات و عدالت اسلامی، بر آورده خواهد شد و در سهم گیری ما برای اعتلای اسلام و آزادی، سهولت رخ خواهد داد.»

از موسسه ملل متحد، تقاضا می شود: «سهم گیری ما در فرهنگ و مدنیت جهانی، بزرگ تر از آن بوده که فهرست آن، ارائه شود. تاریخ، شاهد مبارزات پیهم ما برای صلح، عدالت و ترقی می باشد. ما استقلال خود را می خواهیم و برای حصول آن حاضریم جان بدهیم؛ بنابراین، تقاضای فوری ما از موسسه ملل متحد و از تمام مردمان صلح خواه جهان، این است که توجه نمایند تا هیچ قدرتی سعی نکند مردم آزادی خواه ما را غلام خود بسازد.

ما از سازمان ملل متحد و سایر کشور های صلح خواه جهان، تقاضا می - کنیم تا در راه حصول استقلال ما که حق مسلم همه مردمان جهان است، از هر نوع کمک، دریغ نکنند. ما به اساس تاریخ خود، بر اساس آمال و آرزو

های مردم خود و هم بر اساس منشور ملل متحد، خود را مستحق استقلال می-دانیم. ما به مردمان صلح خواه جهان و سازمان ملل متحد، اطمینان می دهیم که به حیث یک کشور مستقل، حاضریم در صلح و رفاه جهان، سهم مثبت بگیریم؛ ورنه، ملت پختون منحصیث یک ملت ناراض باید تمام قوا و انرژی خود را در راه حصول آرزوی بر حق و استقلال خود، صرف کند. این نکته را نیز باید به خاطر سپرد که مصیبت و بدبختی یک ملت سایر ملل جهان را متأثر خواهد ساخت، و هر نوع نا آرامی در این نقطه دنیا، عواقب و خیمی برای سراسر جهان، خواهد داشت؛ بنابراین اگر حق ما برای آزادی و عدالت، تأیید نشود، صلح و رفاه، در سراسر جهان، متأثر خواهند شد.»

بنی آدم، اعضای یک دیگر اند
 کز آفرینش ز یک جوهر اند
 جو عضوی به درد آورد روزگار
 دگر عضو ها را نماند قرار

بخش یازدهم

حق خود ارادیت

پختون ها پیرامون ادعای شان برای استقلال و تاسیس دولت پختونستان به حیث یک دولت مستقل و خودمختار همیشه سعی کرده اند که هدف و مرام خود را تا زمانی که مساعی آن ها با قوت و زور مواجه نشده باشد از طریق وسایل بسیار مسالمت آمیز تعقیب کنند.

افغانستان که داعیه آزادی خواهی را در هر جایی که بلند شده همیشه حمایت کرده است در آوان اضطراب بین پاکستان و افغانستان روی موضوع پختونستان، همیشه سعی نموده راه ها و طریقه های مسالمت آمیز را برای حل این معطله، جستجو نماید.

مردم پختونستان از مرحله اول، واضح و روشن ساخته بودند که جستجوی راه حل این معضله از طریق مسالمت آمیز، یگانه وسیله ای ست که امنیت این منطقه جهان را تامین کرده می تواند، اما اگر جوانب ذیدخل با روحیه دوستانه با این موضوع، برخورد نکنند، شاید منتج به عواقب و خیم گردد.

در اولین اعلامیه استقلال که توسط پختونستان صادر گردید، پختون ها به سازمان ملل متحد اتکاء نموده عقیدت و احترام خود را به این موسسه بین-المللی و به اساسات منشور ملل متحد، ابراز داشتند. پختون ها در آن اعلامیه از سازمان ملل متحد و همه ملل صلح خواه جهان تقاضا نمودند تا در راه حصول حق مشروع آن ها به آزادی و استقلال از هر نوع کمک، دریغ نمایند (به اساس بخش دهم منشور ملل متحد).

بعد از صدور آن اعلامیه، میدیا و مطبوعات جهان با زعمای پختونستان مصاحبه ها انجام داده و آن ها همیشه اعتماد خود به سازمان ملل متحد را تأیید و احترام خود به اساسات منشور ملل متحد را تکرار نموده اند.

رئیس شورای پختونستان مرکزی، حاجی میرزا علی خان در یک کنفرانس مطبوعاتی به جواب این سوال که آیا پختونستان قضیه و تقاضای خود را به سازمان ملل متحد تقدیم می کند یا خیر، بیان داشت: «او، سازمان ملل متحد را آخرین مرجعی می داند که همه ملل صلح دوست جهان وقتی با تجاوز مواجه شوند به آن عارض می شوند.» وی علاوه کرد که او، مصروف تهیه مسوده

عریضه ای به ملل متحد است تا توجه آن موسسه را به اوضاع وخیمی جلب کند که پختونستان با آن ها مواجه شده است. میرزا علی خان افزود: «البته ما، توجه سازمان ملل متحد را وقتی به قضیه پختون ها، جلب می کنیم که از حکومت پاکستان کاملاً ناامید شویم و متیقن گردیم پاکستان احساس می کند که سیاست تجاوز کارانه اش به هیچ چیزی جز تخریب صلح در آسیای مرکزی، منجر نمی گردد.» از آن جایی که این سازمان، خود را مکلف می داند تا کشور های عضو ملل متحد مقررات و اساسات منشور ملل متحد را برای قیام صلح و امنیت بین المللی رعایت نمایند، مردم پختونستان نیز عین توقع را از اساسات ملل متحد دارند. پختون ها در اولین اعلامیه خود اظهار امیدواری کردند ولو که پختونستان تا هنوز عضو سازمان ملل متحد نشده است، سازمان ملل در حل قضیه پختونستان با پاکستان، علاقه مندی خود را تبارز دهد.

داعیه پختون ها با اساسات مندرج در چارتر اتلانتیک (Atlantic Charter) که در قوانین ملل متحد ادامه یافته، مطابقت دارد؛ مثلاً:

«(۱) آرزو برای بر رسمیت شناختن هر نوع تغییرات اراضی تنها مطابق به تمنیات آزاد مردم ذی علاقه.»

(۲) احترام به حق مردم برای انتخاب حکومتی که در تحت اثر آن زنده گی می کنند و دارا بودن حقوق برای تاسیس حکومت خود مختار خود شان برای کسانی که به زور و خشونت از چنین امکاناتی، محروم شده اند.»

«(۳) حق خود ارادیت مردمان و ملل باید من حیث یک حق اساسی، محترم شناخته شود.»

قراردادی که به تاریخ ۲۶ جون ۱۹۴۵ در سانفرانسسکو، منعقد گردید، سازمان بین المللی ملل متحد را تا سیس کرد و افغانستان با اتفاق آراء به عضویت آن، قبول گردید؛ زیرا قبلاً به حیث عضو وفادار جامعه ملل (League of Nations) و تا زمان لغو آن، باقی مانده بود. هنگامی که افغانستان تقاضای عضویت خود به سازمان ملل متحد را تقدیم نمود، اعضای این سازمان با اتفاق آراء، عضویت آن را تأیید کردند که افغانستان در دوران جنگ های عمومی اول و دوم، بی طرفی مثبت خود را حفظ کرده و با ملل دیموکراتیک جهان، علایق حسنه داشته است.

افغانستان و پاکستان، هر دو متعهد شدند تا مکلفیت های خود ها را در برابر منشور سازمان ملل متحد، ایفاء نمایند؛ بنابر آن، مطالعه قوانین سازمان ملل متحد

پیرامون کشیده گی و اضطراب بین افغانستان و پاکستان، نهایت ضروری می- باشد.

ماده دوم منشور ملل مقرر می کند که تمام اعضای این سازمان، مناقشات خود را از طرق مسالمت آمیز، به نحوی حل و فصل کنند که صلح و امنیت بین المللی و عدالت، مورد تخطی قرار نگیرد؛ بنابراین، مناقشه بین پختونستان و پاکستان در حالی که افغانستان از داعیه پختون ها، حمایت می کند، این موضوع باید مورد علاقه مندی زیاد اعضای سازمان ملل متحد قرار گیرد. رعایت مندرجات منشور ملل و قوانین ملل متحد که در پاراگراف ۶ ماده دوم منشور، مطرح شده، تلقیاتی را که توسط اعضای سازمان پذیرفته شده، این که منشور ملل نباید تنها به حیث قانون ملل متحد، بل که همچنین باید به حیث قانون تمام جامعه بین المللی، شناخته شود، تأیید می کند.

داعیه مردم پختونستان در نقطه ای مبتنی ست بر پرنسپ حفظ حق خود- ارادیت و این حق اساس و تهداب قانونی، اخلاقی و سیاسی یک همه پرسی آزاد را تشکیل می دهد. این همه پرسی به معنی کنونی آن، بار اول در سال ۱۸۹۱ م در مورد «Avignon»، تطبیق گردید و از آن به بعد تصمیم مردم یک سرزمین در باره آینده کشور و حکومت شان تا امروز در بسا نقاط جهان، محترم شمرده شده است. این حق در مورد قرار داد صلح ۱۹۱۹ م به حیث یک مفهوم اصلی سیاسی، شناخته شد. این حق در سال ۱۹۴۱ در منشور اتلانتیک، تأیید شد و به طور عمومی در سال ۱۹۴۲ توسط «ملل متفق» نیز قبول گردید.

ماده اول منشور سازمان ملل متحد در پاراگراف دوم پیرامون حفظ حق خود ارادیت به حیث یکی از مقاصد اصلی ملل متحد چنین توضیح می دهد: «انکشاف مناسبات دوستانه بین ملل بر اساس احترام به پرنسپ مساوات، حقوق و خود ارادیت مردمان جهان و اتخاذ اقدامات لازم برای تقویت صلح جهانی و جلب همکاری بین المللی برای حل پروبلم های بین المللی؛ چه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی یا بشری، به منظور تامین حقوق بشر و آزادی های اصلی و اساسی برای همه؛ بدون تشخیص نژاد، جنس (ذکور و اناث)، زبان و دین و تاسیس یک مرکزیت برای هم آهنگ ساختن تمنیات ملل جهان برای تامین این اهداف مشترک.»

ماده ۵۵ منشور ملل مقرر می کند که سازمان ملل متحد در نظر دارد شرایطی برای استحکام مناسبات و رفاهیت ایجاد نماید که برای استقرار صلح و

مناسبات دوستانه بین ملل جهان، ضروری پنداشته می شود و هم به منظور احترام به «پرنسپ مساوات، حقوق و خود ارادیت مردمان جهان» لازم می-باشد، و بر اساس ماده ۵۶ منشور ملل، همه کشور های عضو، تعهد نمودند تا اقدامات مشترک و جداگانه برای تامین مقاصد مندرج در ماده ۵۵ منشور، اتخاذ نمایند.

پاراگراف (A) ماده ۷۳ منشور ملل، احترام به فرهنگ مردمان جهان و دست آورد های سیاسی آن ها را سفارش می کند؛ در حالی که پاراگراف (B) همان ماده، مقرر می کند که به «تمنیات سیاسی مردمان جهان، توجه لازم، مبذول گردد و در انکشاف مترقی موسسات آزاد سیاسی آن ها به آن ها کمک شود.»

موضوع حق مردمان و ملل برای خود ارادیت در اسامبله عمومی ملل متحد منعقد «Lake Success» در سال ۱۹۵۰ مطرح گردید. اعضای ملل متحد به خاطر شمول این حق، محض به حیث یک پرنسپ در منشور ملل، راضی نبودند و آن ها می خواستند این حق به حیث یک ماده بر رسمیت شناخته شود و هم در قرار داد بین المللی حقوق بشر، گنجانیده شود. نماینده گی افغانستان، توجه نماینده گان ملل متحد را به این موضوع و در ساحت حقوق بشر، جلب نمود.

اسامبله عمومی از شورای اقتصادی و اجتماعی تقاضا نمود تا از کمیسیون حقوق بشر تقاضا شود راه ها و طرقی را تحت مطالعه قرار دهد که به موجب آن ها، حقوق مردم و ملل جهان برای خود ارادیت، تامین گردد و سفارشات را به این منظور برای بحث به ششمین اسامبله عمومی تهیه و ترتیب نماید (پیشنهاد مشترک افغانستان و عربستان سعودی). این پیشنهاد با ۳۱ رای موافق، ۱۶ رای مخالف و ۵ رای مستنکف، تصویب گردید؛ بنابراین، اسامبله عمومی سال ۱۹۵۰ موافقت کرد که:

(الف) حق مردمان و ملل جهان را برای خود ارادیت بر رسمیت می شناسد و (ب) اراده نمود تا این حق، تامین گردد.

در ششمین اسامبله عمومی منعقد پاریس در سال ۱۹۵۱ در اثنای بحث بالای قرارداد بین المللی حقوق بشر، نماینده افغانستان، موضوع خود ارادیت را چنین یاد آوری نمود: «چنان چه همه اعضای این سازمان خبردارند، یک قرارداد بین المللی پیرامون حقوق بشر در شرف تکمیل می باشد. شامل ساختن یک ماده پیرامون حق خود ارادیت در آن قرار داد، یگانه راهی ست برای

تضمین این حق اصلی و اساسی و هم برای تطبیق و موثریت تصمیم اسامبلهء عمومی».

در اثنای بحث عمومی بالای حقوق بشر، پیشنهاد مذکور با اکثریت قاطع سخنگویان و نماینده گان در کمیتهء اجتماعی-فرهنگی و بشری اسامبلهء عمومی به تصویب رسید؛ آن گاه نمایندهء افغانستان، مسودهء تصویبی (Draft resolution) را که باید به حیث یک مادهء مستقل پیرامون حق مردمان و ملل برای خود ارادیت در قرارداد بین المللی حقوق بشر، شامل گردد، به کمیته تقدیم کرد. دوازده کشور دیگر به حمایت از افغانستان در تقدیم این مسوده-تصویب، سهم گرفتند. کگومیتة مذکور، چندین جلسهء خود را برای بحث بالای این موضوع مهم، تخصیص داده بود و نماینده گان کشور های مختلف روی اهمیت این موضوع به تکرار صحبت کردند.

در ختم اسامبلهء عمومی، این تصمیم گرفته شد که در عوض یک قرارداد، باید دو قرارداد در بارهء حقوق بشر، به وجود آیند و از نمایندهء افغانستان پرسیده شد که آیا به نظر او، سایر حامیان این مسوده-تصویب (draft resolution) مادهء مربوط به خود ارادیت، تنها در قرارداد حقوق مدنی و سیاسی، شامل گردد یا در قرار داد حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی؟ حامیان تصویب مذکور با اتفاق آراء قبول کردند که مادهء حق خود ارادیت در هر دو قرارداد شامل گردد. این تصویب توسط اسامبلهء عمومی ملل متحد تأیید و منظور گردید و از کمیسیون حقوق بشر، تقاضا شد تا به تسوید یک ماده برای شمول در قرار داد بین المللی حقوق بشر، توجه لازم، مبذول دارد. به پیروی از هدایت اسامبلهء عمومی کمیسیون حقوق بشر در هشتمین جلسهء خود (از ۱۴ اپریل تا ۱۳ جون ۱۹۵۲) ماده ای را پیرامون حق مردمان و ملل جهان برای خود ارادیت در هر دو قرار داد مذکور تصویب نمود. (نگاه: اعلامیهء مطبوعاتی نمبر S.O.C-۱۴۷۸، مورخ ۱۳ جون ۱۹۵۲- تلخیص مصوبات هشتمین کمیسیون حقوق بشر)

متن مادهء فوق الذکر، شامل سه پاراگراف می باشد:

۱- همهء مردمان و همه ملل جهان دارای خود ارادیت می باشند؛ یعنی این حق که موقف های سیاسی-اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه و خود شان تعیین می کنند.

۲- همهء دولت های جهان، به شمول آن هایی که مسوولیت ادارهء اراضی-ای را دارند که حکومت خودمختار ندارد و مناطق تحت قیمومیت و آن دولت

هایی که به نحوی از انحا و به هر شکل و دلیلی حق خود ارادیت مردم دیگری را تمثیل می کنند، تطبیق حق خود ارادیت را در تمام ساحه تحت کنترل خود، متعهد می باشند و تطبیق حق خود ارادیت را در سایر دول به پیروی از مقررات منشور ملل متحد، محترم می شمارند.

۳- حق مردمان برای خود ارادیت، شامل حاکمیت دایمی آن ها بالای ثروت، غنا و منابع طبیعی شان می باشد. مردم به اساس هر نوع حقوقی که توسط دولت های دیگر، ادعا شود، به هیچ طریقی از وسایل امرار معیشت شان، محروم شده نمی توانند.

دو پاراگراف اول با اکثریت ۱۳ رای موافق و چهار رای مخالف، تصویب گردید و استرالیا، بلجیم، فرانسه، برتانیه، سویدن، رای مستنکف دادند.

پاراگراف سوم که توسط دولت چیلی پیشنهاد شده بود با ۱۰ رای موافق و ۶ رای مخالف (استرالیا، بلجیم، فرانسه، سویدن، برتانیه و اضلاع متحده امریکا) تصویب گردید و دو رای مستنکف از دولت های چین و یونان بودند.

به این ترتیب، کمیسیون حقوق بشرف دو تصمیم و دو تصویب را پیرامون احترام بین المللی به حق خود ارادیت منظور و تأیید کرد. یکی از این دو تصویب از اسامبله عمومی ملل متحد تقاضا می کند که:

(۱) دولت های عضو ملل متحد، پرنسپ های خود ارادیت مردمان و ملل جهان را باید رعایت نمایند.

(۲) اعضای ملل متحد به تقاضای حکومت خودمختار توسط مردمی که تحت اداره دولت خودمختار، قراردارند، و آن اراضی و نقاط تحت قیمومیت که تحت اداره حکومت غیر، قرار دارند، بعد از آن که آرای عامه مردم برای آزادی توسط رای گیری و به وسیله ملل متحد، معلوم گردد باید خود ارادیت شان را لیک بگویند.

داعیه پشتونستان به طور قطعی ارتباط می گیرد به حقوق مردمان و مللی که به سویه بین المللی بر رسمیت شناخته شده و این داعیه به هیچ وجه رد و تکذیب شده نمی تواند؛ خصوصاً در شعاع منشور ملل متحد و آن تصامیم اش که مبتنی برمقاوله و اسناد بین المللی جهان دیمو کراتیک می باشند و به ارتباط همین اسناد، مکلفیت های دولت پاکستان به حیث یک دولت عضو ملل متحد، واضح و مبرهن است؛ گرچه از آن، غافل بوده است.

بسیار جالب است یادآوری شود که نماینده دولت پاکستان در سازمان ملل متحد، پرنسپ ها و حقوق خود ارادیت را تأیید و حمایت نمود و در بیانیه

خود گفت: اولتر از همه «مردم باید اختیار دارخانه خود باشند»، در حالی که از حق خود ارادیت پختون‌ها، هنگامی که داعیه آن‌ها در برابر حکومت پاکستان، قرار می‌گیرد، انکار می‌ورزند.

به هر حال، سیاست دولت پاکستان، نزد کسانی بسیار تعجب‌آور است که با اسلوب و پروپاگند دولت پاکستان آشنا می‌باشند؛ زیرا پاکستان ظاهراً به همه پرنسپ‌هایی که به سویه بین‌المللی، مدار اعتبار می‌باشند، احترام قایل می‌شود، اما وقتی که نوبت احترام و تطبیق آن‌ها می‌رسد، چشم پوشی می‌کند. پاکستان در مورد کشمیر، ادعا می‌کند که به پرنسپ رای‌گیری (ریفرنندم) در مناطقی که تحت مناقشه دو دولت (هند و پاکستان) قرار دارد، احترام قایل بوده و می‌گویند که از اراده آزاد مردم که باید در چنین مواردی پذیرفته شود، حمایت می‌کند؛ اما در مورد پختونستان از عین پرنسپی که باید منجر به رای‌گیری شود، امتناع می‌ورزد.

بخش دوازدهم

استنتاج

نکته نهایت مهمی که باید تاکید شود این است که اضطراب و کشیده گی سیاسی بین افغانستان و پاکستان بالای قضیه پختون ها از تاریخ خروج برتانیه از هندوستان و تجزیه نیم قاره هندوستان به دولت هندوی هندوستان و دولت مسلمان پاکستان به طور مداوم تزیید یافته است. سیاستی که منجر به تجزیه هندوستان گردید، با وضاحت، توانایی حل مشکلاتی را نداشت که در این منطقه دنیا وجود داشتند؛ بل سیاست مذکور سبب ظهور پروبلم های جدی تر دیگری گردید که قضیه پختون ها، مهمترین آن ها می باشد، و اگر این قضیه از طرق مسالمت آمیز، حل نگردد، صلح منطقه آسیای مرکزی را با خطر مواجه خواهد ساخت.

این کشیده گی که کاملاً مولود اوضاع و حالات طبیعی موجود در منطقه تحت مناقشه می باشد، تنها از طریق مراجعه به تاریخ گذشته آن تشریح می - شود، و این رویداد تاریخی در بخش های گذشته به تفصیل گزارش یافته است.

تاریخ، ثابت می سازد که قرارداد دیورند، تحت فشار، امضاء شده بود، و از زمان تحمیل خط دیورند بالای افغانستان تا امروز، این موضوع همیشه بین افغانستان و دولت برتانیه، تحت مناقشه بوده است.

بر اساس این قرارداد باید تاکید شود که در ماده (۱۱) آن و هم در جا های دیگر آن، مثلاً در یک ضمیمه خاص (ضمیمه نمبر ۴) به ارتباط قبایل سرحد از موجودیت رشته های وصل عمیق و ناگسستی بین آن ها و دولت افغانستان به طور واضح ذکر شده است:

«در مورد مسایلی که قبایل مسکون در مجاورت سرحدات دولتین را متاثر می سازد، دولتین موافقت دارند که یکدیگر خود را از هر نوع عملیات نظامی مهمی که برای استقرار نظم، لازم دیده می شود، قبل از اجرا و تطبیق چنین عملیاتی، مطلع گردانند.» در ضمیمه نمبر ۴، مطالب ذیل، شامل اند:

«از آن جایی که اوضاع و حالات قبایل سرحد تحت اثر هر دو دولت، مورد علاقه دولت افغانستان می باشد، من به اطلاع شما می رسانم که دولت برتانیه، احساسات نیک، حسنه و احترام را برای همه قبایل سرحد، قایل می -

باشد، و می خواهد با آن ها به طور سخاوت مندانه رفتار نماید؛ به شرطی که آن ها از اعمال دشمنانه در مقابل ساکنین هندوستان، خودداری ورزند.» (معاهدات اینچنسن - جلد ۱۳ - Aitchinson's Treaties, Vol. XIII)

صرف نظر از این که متن فوق از طرف دولت هندوستان قصداً مبهم و محافظه کارانه ترتیب شده است، معهداً شاید اهمیت آن در این باشد که نشان می دهد حکومت دهلی، تشخیص قاطع بین مردم افغانستان و مردم هندوستان، قابل شده است، و هم به طور تردید ناپذیر این واقعیت را بر رسمیت می شناسد که حکومت کابل حق دارد به مناطق ذیعلاقه، توجه داشته باشد.

به هر حال، قرارداد مذکور، اساس مناسبات دولتین افغانستان و برتانیه را تا زمانی تثبیت می کند که برتانیه، هندوستان را ترک نمود. در این رابطه، سوال پیرامون این که قرار دادی بدون تعیین معیاد وجود داشته، مطرح نمی باشد. قرارداد مذکور در مرحله اول برای مدت سه سال با این تفاهم منعقد گردیده بود که قابل تمدید می باشد؛ مگر این که طرفین، یک سال قبل از ختم، فسخ آن را تقاضا کنند. ذکر این موضوع برای آن مهم است که حکومت پاکستان، ادعای توارث حقوق برتانیه را در پختونستان دارد.

علاقه عمیق افغانستان در قضیه پختون ها، نه تنها مبتنی بر حقایق تاریخی ای می باشد که قبلاً تشریح گردیده، بل همچنین متکی بر همزیستی باهمی افغان ها و پختون ها می باشد؛ مثلاً در سال های ۱۹۲۰-۱۹۱۹، حکومت افغانستان در موضوعات نهایت مهمی که رفاهیت ملت اش را متاثر می ساخت، بی علاقه نبود، هکذا در مورد شورشی که از ناحیه خروج قوای برتانیه از منطقه مورد اختلاف بین سرحد افغانستان و دریای سند، به وقوع پیوست، بی علاقه نبود؛ علاوه بر آن جالب است که حکومت انگلیس در لندن در اول، تاسیس دو دومنیون را در نظر نداشت، بل که محض می خواست قدرت را به دومنیونی انتقال بدهد که قبلاً در هندوستان وجود داشتند. موقف انفرادی این دو منیون در بین ملل قبل از جنگ عمومی اول، بر رسمیت شناخته شده بود؛ زیرا عضویت آن ها در جامعه ملل (League of Nations) و سازمان های تخیکی آن به «U.N.O.» و ایجنسی های خاص دیگر، قبول شده بود.

تازه ترین اقدامات مربوط به سر نوشت نهایی ملیون ها افغانی که در بین خط دیورند و دریای سند سکونت دارند، از تاریخ تقرر هیات سرستفورد کریپس (Sir Stafford Cripps) در سال ۱۹۴۳م، شروع می شود. این اقدامات وقتاً فوقتاً تجدید می شده اند. اگرچه انگلستان در ابتدا، تجزیه

هندوستان را به دو دومنیون در نظر داشت، اما سفارش و تشویق انگلستان به پیروان احزاب «کانگرس هندوستان» و «مسلم لیگ» تا در پهلوی یکدیگر، متحدانه و در یک دولت، قرار گیرند، نتیجه نداد؛ بل مشکلات زیادی خلق شده و منتج به تأسیس دو دولت گردید؛ از جانب دیگر، مردم ایالت سرحد شمال غربی و اراضی تحت اداره انگلیس، یعنی پختون ها و پتان ها، نیز طبعاً طرفدار جدایی و تجزیه بودند، اما این مردم آن قدر استقلال خود را دوست داشتند که نمی خواستند با هیچ کدام از دو دومنیون، حتی به دو منیون اسلامی، تعلق گیرند، لهذا مسلم بود که اگر پاکستان برای ضمیمه ساختن پختونستان به قلمرو خود، سعی می کرد، پختون ها از استقلال خود در مقابل پاکستان، دفاع می کردند.

اراضی و سرزمینی که به تاریخ ۱۵ اگست ۱۹۴۷، قسمتی از ایالت جنوبی بلوچستان برتانوی را تشکیل می داد، به پاکستان بخشیده شدند، اما تعلقیتهایی ایالت سرحد شمال غربی - حداقل به طور ظاهری و ساخته گی - معطل گردید؛ تا یک همه پرسی (referendum) صورت بگیرد که معلوم شود آیا نماینده گان این ایالت، داشتن چوکی های خود را در اسامبلهء قانونگذار پاکستان، قبول می کنند یا خیر؟ گورنر جنرال هندوستان، موظف گردیده بود تا نتایج این ریفرنندم را اعلام کند. این عمل قانونی حکومت برتانیه از لحاظ قضایی و حقوقی، یک عمل یک جانبه بود. به استناد اعلامیهء مورخ ۳ جون ۱۹۴۷ انگلیس که آن هم یک عمل یک جانبه و دارای مندرجات نامشخص می شد، در واقع این تصمیم بین دولت برتانیه و زعمای هندوستان، گرفته شده بود؛ به نحوی که منافع افغان ها در مناطق ذی علاقهء شان، اغماض شده باشد. به عین ترتیب، متن یک اعلان شفاهی به تاریخ ۴ جولای ۱۹۴۷ از جانب سفارت برتانیه در کابل، به جواب پروتستی که از جانب سفیر کبیر افغانستان در لندن به وزارت خارجهء انگلیس صادر شده بود، ارائه گردید. در جواب سفارت برتانیه، گفته شده بود که تصمیم اتخاذ شده با نظریات زعمای احزاب عمده، مطابقت داشته و علاوهء مورد تأیید ذهنیت عامهء مسوول هندوستان می باشد.

اعلامیهء مورخ ۱۹۴۷ انگلیس با پروتست دولت افغانستان، مواجه شد؛ زیرا لاردمونت بیتن، وایسرای هندوستان به تاریخ ۲۹ اپریل ۱۹۴۷ از قبایل درهء خیر، قرار ذیل، تقاضا کرده بود:

«برتانیه باید هندوستان را در ماه جون ۱۹۴۷ ترک نماید. اکنون بر شماست تا تصمیم و قرار جدید را با صلاحیت دار بعدی، اتخاذ کنید.»

از تقاضای فوق یک شخص مسوول انگلیس چنین برمی آید که موقف قانونی قدیم بر اساس ایجابات جدید مندرج در تقاضای فوق باید توسط یک موقف جدید از طریق مذاکرات آزاد بین طرفین ذی‌علاقه، تعویض گردد؛ معهذا سفیر برتانیه در کابل در یادداشت شفاهی مورخ ۴ جولای خود از جانب دولت برتانیه و دولت هندوستان به جواب پروتست افغانستان، گفت که سرزمین شامل پروتست افغانستان، جزء لایتجزای قلمرو هندوستان می باشد و این موقف در قرارداد سال ۱۹۲۱ بر رسمیت شناخته شده است؛ بنابراین به یک دولت اجنبی، اجازه داده نمی شود تا در موضوعی دخالت کند که تنها به ساکنین منطقه مذکور، تعلق می گیرد؛ علاوه بر این مداخله، مخالف ماده اول قرارداد سال ۱۹۲۱ است که استقلال قطعی، داخلی و خارجی، هر دو دولت را تعیین کرده است؛ معهذا یادداشت سفارت انگلیس به نحوی، قسماً به این واقعیت اعتراف کرده بود که علاقه مندی دولت افغانستان به موقف قانونی سرزمین زیر بحث از لحاظ اشتراک خون و دین بین ساکنین سرحد و مردم افغانستان، قابل فهم و پذیرش می باشد. در یادداشت علاوه شده بود که ترتیبات اتخاذ شده هنوز قطعیت حاصل نکرده، تنها عموماً آن قبول شده، و پختون ها به طور عموم، در هر دو طرف سرحد تحت اداره انگلیس، می توانند مناسبات آینده خود را با یکی از دو دولت بعدی، تحت مذاکره قرار دهند. این طرز افاده در ذات خود، هم متناقض و هم غلط بود؛ زیرا یادداشت شفاهی مذکور، آزادی و استقلال مردم پختونستان را به یک نوع آزادی ساده داخلی، تبدیل می کرد که آن هم می بایست توسط یکی از دو دومیون، تصمیم گرفته می شد؛ در حالی که از یادداشت مذکور این هم مستفاد می شد که ایجاد یک دولت کوچک مستقل، راه حلی که بر اساس اراده مردم پختونستان و توسط دیپلوماسی افغانستان، پیشنهاد شده است، ناممکن بود؛ و بالاخره این هم مستفاد می شد که چنین دولتی، امنیت خود را تامین نمی تواند و بنابراین، منبع ضعف و خطر برای هندوستان شده می تواند.

دیپلوماسی افغانستان، خود را کاملاً دچار چال و نیرنگ می یافت. در هنگام مذاکرات بین «Sir Stafford Cripps» و مهاتما گاندھی در هندوستان، دولت افغانستان تقاضا کرده بود که بدون مشوره با حکومت افغانستان، هیچ نوع تصمیم قاطع نباید گرفته شود. این تقاضا، مشروعیت کامل داشت؛ زیرا علاقه مندی افغانستان در تحولات قانونگذاری جدید در هندوستان، قبول شده بود. سفیر کبیر برتانیه در کابل، وعده کرده بود که با

دولت پادشاهی افغانستان حتماً مشوره می شود؛ علاوه‌تاً موقف خاص افغانستان به ارتباط هر نوع تصمیمی که پیرامون ختم سلطه و اداره برتانیه در هندوستان گرفته شود، در نظر گرفته خواهد شد؛ اما در عوض این وعده های انگلیس، حکومت کابل به طور غیر مترقبه، خود را با یک عمل انجام شده، آن هم بدون هر نوع اطلاعیه قبلی، مواجه یافت.

ریفرندم نامنهاد، محض یک فریب و حقه بازی بود؛ زیرا اولاً در تحت کنترل اردوی برتانیه و بدون موجودیت ریفری ها یا ناظرین بی طرفی که در چنین موارد، یک عمل عادی می باشد، انجام یافت، ثانیاً یک ریفرندم مردمی نبود، بل آن عده از خوانین قبایل را که توسط صلاحیت داران و افسران مقیم در نقاط مختلف پختونستان و تحت فشار، قرار گرفته بودند، با پیروان شان احضار کرده بودند؛ ثالثاً در حالی که این ریفرندم بایست به اکثریت آراء می انجامید، واضحاً دیده شد که کمتر از نصف مردم تحت اداره انگلیس به مراکز رای دهی رفتند، اما قبایل مستقل در رای دهی، شرکت نکردند؛ بنابراین، هدف حقیقی ریفرندم، به دست نیامد و مردم را از اظهار نظر در مورد سوالات مطروحه، ممانعت می کردند؛ رای دهنده گان بایست انتخاب می کردند که وطن شان به یکی از دو دومیون تعلق بگیرد؛ در حالی که آن ها نمی خواستند به هیچ کدام از این دو، ضم شوند. رای دهنده گان، اجازه نداشتند تا انتخاب کنند که می خواهند با افغانستان، ملحق گردند یا این که می خواهند یک دولت علیحده و مستقل، تاسیس نمایند؛ به عبارت دیگر، به مردم پختونستان اجازه داده نشد تا بر اساس حق رای اکثریت، سرنوشت خود را تعیین کنند. در آغاز این دو راهی، زعیم این دو شیطان (یعنی انگلیس. م) امیدوار بود تا انتخاب مردم مطابق با رضائیت او، صورت خواهد گیرد، اما واضحاً دیده شد که قسمت اعظم آن ها نتوانستند آرزوی حقیقی خود را اظهار نمایند.

اولیای پاکستان، چالاکی ورزیدند تا از نتایج ساخته گی ریفرندم، بهره برداری کنند. آقای جناح به تاریخ ۳۱ جولای ۱۹۴۷ ضمن بیانیه ای، ساکنین سرحد شمال غربی را مخاطب قرار داد. او به پختون ها اطمینان داد که مانند سایر ایالات پاکستان از آزادی داخلی، برخوردار خواهند بود، و به طور خاص به مردم قبایل آزاد، وعده داد که آن ها از عین حقوق، بهره برداری ها و امتیازاتی که قبلاً داشتند در آینده نیز برخوردار خواهند بود. در عین زمان، اعلامیه ای که از جانب قاعد اعظم در کراچی انتشار یافت، عین سیاست و وعده ها را تضمین می کرد. بالاخره دو مکتوب مورخ اول و سوم جنوری

۱۹۴۸ از جانب وزیر امور خارجه و صدر اعظم پاکستان عنوانی سردار نجیب الله تور وایانا، نماینده خاص اعلیحضرت پادشاه افغانستان در کراچی با لهجه درشت، عین همان مطالبی را که قبلاً نماینده برتانیه در کابل اظهار کرده بود، و تفصیل آن در بالا گزارش یافت، تکرار نمودند. چنین فهمیده می شد که پاکستان بعد از آن تاریخ به حیث یک کشور غیر قابل تجزیه و بدون تشخیص نژاد و مذهب، عرض اندام کرده و اسامبله قانونگذار آن در چوکات و حدود قرارداد ۱۹۲۱، ضامن حاکمیت و استقلال آن می باشد و قانونی اساسی برای ایالت شمال غربی، حقوق مساوی خواهد داد؛ اما قدرت تغییر نام و ساختمان حکومت آن ایالت را برای خود، محفوظ خواهد داشت و به قبایل آزاد اگرچه موقف و امتیازات خاصی خواهند داشت، اجازه داده می شود که اگر خواسته باشند، خود را در ولایات جدید ایالت سرحد شمال غربی، جا به جا سازند و بالاخره این که در موضوع نظم داخلی ایالت سرحد شمال غربی، هرگاه کدام دولت خارجی، مداخله نماید، با خطر ناشی از غلط فهمی تاسف آور، مواجه خواهد شد. به این ترتیب، چنین پنداشته می شد که فقط با یک نی گفتن، یک منازعه دو صد ساله، حل شده می تواند.

با وجود این همه، حکومت کابل ثبوت بهترین و بزرگ ترین حسن نیت خود را در این موضوع، نشان داده است. به منظور ادای احترام به همسایه جدید و نشان دادن نیت صلح آمیز به این همسایه، افغانستان موافقت کرد تا پاکستان را بر رسمیت بشناسد و نماینده خاص خود را به منظور آغاز مذاکرات به کراچی فرستاد. در کنفرانسی که در ابتدا، شخص آقای جناح، اشتراک داشت، امکان رسیدن به یک توافق به نظر می رسید، اما این توقعات به زودی زایل شدند، زیرا حکومت پاکستان بعداً به این نتیجه رسید که این قضیه تنها از طریق «زور»، حل شده می تواند.

پس از مواجه شدن با تقلب ها و نیرنگ های پاکستان، در حالی که خشم و نفرت ساکنین منطقه پختونستان، طغیان می کرد، پاکستان از استعمال قوه و فوج خود و حتی از طیارات خو برای فرو نشاندن قیام آن ها با نام «بی نظمی داخلی»، خود داری نمی کرد. از آن به بعد بود که پختون ها به طور متواتر با لشکر و پولیس سرحدی پاکستان، در برخورد بودند. پاکستان واقعاً به یک انتخاب مهلک، قناعت کرده است. امنیت و رفاهیت هندوستان که به طور متداوم محتاج کمک بوده است، هرگز با چنین طرز العمل هایی، اطمینان بخش شده نمی تواند. از آن جایی که حکومت پاکستان به «بلاکید» (محاصره)

اقتصادی افغانستان نیز متشیت شده و مانع تجارت افغانستان به جانب دریای سند و بحر گردیده، افغانستان مجبور گردید برای حفظ اقتصاد خود به همسایه گان شمالی و غربی خود، مراجعه کند. بدین نهج، اوضاع در حقیقت غیر قابل برداشت و نهایت، خطرناک شده است.

از لحاظ قانونی، قضیه پختونستان باید از طریق اسناد سیاسی، گزارش یافته و در این رساله به حیث مثال «یک دولت جانشین» (State Succession) و یا حداقل قسماً جانشینی، مطالعه شود که حداقل چنان مفکوره های سیاسی ای-ست (thesis) که انگلیس و پاکستان با این قضیه، برخورد کنند.

دولت جدید التاسیس پاکستان، دفعهً تمام اراضی تحت تصرف برتانیه واقع در بین دریای سند و خط دیورند، و نتایج تمام مذاکرات بین افغانستان و برتانیه را وراثت می شود. این مدعیات بر اساس دلایل ذیل، غیر قابل قبول می باشند:

(الف) صرف حقیقت ضمیمه ساختن خاک های پختونستان در دولت پاکستان، نوآوری ای را به وجود می آورد که چنین نوآوری در ساحه حقوق اساسی، سابقه ندارد.

(ب) تئوری «دولت جانشین» که در ذات خود، قابل مناقشه است، برای عین ماهیت خود نمی تواند نتایج مطلوب را بار آورد.

تا جایی که به نکته اول، تعلق می گیرد، ثبوت آن آشکار است و از این توجیه، سرچشمه می گیرد که اراضی تحت مناقشه تا زمان خروج برتانیه از هندوستان، شکل «دولت مانند» را اختیار نکرده بود. یک قسمت آن اراضی، تحت اداره قرار گرفت، اما قسمت های دیگر آن از لحاظ قضایی و حقوقی، مناطق قبایل آزاد بوده اند؛ لیکن هر دو قسمت مذکور، جزء لایتجزای کدام دولت نبوده اند- خواه دولت برتانیه، یا هندوستان و یا پاکستان. تغییر شکل اراضی مذکور به ولایات یک دولت، و به ولایاتی که تشکیلات و نام آن ها- در حقیقت ماهیت سیاسی آن ها- توسط اولیای دولت پاکستان، آزادانه و به قرار قانون پاکستان، تغییر یافته بتواند، چنین وضعی در قوانین بین المللی، یک «نوآوری» تلقی می شود؛ نوآوری ای که با وسایل نامنظم، ایجاد شده باشد.

در موضوعات قانون بین المللی، موضوع مغلق تر از «دولت جانشین»، وجود ندارد. در بین حقوق دانان معروف، به مشکل می توان دو نفری را یافت که بالای این موضوع و راه حل های مختلفی که در آن باره، پیشنهاد شده، به توافق رسیده باشند. در عمل و هم در سنن حقوقی، برای هر دو، مثال ها و اشکال مختلف وجود دارند و عین تفاوت و انحراف کامل از یکدیگر، دیده

شده و وجود داشته اند.

عدم اطمینان ها و تناقض ها، هر دو، از این حقیقت نشات می کنند که پرنسپ اصلی «جانشینی» کاملاً تخیلی می باشد و تطبیق آن مبتنی بر منطق نبوده، بر اساس کنترل اراضی ست؛ هکذا بر اساس میعاد اعتبار یا در غیر آن به اساس قرار داد ها، دوام یا ختم اوضاع قانونی، دسته جمعی یا انفرادی و به اساس عاطل بودن یا فعال بودن، تغییر می کند.

اکثریت قابل توجه قانونگذاران بین المللی بر اساس پرنسپ معتقد اند که به ارتباط تشکیل یک دولت جدید، قوانین دولت جدا شده به دولت جانشین، انتقال نمی یابد؛ چه به شکل فعال و چه به شکل غیر آن؛ بنابراین، دولت های جانشین نمی توانند آن قوانین را برای منفعت خود به کار ببرند. قانونگذار و سیاستمدار برازیلی، آقای پروفیسر «Accioly» در تالیف خود با عنوان «قانون بین المللی» که از تالیفات اخیر اوست، در این موضوع چنین می گوید:

«به ارتباط معاهدات، جای شک نیست که دولت های جدید بر اساس پرنسپ با آن معاهداتی نمی توانند مقید باشند که توسط موسساتی منعقد گردیده باشند که باری و زمانی به آن ها تعلق داشتند و نمی توانند آن معاهدات را برای منفعت خود به کار ببرند. در حقیقت از دولت جدید، شخصیت جدیدی تراوش می کند و در قید آن نمی باشد که چنین معاهدات و قرار دادها، صورت گرفته باشد. یادداشت مترجم:

از آن جایی که متن انگلیسی مطلب فوق، جنبه حقوقی دارد، اصل متن برای استفاده حقوقدانان افغان و پختون، ذیلاً تقدیم می شود:

“In respect of treaties, there is no doubt that in principles new States cannot be bound by those which have been concluded by the organizations to which they once belonged and cannot invoke them in their own favour. Indeed the new State constitutes a new personality and it is not with it that such treaties or agreements were contracted.”

آقای انزیلوتی (Anzilotti) در عین موضوع، چنین می گوید:

«معاهدات بین المللی از طریق درک مستقیم اشخاص (intuit personae) منعقد می گردند و قابل انتقال به قانون نمی باشند. از بین رفتن یکی از متعاقدين، موجب فسخ معاهدات دو جانبه می شود، در حالی که

معاهدات دست جمعی (collective treaties) بین سایر متعاقدين به اعتبار خود باقی می مانند.»

“International treaties are contracted intuitive personae and are not transferable in law. The extinction of one of the contracting parties causes the extinction of bilateral treaties, whereas collective treaties continue in force between the contracting parties.”

آقای پروفسر فرانسوه (Prof. Francois) در لکچر عمومی خود پیرامون قانون بین المللی در اکادمی بین المللی حقوق واقع «هاگ» در سال ۱۹۳۹، چنین بیان داشته است:

«حقوق و مکلفیت های ناشی از معاهدات، به صورت عمومی به دولت جانشین، انتقال نمی یابد... استنباط این دوام به میل و اراده دولت جانشین در حقیقت، غلط فهمیدن پرنسپ ضروری انواع جانشینی ست؛ تنها مداخله یک صلاحیت دار عالی مقام—که در این مورد، قانون بین المللی بوده می تواند—در بین دو نظام قانونی، قادر به تامین ارتباط است.»

“The rights and obligations flowing from treaties do not in general pass to the successor State... To infer this continuity in the will of the successor State is to misconceive the essential principle of all succession: only the intervention of a superior authority—which here would be that of international Law—can effect a liaison between the two legal orders.”

نشریه او پنهایم لوتر پخت (Oppenheim-Lauterpacht) چاپ هفتم، صفحه ۱۵۲، هکذا آقای مکنیر (MacNair) در اثر معروف خود پیرامون معاهدات بین آن هایی که تجزیه شده اند، عین نظر را ارائه کرده اند. آقای چیلی (Chailley) در اثر خود پیرامون ماهیت قانونی معاهدات، انتقاد موجز، حتی نیشدار، بالای مفکوره جانشینی در مواردی از قبیل آن چه در این بحث شامل است، درج نموده است.

مطالعات عمیقی که توسط انستیتوت قانون بین المللی در جلسه منعقدۀ «کمبریج» صورت گرفته و رویداد آن توسط پروفسور کو گلیری (Cavaglier) در سالنامه «1931 Year Book, PP. 185» نشر گردیده، بیان می کند که بر اساس پرنسپ، در مورد فقدان دولتی که قبلاً وجود داشته، مکلفیت ها و حقوق آن دولت همراه با آن، ساقط می شود، و در موارد تجزیه،

دولت هایی که جدیداً روی کای می آیند، معاهدات شان را خود شان آزادانه منعقد می کنند. آن چه انستیتوت مذکور در این مورد ابراز داشته عیناً از این قرار است:

«مکلفیت های یک دولت محوشده، هر نوع ماهیت و اصلاتی که داشته، روی پرنسپ، همراه با خود آن دولت، محو می شوند. دولت ملحق یا دولت نو تشکیل، روی پرنسپ، با مکلفیت های بین المللی دولت محو شده، مقید نمی باشد و علاوه بر برابر اعمال دولت محو شده، مسوول شمرده نمی شود. این پرنسپ عیناً در مورد مکلفیت های ناشی از معاهدات بین المللی، قابل تطبیق می باشد.»

“The international obligations of an extinguished State, whatever their nature or origin, disappear in principle with the extinction of the State concerned; the annexing State or the newly formed State is not bound in principle by the international obligations of the extinct State and, furthermore, cannot be held responsible for its acts. This principle is equally applicable in connection with obligations deriving from international treaties.”

به هر حال، هدف این رساله این نیست تا جنبه قانونی این موضوع را به تفصیل بررسی کند، اما وظیفه ما این است تا به خواننده کتاب، معلومات عمومی و حقایق مربوط به داعیه پختونستان را ارائه نمایم.

به عنوان نتیجه گیری از موضوع، باید نقطه نظر دولت افغانستان در قضیه پختونستان به طور واضح بیان شود، زیرا منابع تبلیغاتی پاکستان، نظر افغانستان را همیشه و به طور نادرست، پخش کرده اند.

افغانستان از صمیم قلب از همه آن پرنسپ هایی حمایت می کند که داعیه پختونستان مستقل بر آن ها مبتنی ست. افغانستان، صمیمانه آرزو دارد تا صلح و رفاهیت در پختونستان، روی کار آید؛ نه تنها محض برای این که پختونستان، همسایه افغانستان است، بل همچنین برای هر نوع اوضاعی که در پختونستان رونما گردد، افغانستان، بی تفاوت مانده نمی تواند. ناآرامی در پختونستان، افغانستان را نه تنها در ساحه های سیاسی و اقتصادی، بل در ساحه نظم و اداره نیز متاثر می سازد. اهمیت کشور پختونستان که در امتداد سرحدات افغانستان قرار دارد، بنابر عوامل فوق الذکر واضح است.

همانند یک کشور محاط به خشکه، منافع اقتصادی افغانستان متکی به مناسبات آن با همسایه های شرقی اش می باشد، زیرا مواصلات از این طریق،

با جهان خارج، میسر می شود.

مردم پختونستان، ارتباط نزدیک، خونی و نژادی با مردم افغانستان دارند و این سرحدی که آن ها را از هم جدا می سازد، در بسا نقاط، فامیل ها و خانواده ها و زمین و جایداد شان را از هم جدا ساخته است؛ بنابراین نباید تعجب آور باشد که حکومت افغانستان نمی تواند مانع اقدام اتباع خود شود. آن هایی که می خواهند با کمک قوم و اعضای خانواده خود در هنگام دفاع در مقابل یک قدرت خارجی، به آن طرف سرحد بروند، حکومت افغانستان، ممنوعیت آن ها را ناممکن می داند. این موضوع طبعاً از لحاظ نظم و اداره مملکت نیز مهم می باشد.

در اکثر موارد، چنان چه تاریخ مردم پختونستان، شاهد آن است، حکومت افغانستان از داخل شدن مردم پختونستان به حیث پناه گزین به خاک افغانستان، امتناع نمی تواند، زیرا پناه گزینان توسط اقارب شان در افغانستان و به نوع طبیعی، استقبال می شوند.

عناصر خارجی، با سوء استفاده از این مناسبات طبیعی، از خاک پختونستان برای مقاصد نظامی، تبلیغات و پروپاگند در مقابل افغانستان، استفاده کرده اند، بنابراین، افغانستان در گذشته از این ناحیه بسیار متضرر گردیده و نفوذ عناصر غیر پختون در سرحدات افغانستان، تهدید دایمی برای امنیت افغانستان، پنداشته می شود.

علاقه عمیق مردم افغانستان برای حفظ فرهنگ مردم پختونستان، اهمیت اصلی و دایمی دارد، در حالی که سیاست حکومت پاکستان متوجه امحای فرهنگ پختون می باشد. حکومت پاکستان قبلاً به اقداماتی متوصل شده است تا تعداد زیاد مردمان سند و پنجاب را در خاک پختونستان، متوطن سازد. این نوع اقدامات، نه تنها مردم پختونستان را از لحاظ اقتصادی، متضرر می سازد، بل این کار، مخالف آرزوی پختون ها بوده و آن را برای حفظ و انکشاف فرهنگ خود، خطرناک می خوانند.

از آن جایی که پختونستان از آن نقاط جهان است که تاکنون با بدبختی های ناشی از ازدیاد نفوس، مواجه نگردیده، اهمیت این واقعیت نباید از لحاظ اقتصادی نادیده انگاشته شود؛ زیرا کثرت نفوس در نیم قاره هندوستان، رخنه کرده و برای پاکستان نیز منبع خطر و مشکلات زیاد می باشد. در دوران تسلط سکه ها و انگلیس ها بر خاک پختونستان، در نتیجه سیاست استعماری آن ها، تعداد زیاد پختون ها جبراً به مناطق کوهستانی، انتقال داده شدند که در آن جا

با مشکل، امرار حیات می کردند، در حالی که مزارع زراعتی و سرسبز به هندی ها و برتانوی ها، داده می شد. نتیجه این سیاست تبعیضی، همان بود که بین پختون ها و هندی ها از یک طرف و بین پختون ها و برتانوی ها از جانب دیگر، همیشه جنگ و خون ریزی، دوام داشت.

پایان

یادداشت مترجم:

خداوند، استاد عبدالرحمن پڑواک را غریق رحمت سازد که ده سال بعد از وقوع این همه حادثات، گفت و شنود ها، اسناد رسمی را در این رساله، گزارش داده و تحلیل خود را از اوضاع نیز بر آن افزوده است، اما این رساله به زبان انگلیسی و در سال ۱۹۵۴ در لندن طبع و به دسترس خواننده گان انگلیس، گذاشته شد تا آن ها را به وعده خلافی، بدعهدی، نقض حقوق بشر و استعمارگری حکومت و دولت انگلیس و اعمال غاصبانه و غیر بشری حکومت نو تاسیس پاکستان، خوب تر آشنا سازد. هدف دیگر مرحوم استاد پڑواک این بود تا این رساله به حیث یک سند، بیانگر مساعی دولت افغانستان، چه در مناسبات دیپلوماسی با پاکستان و چه در تحقق حق خود ارادیت در موسسهء ملل متحد، به یادگار بماند. افغان ها به استثنای یک عده انگشت شمار، این رساله را در مدت ۶۴ سال گذشته نخوانده و در دوره سلطنت و جمهوریت، ترجمه آن به زبان های ملی نیز مجاز نبوده است. مرحوم استاد پڑواک به حیث مامور دولت افغانستان، نمی توانست تا در این رساله بالای حکومت، انتقاد کند که چرا این حقایق و اسناد را در همان وقت به ملت افغانستان، انتقال نداد، ولی در محافل افغان ها از زبان او، بار ها این انتقاد شنیده شد و من خبردارم که بعداً و هنگامی که پڑواک، مدیر عمومی - سیاسی بود، در حضور پادشاه افغانستان، دولت افغانستان را مسوول فرو گذاشت در قضیه پختونستان خواند و گفته است که به خاطر حفظ منافع سلطنت در سال ۱۹۴۶ - قبل از تاسیس رسمی پاکستان - حقایق در دوسیه ها حفظ و به ملت افغان، رسانده نشدند، ورنه با قیام ملت افغان در همان سال، پختون ها به استقلال خود، نایل می شدند. به خاطر همین جرات و رُگ گویی پڑواک بود که پادشاه تا آخر دوره سلطنت خود، از اعتماد بر پڑواک در مقام وزارت خارجه یا صدارت، خودداری کرد؛ درحالی که شاگردان او به این مقامات رسیدند.

در سال ۱۹۴۶ که هند و پاکستان در قضیه کشمیر، مصروف جنگ بودند و

روشنفکران افغان و زعمای پختونستان، طرفدار قیام ملی، اگر آن قیام ملی، صورت می گرفت، پختونستان، آزاد می شد. بار دیگر وقتی هندوستان با پاکستان بالای قضیهء بنگله دیش، مصروف جنگ بود و در نتیجه آن، بنگله - دیش به حیث یک کشور مستقل، عرض اندام کرد، فرصت مناسب برای یک قیام ملی و یک حرکت نظامی بود که اگر صورت می گرفت، پختونستان، آزاد می شد، اما افغانستان، دو فرصت بسیار مساعد را ازدست داده است.

دو ضمیمه تاریخی و جالب

ضمیمهء اول:

در سال ۲۰۱۳ دو صحبت تاریخی و جالب، یکی از مرحوم خان عبدالغفار خان، و دومی از پسرش مرحوم عبدالولی خان در پورتال افغان-جرمن آنلاین به نشر رسید. از آن جایی که این دو صحبت با محتویات این کتاب ارتباط مستقیم دارند، هر دو را غرض معلومات هموطنان محترم، ضمیمه این کتاب نمودم. این دو صحبت را آقای «غریزی لایق» از پختو به دری، ترجمه کرده است:

اعلان تقسیم

زمانی که مونت بیتن به تاریخ ۳۰ ماه می به دهلی برگشت به تاریخ ۳ جون تصمیم اتخاذ شده از جانب حکومت بریتانیا مبنی بر تقسیم هندوستان را ابلاغ نمود. با اعلام این تقسیم، آخرین امید های یگانه گی هندوستان، پایان یافت. حکومت بریتانیا در توافق عجولانه خود روی مسئله تقسیم، بیشتر روی منافع خود، محاسبه کرده بود تا روی منافع هندوستان؛ زیرا سرزمینی که عنان اش در دست مسلم لیگ باشد، «تأثیرات بریتانیایی اش بیشتر اند.»

جلسه کمیته کاری (کمیته ورکینگ)

«در همین روز، کمیته کاری حزب کانگرس برای غور روی این مساله تشکسل جلسه داد. سردار پتیل و راج گوپال اجاری از پیش طرفدار تقسیم و مخالف ماموریت کابینه بودند، اما زمانی که گاندی جی در جلسه از تقسیم طرفداری نمود، ما همه در تعجب شدیم. مسئله دیگر، اجرای ریفرنندم در صوبه سرحد بود که در اعلامیه مؤنث بیتن، بازتاب یافته بود. در این مورد هم بحث فراوان صورت گرفت و دلایلی پیش کشیده شدند. سردار پتیل و راج گوپال اجاری در این جا هم در کومیته کاری، فشار زیاد وارد آوردند و بالاخره کمیته کاری، هر دو مسئله تقسیم کشور و اجرای ریفرنندم سرحد را نیز پذیرفت. حیران شدم که این ها، همهء فیصله ها را نهایی کرده اند! پس این همه ملاقات ها و گفتگو ها با من برای چیست؟ در این موقع من، احتجاجیه ای به کمیته کاری ارائه کردم و در آن روشن ساختم که ما همیشه با کانگرس دوستی نموده و با آن همنا بوده ایم و حالا اگر کانگرس ما را تنها رها کند و یاری نکند، این اقدام، اثرات بسیار ناگواری بالای صوبه سرحد بر جای

می گذارد. اگر حزب کانگرس، خدایی خدمتگار را همین گونه و در همین شرم کاری، تنها رها کند، این دیگر به معنی غداری در برابر صوبه سرحد، پنداشته می شود. این احتجاجیه در قلب گاندی جی، اثر جدی نمود و گفت که من روی این مساله با لارد مونت بیتن، حرف می زنم.

فردا، من به همراهی گاندی جی، نزد وایسرا، مونت بیتن، رفتیم و با وی حرف زدیم. وی در این بحث، حضور جناح صاحب را هم ضروری دانست. زمانی که جناح صاحب، گاندی جی و من، روبرو شدیم، جناح صاحب گفت که این، برادر مسلمان من است و من خودم با وی حرف میزنم. پس من هم به گاندی جی گفتم، چون وی چنین می خواهد، اگر اجازه شما باشد، من با وی، دو به دو، حرف می زنم. گاندی جی گفت درست است. جناح صاحب برایم گفت که به شما پروانشل اتونومی (خود مختاری صوبه یی) می دهیم، اما به آن هم چندان توجهی صورت نگرفت. در اصل، من تا این لحظه نمی دانستم که تمام فیصله ها میان مونت بیتن و مسلم لیگ، از پیش صورت گرفته اند. زمانی که من کتاب مولانا صاحب آزاد با نام «آزادی هند» را می خواندم، از این حقیقت، آگاه شدم... در این باره مولانا صاحب در کتاب خود می نویسد: «برای رسیده گی روی این پیش آمدها، کمیته کاری کانگرس به تاریخ سوم جون، تشکیل جلسه داد و بیش از همه، روی مسئله صوبه سرحد، گفتگو صورت گرفت. پلان مونت بیتن، صوبه سرحد را با دشواری های عجیبی رو به رو ساخته بود. عبدالغفار خان و حزب وی همیشه با کانگرس همکاری نموده و بامسلم لیگ، مخالفت کرده بودند.

مسلم لیگ، آنان را به حیث دشمنان خویش، قلمداد می کرد. با وجود مخالفت شدید مسلم لیگ، آن ها در پایه گذاری حکومت کانگرس در این صوبه، موفق نشده بودند، و این حکومت حالا هم پابرجا بود و با تقسیم هند برای آن ها و کانگرس، وضع تکلیف آوری پیش آمده بود. غایه تقسیم در اصل این بود که حزب آن ها یعنی خدایی خدمتگار در دست رحم و کرم مسلم لیگ، گذاشته شود.»

«ما می دانستیم که این فیصله، چه تاثیری بالای عبدالغفار خان بر جا خواهد گذاشت و چنان دیده می شد که در این هنگام، آن ها هوش و حواس خود را کاملاً از دست داده باشند. طی چند دقیقه، یک حرف هم از دهن وی، بیرون نشد. بعداً آن ها بر کمیته کاری، احتجاج نموده و یادآوری کردند که آن ها همیشه با کانگرس، همکاری نموده اند و حالا که کانگرس آن ها را تنها

می گذارد، پس این عمل شان، اثرات جدی و ناگواری در صوبه سرحد بر جا خواهد گذاشت؛ دشمنان شان بالای شان خواهند خندید و دوستان شان خواهند گفت: «تا زمانی که کانگرس در صوبه سرحد احتیاج داشت، از خدایی خدمتگار حمایت می کرد، و زمانی که ضرورت مصالحه با مسلم لیگ به میان آمد، پس به مشوره با صوبه سرحد و رهبران آن ها، واقعی نگذاشته و مخالفت با تقسیم هندوستان را کنار گذاشتند. خان عبدالغفار خان به کرات این حرف را گفت که هرگاه کانگرس، خدایی خدمتگار را به سوی شرمساری هل دهد، پس این عمل، غداری با صوبه سرحد، پنداشته می شود.»

ما پس از ختم این اجلاس کمیته کاری، به صوبه سرحد برگشتیم و به حکومت گفتیم: چون که کانگرس، تقسیم هند را پذیرفته است، پس در چنین وضع در این جا به ریفرندهم، ضرورت نیست، زیرا در این صورت در بین مردم، فضای دشمنی و بدبینی پیدا می شود؛ زیرا وایسرا این حرف را نپذیرفت و در روشنی با آن، ماجرگه صوبه را دعوت کردیم و تمام وضع موجود را در برابر جرگه، قرار دادیم. جرگه صوبه، فیصله نمود چون حاکمان در این جا حتما ریفرندهم می کنند، پس باید برای پشتون ها، حق کامل خود ارادیت را واگذار شوند که افزون برگزین های پیوستن با هندوستان و پاکستان، روی پایه- گذاری صوبه سرحد پشتونستان، هم رای گیری، صورت گیرد. زمانی که انگلیس ها از پذیرش این خواست، سر باز زدند و درخواست پایه گذاری پشتونستان آزاد را شامل ریفرندهم نساختند، جرگه، فیصله نمود که چون کانگرس، تقسیم هند را پذیرفته است، پس ضرورت ریفرندهم در این جا منتفی می گردد و هرگاه حکومت با آن هم به ریفردم برود، ما در آن، اشتراک نخواهیم کرد.»

سازش کانگرس و مونت بیتن

جان مطلب در این بود، که این پیشامد بزرگ طوری که رخ داد باید رخ می داد، زیرا برای این امر از گذشته ها آماده گی صورت گرفته بود. زمانی که مونت بیتن پس از اعلام تقسیم هند، باری به سفر در صوبه سرحد سرگرم بود که یکصد و چهل و چهارمین سفر او در این جا بود و به جلسات پابندی داشت، سر اولف گپرو، گورنر صوبه سرحد که مخالف بزرگ ما و حامی بزرگ مسلم لیگ بود، برای اثر گذاری بالای مونت بیتن توسط تمام ملک های وابسته به خود در ایجنسی ما، مردمی را از میان قبایل سرحدی گرد آورده و در حضور لارد مونت بیتن، نمایش عظیمی را به راه انداخت، و در وقت بازگشت

به لارد مونت بیتن گفت: این پشتون ها باید چنان مجازات شوند تا فرزندان شان آن را به خاطر داشته باشند؛ زیرا در هندوستان، ده ملیون مسلمان، زنده گی می کنند و به مخالفت ما برخاستند، ولی این ها در مخالفت با ما، با کانگرس پیوستند. لارد مونت بیتن، این همه گفته ها را به دل گرفت و به دهلی روانه گشت. در آن جا سردار پتیل، خواهان تقسیم هندوستان بود و لارد مونت بیتن، خواهان ریفرندم در صوبه سرحد؛ بنابراین، لارد مونت بیتن به آن ها گفت که من حرف شما را می پذیرم و بنگال و پنجاب را برای تان تقسیم می کنم، ولی در بدل آن، شما باید بپذیرید که در صوبه سرحد، ریفرندم راه اندازی شود. پس کانگرس، ریفرندم در صوبه سرحد را پذیرفت، و مونت بیتن، پنجاب و بنگال را برای شان تقسیم کرد و سر انجام هر دوی شان روی سرنوشت ما به معامله گری پرداختند. ما خدایی خدمتگار ها، چقدر تلاش نمودیم تا هندو و مسلمان با هم نزدیک باشند و من هر گاه در منزل می بودم و یا در صوبه سرحد و یا در هندوستان، خیلی تلاش کردم تا میان هندو و مسلمان، محبت، اتحاد و اتفاق پیدا شود و نفرت و دشمنی از میان شان برداشته شود....

بی وفایی کانگرس

کانگرس از ۶۰ سال بدین سو با انگلیس برای استر داد آزادی در جدال بود، اما انگلیس ها، نه تنها آزادی کامل، بل آزادی نیم بندی هم برای شان قابل نبود؛ اما زمانی که پشتون ها در این جنگ با آنان همراه شدند و در قصه - خانی، تکر، اتمان زی، کوهات، هاتی خیل و میرویس، قربانی دادند، و به همین گونه، پشتون های غیرتی مناطق قبایلی در راه آزادی هند، غزا ها کردند و در برابر توپ ها و تانک های انگلیس ها، سینه های خود را سپر کرده، و در مقابل شان همانند کوه، ایستاده گی نمودند، انگلیس ها ناگزیر گردن نهادن به آزادی شدند. ما با کانگرس در جنگ در مقابل انگلیس ها، با این توافق، همراه شدیم که وطن را مشترکاً آزاد می کنیم و خود را از غلامی بیگانه، نجات می دهیم، اما زمانی که پیروزی موعود رسید، وعده ها از نظر انداخته شدند. از ما در باره آینده ما هیچ پرسشی صورت نگرفت، بل که ریفرندم پیوستن به هندوستان و یا پاکستان به جبر بالای ما تحمیل شد و بر سرنوشت ما، معامله بزرگ، انجام داده شد. ما، قربانی دادیم، خون ما، ریختانده شد، هستی و جایداد های ما، تباه شدند، ولی نفع را دیگران بردند. رهبران کانگرس در تمام پیش آمد ها از من، نظر خواهی می کردند و بدون مشوره و رای من، هیچ

گامی بر نمی داشتند، اما در این مسئله بزرگ و با اهمیت، حتی مرا مطلع هم نساختند. آزرده گی من از سببی ست که کمیته کاری کانگرس، هم با ما همدردی و معاونت نشان نداد. آن ها ما را با پاها و دست های بسته به مسلم لیگ تسلیم کردند. ما در انتخاب در برابر مسلم لیگ، برنده شده بودیم، پس به انتخابات دیگری چه ضرورت بود؟ هرگاه کسی با ما به ریفرندم جدید می-رفت، در کار بود تا بنابر درخواست ما، روی مسئله پاکستان و پشتونستان، ریفرندم صورت می گرفت. در بدل بی وفایی کانگرس، ریفرندمی که روی مسئله هندوستان و پاکستان، به راه افتاده بود را بایکات کردیم و شمولیت با هندوستان را نپذیرفتیم. انگلیس ها به ما می گفتند تا دوستی با کانگرس را رها کنید و چیزی را که ما برای هندوستان در نظر داریم، برای شما بیشتر از آن را واگذار می کنیم، ولی ما، کانگرس را رها نکردیم، بل آن ها ما را رها کردند. این، جای افسوس است که ما با آن ها چه کردیم و آن ها با ما چه کردند؟

من از سردار پتیل و راجه گوپال اچاری، گلایه ندارم، بلکه از جواهر لعل نهرو و گاندی جی گلایه دارم که این دو هم در این معامله با آن ها همدست شدند. رهبران کانگرس می گفتند که اکنون اوضاع طوری ست که راه دیگری وجود ندارد، ولی من می گویم که کی این اوضاع را به وجود آورد؟ این اوضاع را آن ها خود شان به وجود آوردند. هرگاه آن ها هندوستان را تقسیم نمی کردند، پس این همه تباهی و بربادی، نصیب هندوستان، هندو ها و مسلمان ها نمی گردید. چیزی که پیش آمد، به گفته مولانا آزاد: «آن چه را دیدم، یک خواب بود»، اما من می گویم که این، یک سازش بود. این، یک بی وفایی بود و این، غداری ای بود که با ما شد!

در ملک ما، کسانی استند که به تحریک بدخواهان ما و بر ضد ما، چنین تبلیغاتی می کنند که خدایی خدمتگار، چه کرد؟ و این را هم می گویند که عدم تشدد، چه کرد؟ و برادران ساده اندیش ما تحت تاثیر این تحریکات، قرار می گیرند. من برای آن ها می گویم که خدایی خدمتگار، دو هدف داشت: یکی آزادی کشور و دوی دیگر، ایجاد احساس قومیت، برادری، عشق، محبت، اتفاق و زنده گی اجتماعی در میان پشتون ها. ببینید! این احساسات به وجود آمدند و کشور، آزاد شد، و باز هم به این بنگرید که این همه با یاری عدم تشدد، به دست آمد و تشدد، صورت نگرفت...

ما، آزاد شده بودیم و انگلیس از وطن ما، رفتنی بود، اما در معامله با لارد مونت بیتن و سردار پتیل، غلام غلامان شدیم. من با این حرف، آزرده نیستم،

زیرا اگر پشتون پشتون شد، او را کسی غلام ساخته نمی تواند، اما آزرده از اینم، تحریکی را که خدایی خدمتگاری با زحمت ها، دشواری ها و قربانی ها، پایه ریزی کرده بود، از میان رفت و و نظمی که به وجود آمده بود، برهم خورد...».

ضمیمه دوم:

گزیده ای از صفحات ۶۱۴ تا ۶۲۲- جلد دوم کتاب خان عبدالولی خان با نام «پاچا خان او خدایی خدمتگاری»، چاپ پشاور، مترجم از پشتو به دری: غرزی لایق.

گفت و گوی خان عبدالولی خان با روان «فرهادی»

«... در همین سلسله، بیان یک پیشا مد را ضروری می دانم. زمانی که پاچا خان (خان عبدالغفار خان) در افغانستان می بود، من و بچه های ما، گاه گاه به دیدار بابا (خان عبدالغفار خان) به کابل و جلال آباد می رفتیم. من، در دنیا یک دلگرمی دارم و آن هم جهانگردی ست. در همین سلسله، راه میان لندن و کابل را پنج بار از راه خشکه، سفر نموه ام و همسرم نسیم نیز همراه من می بود. به همین گونه، باری از لندن، راهی پشاور بودم که در مسیر راه در کابل، نزد بابا ماندیم. دو دور بعد در کابل، جشن پشتونستان، برپا می شد. جشن بود، شادی بود، اتن بود، ما هم به تماشای این جشن رفته بودیم؛ نشسته بودیم و کف می زدیم که روان فرهادی صاحب پیدا شد و کرزی، کارمند دیگر وزارت خارجه، او را همراهی می کرد (مقصد از مرحوم حبیب الله کرزی است که در آن وقت مدیر یکی از شعبات سیاسی بود. ه). من تا جایی با سیاست داخلی، حیثیت و رسوخ افراد گونه گونه و وسیله های ارتقای شان، آشنایی داشتم. روان فرهادی صاحب برایم گفت: ولی خان! خوب شد به کابل تشریف آوردید و من با شما، چند حرف ضروری دارم. من گفتم که من هم چند روزی این جا می مانم! هر زمان و محلی را که شما مشخص می سازید، همان جا با هم دیدار می کنیم. گفت: نه! من امروز کاملاً فارغ می باشم. من برایش گفتم، فرهادی صاحب، برای شما روشن است که دو- سه روزی می شود که من از لندن آمده ام و قریب یک ماه را رانده گی کرده، خسته و کوفته هم می باشم و برای رفع خسته گی، این جا نشسته و از آهنگ ها و اتن ها لذت می برم. کدام زمان دیگر، حرف خواهیم زد! ولی فرهادی صاحب

پافشاری داشت که نه فقط امروز، بل همین حالا حرف می زنیم. به گوشه ای رفتیم و روان فرهادی صاحب آغاز به حرف نمود و به من گفت:

«ولی خان! ما که می بینیم عمر بابا (پاچا خان) زیاد می شود و وی کاهلتر، خداوند به بابا، عمر طولانی ارزانی نماید، اما در اندیشه آینده پشتون ها، به این فکر افتادیم که هرگاه خدای ناخواسته، فردا وی در میان ما نباشد، چه پیش خواهد آمد؟ اما زمانی که شما را دیدیم و تلاش های سیاسی شما را پی گیری کردیم، نفس راحت کشیدیم که بابا، وارث سیاسی از خود برجا گذاشته است تا هدف وی را دنبال کند؛ ولی شما ما را نهایت ناامید ساختید. شما سیاست پشتون ها را ترک کردید و به سیاست سراسر پاکستانی، رو آورده اید (اشارهء روان فرهادی متوجه آن بود که من در این زمان، رهبر حزب نیشنل عوامی سراسر پاکستان، برگزیده شده بودم). شما حالا برای حقوق پنجابی ها، سندی ها، بلوچ ها و حتی حقوق بنگالی ها، می رزمید. پس سر نوشت این پشتون های بی چاره، چه می شود و سرنوشت پشتون ها، چه طور خواهد شد؟»

من خندیدم و برایش گفتم: «روان فرهادی صاحب! نهایت خرسندم که از پشتونستان یاد کردید؛ زیرا من در این جا از هر کسی که می پرسم منظور تان از پشتونستان چیست؟ تا این دم کسی، برایم پاسخ قناعت بخش نداده است. این پرسش را از پادشاه هم کردم که منظور شما از پشتونستان چیست؟ وی گفت که با صدراعظم صاحب، حرف بزن! صدر اعظم آن وقت، هاشم خان میوندوال بود و به نامبرده مراجعه کردم و وی هم کدام پاسخ مناسب، بیان نکرد و من هم این قدر نافهم نبودم، پرسشی را که پادشاه یک کشور، پاسخ نمی گوید، صدر اعظم چه گونه به جواب آن خواهد پرداخت؟ اما من امروز برای این، خوشحال شدم که چنین کارمند مسئول و با صلاحیتی مانند شما، پاسخ این پرسش مرا ارائه کند.»

فرهادی صاحب خود را از زیر بار این پرسش، چنین بیرون کشید و گفت که این نعره از پائین و از جانب شما، بلند گردید، پس پاسخ آن را هم شما بدهید. من گفتم: خوب است! بیا از همین جا شروع می کنیم:

«ما این نعره را زمانی بلند کردیم که هنوز فیصله روی تقسیم هندوستان در اجندای روز قرار داشت و فرنگی (انگلیس) در حیرت افتاده بود که انتخابات در مناطق دیگر مسلم لیگ، صورت گرفت، اما این جا در صوبه سرحد، برندهء انتخابات، خدایی خدمتگار ها شدند. حالا این صوبه در مناسبات بین المللی -

فرنگی در برابر روس ها، نه تنها از اهمیت بزرگ، بل از اهمیت کلیدی برخوردار است؛ ولی چیزی که فرنگی با این صوبه روا داشت و برایش دشوار هم واقع گردید، زیرا در صوبه های دیگر، رای اسامبله های صوبایی را گرفته بود، ولی در این صوبه، هراس داشت؛ زیرا در اسامبله صوبه یی، ما اکثریت قاطع و حتی دو- سوم رای را با خود داشتیم؛ پس فرنگی گفت که نظرخواهی (ریفرنندم) می کنیم. ما برای شان گفتیم که فیصله هندوستان میان حزب کانگرس و مسلم لیگ، صورت گرفته و ما با کانگرس، همکاری داشتیم، بنابراین، ما همین فیصله را پذیرفته ایم که هرگاه پاکستان، ساخته می شود، این صوبه هم شامل آن می گردد، بنابراین، چه ضرورت به نظر خواهی؟ اما چون فرنگی نیت خود را در مشت های خود پیچانده بود، به این گونه می خواست تا ذهنیت و موضع پیرامون خدایی خدمتگزار را از میان بردارد. زمانی که دانستیم فرنگی روی نظرخواهی پافشاری می کند، ما این تجویز را پیشکش نمودیم که اگر فرنگی در واقع بالای هندوستان و پاکستان مطمئن نیست و به حق خود ارادیت برای مردم، گردن می نهد، پس گزینه سوم را نیز شامل رای دهی سازد که مردم با هندوستان می پیوندند یا با پاکستان و یا هم کشور مستقل پشتونستان را می سازند. از آن جایی که فرنگی به این درخواست، گردن نه نهاد، ما به خاطری با نظر خواهی، مقاطعه نمودیم که مسئله هندوستان و پاکستان، مسئله های حل شده بودند و نیاز به کاوش نداشتند.

زمانی که پاکستان به وجود آمد و پاچا خان، عضو اسامبله قانونگذار شد، کسی در همان اسامبله از وی پرسیده بود که منظورت از پشتونستان چیست؟ پاچا خان در پاسخ گفت که حال، پاکستان به وجود آمده و فرنگی را ما بیرون رانده ایم، و این صوبه، صوبه مرزی و درت سلطنت آن ها بود، و نام صوبه مرزی را به سببی بالایش گذاشته بودند که برای هر فرزند فرنگی روشن باشد که این مرز، با اهمیت ترین مرز سلطنت ماست، زیرا آن طرف این مرز، روس ها قرار دارند که دشمن... مایند، اما امروز این تنها یک صوبه سرحدی نیست، بل تمام صوبه های پاکستان، سرحدی می باشند و مرز های بین المللی دارند؛ بنابراین، خواست ما این است تا نامی را که توسط حاکمان فرنگی و کافر بالای صوبه ما، گذاشته شد، افاده و اعتبار آن، پایان یافته است، کنار گذاشته و سازشی را که فرنگی در باره قوم پشتون روا داشته و کوشش می کرد تا این هویت قومی را نابود کند، کنار بگذارند. حالا که فرنگی، کوچیده است، چرا نام ارثی آن ها را بالای ما تحمیل می کنید؟ لازم است همان گونه که صوبه

بنگالی ها را بنگال، صوبه پنجابی ها را پنجاب، صوبه سندی ها را سند و با آن که صوبه بلوچستان، میان بلوچ ها و پشتون ها، شریک است، مگر به آن بلوچستان اطلاق می کنند، و این ها همه صوبه های پاکستان اند، هر گاه به صوبه پشتون ها، پشتونستان گفته شود، چه تهدیدی برای پاکستان و اسلام از آن، متصور خواهد بود؟ چنانی که سایر صوبه ها در داخل پاکستان، صاحب نام های خود اند، چرا این نام چسپانده شده فرنگی بالای ما، برای آن که بر ما خوش نمی افتد که به حیث یک قوم با همت، خود را از غلامی فرنگی، نجات دادیم، گذاشته شد که توسط این حکام جابر و ظالم، بیشتر از این هم تاثیر منفی به جا می گذارد. باز هم کسی پرسید که در باره مناسبات با افغانستان، چه می اندیشی؟ و پاچا خان برایش گفت که این اسلام شما، مرا هزار میل دورتر با بنگالی ها، گره میزند که نه زبان مشترک داریم، نه لباس مشترک داریم، نه خوراک و نه فرهنگ مشترک و تنها با تار مذهب با هم بسته ایم و تو که مرا با این مسلمان هزار میل دور تر، برادر می سازی، برادری با این افغانستان مسلمان و قریب، چرا سبب اعتراض توست؟ که با معیار های خودت، در اسلام با هم شریکیم و بر علاوه اسلام، مرز مشترک داریم؛ زبان، خوراک، تاریخ، فرهنگ و ثقافت ما، مشترک است، بنابراین، برای برادری با آن ها، چه جای ناراضیتی باقی می ماند؟»

من روی خود را به سوی روان فرهادی صاحب، برگشاند و گفت: فرهادی صاحب! از پائین، دو گونه پشتونستان آمده است: یکی پشتونستان و مملکت خود مختار و آزاد دوران ریفرنندم، و دیگری، صرف مطالبه تغییر نام که همانند صوبه های دیگر پاکستان هویدا می سازد کدام قوم در این صوبه، زنده گی می کند؛ بنابراین، نام صوبه ما هم باید تعویض شود تا از ورای آن فهمیده شود که در این صوبه، پشتون ها زنده گی می کنند. من از روان صاحب پرسیدم: این شمایانی که طی چند سال، آواز پشتونستان را بلند کرده اید، در وقتی که ما همه در زندان به سر می بردیم و اینک امروز هم در سراسر افغانستان، جشن پشتونستان تجلیل می گردد، شما حرف کدام پشتونستان را می زنید؟ پشتونستان آزاد و خود مختار یا پشتونستان صوبه پشتون ها در چوکات پاکستان؟

آیا روان فرهادی صاحب، انسان مجرب و بیداری بود که حرف های خود را با این ساده گی، تفهیم می کرد؟ حقیقت این است، زمانی که به این پرسش، پادشاه کشور و صدر اعظم اش پاسخی نداشته باشد، چه گونه فرد دیگری به

این پرسش بنیادی، پاسخ دهد؟ برایم گفت که ولی خان! همین پرسش را من هم دارم تا مرا آگاه سازی. من گفتم که قریب بیست سال می شود که شما، مساله پشتونستان را به راه انداخته اید و به آن شهرت بخشیده اید، ولی تا امروز تصمیمی نگرفته و روشن نساخته اید که چه می خواهید؟ و بر مبنای چه عواملی، مناسبات خود با پاکستان را تخریب کرده اید؟ و امروز با کدام هدف و در سطح جهان، دوستانی هم، دست و پا کرده اید؟ دوستانی چون هندوستان و از همه بالاتر روسیه در این مساله از شما جانبداری می کنند و در کنار شما ایستاده اند، و شما و وزارت خارجه شما به آن ها هم در این باب، وضاحت نداده اند. من گفتم: خیر! تو برای روشن کردن موقف من، سوال کردی که پاسخ خواهم داد:

برایش گفتم: تجربه تاریخی و سیاسی ما این است که قوم پشتون در تاریخ، جایگاهی داشت که نمی خواهم به تفصیل پردازم، همین قدر باید بگویم که این، همان قومی بود که زمانی بالای هندوستان و ایران، حکمروایی می نمود و اینک به غلامی، کشانیده شده است. هرگاه به این امر، دقیق شویم، هویدا می گردد که دشمنان طی تمام حضور خویش، تلاش نموده اند تا خانه پشتون را خراب کرده و در میان آن ها، نفاق را راه دهند؛ برای این منظور، از پادشاه مغولی اکبر شروع، الی سکه ها و ...، همین پالیسی را پیش برده اند و در این راه از سران قومی و ملک ها و نیز سران دینی و ملاها، استفاده به عمل آورده اند و در این مسیر، اکثراً موفق هم بوده اند، اما زمانی که انگلیس به حیث نیروی پیشرفته و مجرب عصر ما، داخل این خاک شد و پس از فراغت از کلکته، به فتح تمام هندوستان، دست یافت، با رسیدن به سرزمین پشتون ها، نخستین شکست را متقبل گردید. فرنگی به پیروی نسخه مغول ها، متیقن بود، اما هوشیارتر و مجرب تر از آن ها. اختلافات و بی اتفاقی درونی در جای خودش، مگر انگریز عملاً و علناً قوم پشتون را پارچه پارچه کرد و به گفته امیر عبدالرحمن خان، بر سینه پشتون ها، کار د جدایی را گذاشتند و در کنار جدایی سیاسی و ذهنی عملاً این سرزمین را به بیست پارچه، جدا کرد و جدایی را تا جایی عمیق ساخت که زمانی که من از پشاور به کابل، سفر می-کنم، بدون پاسپورت و ویزه نمی شود. کوتاه این که این تجزیه ماست و تا زمانی که این بیست پارچه با هم یکی نشوند و این خانه بزرگ افغان، دوباره به هم نپیوندند، تا آن زمان، پشتون ها به آن جایگاه خویش نمی رسند. این، هدف و مرام ماست. من، قطعاً خود را پشتونستانی نمی نامم، زیرا با این کار، من همان

نسخهٔ فرنگی ای را می سازم که گویا افغان جداست و پشتون جدا. من به چنین چیزی تسلیم نمی شوم و از همین سبب است که ما، خود را از غلامی فرنگی، آزاد می سازیم و با این اراده که با این شیوه، اثر پلید فرنگی از افغانستان هم ناپدید شده و افغانستان به صورت واقعی، آزاد و کاشانهٔ بزرگ پشتون ها شود، تا آنان دو باره دور هم جمع شوند و بالای یک گلیم و همراه فرزندان خود، مشترک بنشینند؛ بنابراین، بیتی از مخفی صاحب را هم برایش یاد کردم که می گفت:

کمشیر نه تر هرات پوری بلوچستان نه تر دوری
داتول پشتون دی هر چیری چه رنگی پروت ذری ذری
دیو وجود به شانی کری خدایه دا زره زره

همچنان برایش گفتم: تا جایی که من با خوب و بد زنده گی، بلد شده ام، آواز این ترانه در گوش هایم مستی می کند که برای اهداف، جوانی خود را خاک و خاکستر ساختیم و با سر بلندی، چنین ادعایی کرده می توانیم که امروز تحت رهبری پاچا خان، همان پشتون غلام، تاج فرنگی را به زمین زد و آزاد شد و به یک گونه ای برای افغانستان هم آزادی کمایی کرده است که همین، مرام، مفکوره و مقصد ماست؛ ولی زمانی که ما در هندوستان، اسیر بودیم و در برابر فرنگی ناخشنود، بعد از آزادی، حاکمان پاکستان، این حق (آزادی) را از ما قاپیدند و رویه ای خشن تر از برخورد فرنگی ها با ما شد و از آزادی ای به دست آمده و لذت های آن هم محروم شده ایم. ما حالا مجبورت داریم و به حقایق می نگریم و به یاد می آوریم که پاچا خان در اسامبلهٔ قانونگذاری پاکستان، گفته بود که ما در چوکات پاکستان، تغییر نام صوبهٔ خود را می - خواهیم تا هویت قومی ما، مشخص گردد و امروز هم در این جا ایستاده ایم؛ اما روان فرهادی صاحب این پرسش را هم مطرح کرد که این مامول، چه گونه به سر می رسد و چه شیوه ای برای رسیدن به این هدف، وجود دارد؟ که پاسخ به آن هم کاری دشوار نیست. راه های رسیدن به اهداف قومی، آشکاراست که از سه مسیر می باشند؛ زیرا امروز پشتون ها هم در سه پارچه تقسیم اند: یک بخش در افغانستان، دومی در مناطق قبایلی و سومی میانی که شما ما را «پشتونستان محکوم» می خوانید. برای رسیدن به این اهداف، مناسب ترین راه این است تا افغانستان به پاخیزد؛ زیرا افغانستان، نیرو دارد؛ اردو دارد، طیاره و توپ و تانک دارد، و به پاکستان بگوید که این مناطق را فرنگی به زور از من جدا کرده و مرز دیورند را بالای جگرم گذاشته اند و برادر را از برادر، قوم

را از قوم، قبیله را از قبیله و حتی خانواده ها را از هم جدا کرده اند. فرنگی، رفت و از خط دیورند هم قریب صد سال سپری می شود. فرنگی، با رضای خود نرفته است! راندن آن ها هم نتیجه جد و جهد عمری قبایل پشتون و پشتون های آن طرف خط بوده است. به پاکستان بگوید که تو، فرنگی نیستی، کافر هم نیستی و نه از بیرون، آمده ای و به خود، مسلمان هم می گویی! تو، چه گونه راضی شدی که خط دیورند را همان گونه محکم گرفته ای؟ خطی که صد ساله، کهنه شده است؛ بنابراین، تو، چه گونه به این امر، تسلیم می شوی که این جدایی تحمیل شده از جانب فرنگی، همچنان در جای خود، باقی بماند.

پاسخ افغانستان در گام نخست، این خواهد بود که با برادری و مصالحه، راه حل این مساله را پیدا کند و هرگاه پاکستان واقعاً خود را وارث حقیقی فرنگی کافر و استعمارگر می داند و دعوای فرزندی آن ها را دارد، همان طریقی را باید پیش گرفت که پدران و نیاکان حکومت های افغانستان، پیشه کرده بودند: توپ با توپ، طیاره با طیاره و تانک با تانک. شما از آن طرف بریزید و ما از این طرف، تا این خط پلید دیورند را از میان برداریم. من گفتم که فرهادی صاحب! حالا من از شما می پرسم که شما به این طریقه، گردن می نهید؟ زیرا این راه بیشتر از همه، موثرتر و موفق تر است.

روان فرهادی صاحب، کارمند هوشیار، مجرب، کاردان، بیروکرات و دیپلمات و در شهری چون کابل و در مقامات بلند، کار کرده بود. وی نمی-توانست پاسخ صریح و روشن دهد. به هر صورت، وی تحلیل خود را پیش کشید و از اوضاع بین المللی، آغاز نمود: امریکا، پس از امریکا روسیه، از روس به بعد چین، از چین به بعد هندوستان، و همین گونه هوایی حرف می زد. بالاخره من برایش گفتم که پرسش من این قدر هم پیچیده نبود! از آسمان ها و ابر ها، کمی فرو بیا و پا بر زمین بگذار! وقتی حرف های خود را به پایان رساند، به من گفت که در روشنی اوضاع بین المللی و ملی، این برخورد، دور از امکان است؛ بنابراین، من برایش گفتم که راه دومی را در پیش می گیریم و پشتون های مناطق قبایلی که به گفته شاعران «شیر های ژیان و باز های هواند» و جوان دارند، نیرو دارند، جذبۀ جهاد دارند، و از چترال تا وزیرستان، میلیون ها جوان به پا می خیزند، اگر افغانستان هم، پنهانی کمک کند، ما هم با ایشان به پا خیزیم، که ممکن است به پیروزی رسید.

از روان فرهادی صاحب پرسیدم که نظر شما در این باره چیست؟ وی

گفت: ولی خان! اوضاع جاری ملی و بین المللی این امکان را نمی دهد؛ بنابراین، من به روان فرهادی صاحب گفتم که حالا به همان راه سومی و آخری، می آییم. ما، خود را در بدل قربانی ها و دشواری های زیادی از غلامی فرنگی، نجات دادیم، اما لذت آزادی را نفهمیدیم. حکومت پاکستان بر دستان ما، زولانه انداخت و پا های ما را با زنجیر بست، و من رخ به جانب افغانستان می کنم که از برای خدا: این تاج و تخت پشتون، به کدام درد می خورد؟ این، سرزمین پشتون هاست؛ ملکیت شماس، برادر و اولاد شماس است که امروز خوراک دشمن می شود. این باغ ها، این برق و این فابریکات از پشتون هاست! بیاید مشترکاً حق خود را برگردانیم و اولاد های پراکنده خود را در یک خانه و حجره، جمع کنیم. من، این فریاد درد و ناچاری خود را با برادر بزرگ خود، شریک ساختم؛ اما روان فرهادی، سر از خیبر بلند کند و بگوید که ولی خان! این هیچ امکان ندارد؛ زیرا پاهایش خوابیده است! و من مایوس به برادران قبایلی رو کنم که ای قبایلی ها! نیک بخت ها، ببینید که چه گونه زنده گی دارید؟... اولاد های تان بی تعلیم، بی سر پناه و بی علاج اند، این زمین بهشتی تان را دشمن قبضه کرده است! به این کشت زار های بی پایان بنگرید که غله و خوراک و باغ های میوه دارد؛ فابریکه ها، کالج ها و پوهنتون ها دارد؛ شفاخانه ها و برق دارد که خانه های تاریک تان را روشنایی می بخشد و زنده گی تان را گرمی می دهد، ولی همه را برای دشمن، گذاشته اید. این جا همان قدر غذا موجود است که همه را کفایت کند؛ پس بیائید که مشترکاً خود را مالک این سرزمین سازیم و خوبی های این سرزمین خود را برای بچه های خود، کمایی کنیم؛ اما هنوز آن ها به فیصله ای نرسیده اند که روان فرهادی صاحب از عقب، سر بلند می کند که ولی خان! این هم هیچ ممکن نیست؛ بخواب در زیر پا های شان! و زمانی که من به حیث یک پشتون محکوم از هر دو برادر خود مایوس شوم و با ابتکار خود حرکت کنم و در حالت جبر و محرویت دوستان، در کشور، دست و پا کرده و کوشش کنم تا زنجیر های دست ها و پا هایم را شکستاده، قلم را به دست آورم و زبان را باز نمایم، در این جا بر روان فرهادی صاحب، اعتراض دارم که نه تو، با من کمک و معاونت میکنی و نه قبایلی ها؛ و زمانی که در کشور و برای آزادی، دوستانی می جویم، از آن هم ناراضی استی، بنابراین، بگو که برای من، فرق میان تو و حکومت موجوده پاکستان در چیست؟ یعنی چنان به نظر می رسد که تو هم به غلامی من خرسندی؟ تو خود فرایض پشتونی و افغانی ات را به سر نمی رسانی، ولی هرگاه من برای رهایی

خود تلاش کنم، با آن هم سر سازش نداری، پس برای من، میان تو و حکومت پاکستان و حتی فرهنگی، کدام تفاوت خاصی وجود ندارد! روان فرهادی صاحب، ملامت به نظر می آمد و حرف هایم را در همین جا، پایان بخشیدم.

تبصره هاشمیان:

جشن پشتونستان، سال یک بار در چار راهی کوچکی مقابل رستوران خیبر، صورت می گرفت. در صورتی که خان عبدالولی خان برای نظاره این جشن آمده و چنان چه در مقدمه می گوید به هیچ وجه حاضر نبود در این روز با آقای روان فرهادی - که در آن وقت مدیر عمومی - سیاسی وزارت خارجه بود - در میز مذاکره بنشیند و خان عبدالولی خان چند بار پیشنهاد کرده که یک ماه دیگر هم در کابل می باشد و مذاکره در کدام روز دیگر، صورت بگیرد، اما آقای فرهادی اصرار نموده که نه فقط همین امروز، بل اکنون باید صحبت کنیم، خان عبدالولی خان این مقدمه را برای آن، مفصل نوشته تا با زبان دیپلماسی وانمود سازد که اولیای حکومت افغانستان، چندان علاقه ای به جشن پشتونستان نداشتند؛ ورنه آقای فرهادی در عوض آن که خان عبدالولی خان را مجبور می ساخت تا در یک هتل برای مذاکره بروند، بایست آن روز را در پهلوی خان مذکور برای نظاره جشن پشتونستان می نشست. البته معلوم است که آقای روان فرهادی، یک مامور دولت بود و به او، چنین امری شده بود، معذرت ایزت ایجاب می کرد تا در آن روز، خان عبدالولی خان را برای مشاهده جریان جشن پشتونستان، تنها می گذاشت. به هر حال، خدا کند آقای دکتور روان فرهادی، این کتاب را بخواند و برداشت خود از آن مذاکرات را نیز به مردم افغانستان برساند.

BIBLIOGRAPHY:

- THE DUKE OF ARGYLL: "The Afghan Question."
ABDUR RAOUF BENAWA: "Pakhtunistan" 1951
(Recommended as the latest work on Pakhtunistan).
C.Y. AITCHISON: "Treaties, Engagements and
Sanads" (Vol. XIII. 1929, Relating to India and
Neighboring Countries).
SIR W.K.FRASER TYTLER: "Afghanistan", 1950.
RAI BAHADUR DIWAN CHAND OBHRAL: "The
Evolution of North West Frontier Province."
SIR WILLIAM BARTON: "India's North West
Frontier." (Parliamentary Papers.)
GOVERNMENT OF AFGHANISTAN: Official
Papers.
GOVERNMENT OF INDIA: Official Papers.
SIR PERCY SYKES: "Sir Mortimer Durand's
Biography."
AMIR ABDUL RAHMAN; "Autobiography."
BABAR—The Moghul Emperor: "Autobiography."
KHUSH-HAL KHATAK: "Poetical Works."
THE EARL MOUNTBATTEN OF BURMA: "Time
only to look Forward."
GEORGE B. SCOTT: "Afghan and Pattan."
COLONEL SIR ROBERT WARBURTON: "Eighteen
Years in the Khyber."
F. C. DAUKES: "Russia and England in Central
Asia." (Vols. I and III).
LIEUTENANT HENRY POTTENGER: "Travels in
Beloochistan."
W. P ANDREWS: "India and Her Neighbours."
G. P. TATE: "The Frontier of Baluchistan."
R. I. BRUSE: "The Forward Policy and its Results."
S. S. THORNBURN: "Bannu or Our Afghan

Frontier.”

MAJOR HERBERT EDWARDES: “A Year on the
Punjab Frontier, 1848-9” (Vols. I and III)

MAJOR EVANS BELL: “The Oxus and the Indus.”

PROFESSOR CAVAGLIERI: “Year Book, 1931.”

“ENCYCLOPAEDIA BRITANNICAN.”

“ENCYCLOPAEDIA ARYANA.”

صحبتې با هموطنان افغان و برادران پختون

هموطنان محترم افغان!

ولسی جرگه و لویه جرگه افغانستان، هر دو خط، تحمیلی دیورند را منسوخ دانسته و بر رسمیت نشناخته اند. ما اتباع افغانستان با تابعیت و پیروی از تصمیم ملت خود تا زمانی مکلف می باشیم که راه حل مسالمت آمیزی برای این قضیه تدارک شود.

در این رساله همه جوانب تاریخی، سیاسی، و حقوقی این قضیه گزارش یافت که ملت افغان را از همه حقایق گاه می کند؛ ملتفت باید بود که در تصمیم و فیصله رسمی ملت افغان، دادن «حق خود ارادیت» به برادران پختون، به حیث راه حل مسالمت این قضیه، پیشنهاد شده است. ریفرنده می که در سال ۱۹۴۷ از جانب انگلیس صورت گرفت، آزاد و دیموکراتیک نه، بل ساخته گی و تحمیلی بود. ملت افغان و اکثریت ملت پختون، آن ریفرنده را بر رسمیت نمی شناسند. همه پرسی و ریفرنده می که ملت های افغان و پختون برای ملت پختون - که اکنون تعداد نفوس شان در حدود ۳۰ میلیون رسیده - تقاضا دارند باید به طور آزاد و تحت نظارت ملل متحد، صورت گیرد و به آن ها، دو حق داده شود: الحاق به پاکستان یا آزادی و استقلال کامل به حیث یک کشور مستقل و عضو سازمان ملل متحد.

ما افغان ها می دانیم که الحمدلله تعداد تعلیم یافته و باسواد در بین ملت پختون بیشتر از ملت افغان است و در مدت ۱۲۰ سالی که پختون ها از پیکر افغانستان جدا شده اند، آن قدر تحولات اجتماعی در بین ملت پختون رخ داده اند که نسل موجوده آن، طرفدار الحاق با افغانستان نمی باشد. ملت افغان این نزاکت را قبلاً درک کرده و در دهه ۱۹۵۰ از حق خود ارادیت برای پختون ها و بلوچ ها، حمایت کرده است. این راه می دانیم که ملت پختون، طرفدار الحاق با پاکستان نمی باشد و در مدت ۶۵ سالی که پختون ها و بلوچ ها جبراً تحت الحمايه پاکستان، قرار گرفته اند، چنان رویه ای از حکومت پنجابی ها ندیده اند که مشوق الحاق آن ها با پاکستان شده بتواند. آرزوی جدایی از پاکستان و تحصیل استقلال در بین بلوچ ها و پختون ها تزیید و تشدید یافته و تحولات اجتماعی ای در بین ملت پختون رخ داده که نسل موجوده آن طرفدار الحاق با افغانستان نمی باشد. ملت افغان، این نزاکت را قبلاً

درک کرده و در دهه ۱۹۵۰ از حق خود ارادیت برای پختون ها و بلوچ ها حمایت کرده است. تحولات اجتماعی اخیر از قرارى ست که بلوچ ها در غرب و پختون ها در شرق افغانستان، هر کدام خواستار استقلال خود می- باشند. شش سال قبل با جمعیتی از تحصیل یافته گان پختون در جرمنی صحبتی داشتم، آن ها چیز هایی از این قبیل می گفتند:

«... بعد از این که انگلیس در سال ۱۹۴۶ تصمیم به تاسیس پاکستان گرفت، می دانست که پاکستان به تنهایی توان مقاومت در مقابل هندوستان را ندارد، بنابراین، پختونستان را برای دفاع در مقابل هندوستان، جزء پاکستان ساخت. ما نمی خواهیم به حیث گوسفند، قربانی پاکستان باقی بمانیم... اگر امان الله خان به حیث پادشاه افغانستان باقی می ماند، او حتماً در هنگام تجزیه هندوستان، مداخله می کرد و پختون ها در آن زمان، تحت قیادت امان الله خان، طرفدار الحاق با افغانستان بودند، اما پختون ها از سلطنت یحیی خیل، نفرت داشتند... انگلیس و پاکستان، پختون ها را تشویق می کردند تا قسمت های پختون زبان افغانستان را جدا سازند، اما پختون ها طرفدار تجزیه افغانستان نبودند و نیستند.»

عده ای از افغان ها، دنگ و دهل «دیورند جرگه» و صدای الحاق خاک های جدا شده افغانستان در غرب و شرق را بالا کرده اند که از آن جمله آقایی- ست با نام «صدیق متین» که قرار معلوم- به استناد شهادت افغان ها در بلجیم و فرانسه- چند بار با سفارت هندوستان در بلجیم، تماس گرفته و برای تبلیغات «دیورند جرگه خود» از آن سفارت، پول دریافت می کند. این نوع تشبثات انفرادی، داعیه ملت افغان را بدنام می سازد. تقاضای الحاق، نه با تصمیم ملت افغان، سازگار است و نه امکانات عملی آن، موجود می باشد. افغانستان، قدرت و توان جنگ با پاکستان را ندارد و اگر با تمام ناتوانی، متشبث به حمله و جنگ شود از نظر منشور ملل متحد، ملامت و ملزم، قرار می گیرد و عضویت خود در سازمان ملل را از دست می دهد. راه مفید و معقول برای افغانستان، همانا دوام تقاضای حق خود ارادیت برای بلوچ ها و پختون ها می باشد؛ زیرا این حق را منشور ملل متحد بر رسمیت شناخته و مرحوم استاد پژواک، نماینده افغانستان در سازمان ملل متحد برای احقاق این حق و شامل ساختن آن در کنوانسیون حقوق بشر، مساعی تاریخی و افتخار آمیزی به خرج داده است. تاسیس دو کشور مستقل در غرب و شرق افغانستان، اگر خدا بخواهد، حلال مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی افغانستان، شده می تواند.

پيشنهادات من به حکومت افغانستان

اگر این اثر را حکومت افغانستان برای اهداف ملی و سیاسی خود مفید تشخیص نماید، در آن صورت باید یک نسخه آن را در دسترس اعضای کابینه، مدیران وزارت خارجه، سفارتخانه های افغانستان در خارج، کتابخانه ها، عده ای از استادان پوهنتون، اکادمی علوم و سیاستمداران افغانستان، قرار دهد؛ هکذا، تعدادی از این رساله برای پختون ها در پشاور و کویت، توزیع گردد و متن انگلیسی این رساله بعد از اصلاح و ترمیم اشتباهات آن، زیرا توسط یک تایپست انگلیس، تایپ شده و در قسمت نام های مواضع و اشخاص، اشتباهات زیاد دارد، باید از طرف حکومت افغانستان، تجدید چاپ و صد ها نسخه آن در بلوچستان و پختونستان، توزیع گردد. در مرحله بعدی، استاد حبیب الله رفیع، عضو اکادمی علوم افغانستان، تشویق شود تا این اثر را به زبان ملی پختو، ترجمه کند.

پیشنهاد من به برادران پختون در بلوچستان و پختونستان

افغان ها، پختون ها و بلوچ ها، یک ملت متحد بودند و هنوز هم هستند. سرحدات استعماری یا جغرافیایی، یک ملت را جدا ساخته نمی تواند. زبان، دین، تاریخ و عنعنات مشترک، این سه مردم را چنان با هم مخلوط ساخته اند که جدایی آن ها، امکان ناپذیر است. احساسات و افتخارات مشترک ما، در دیوان های خوشخالخان ختک و رحمن بابا و صد ها شاعر دیگر زبان پختو، چنان درهم آمیخته اند که تا زمان بقای زبان و ادب پختو در جهان، افغان، پختون و بلوچ، به هم آمیخته خواهند بود.

تحولات سیاسی - اجتماعی ناشی از مداخله و نفوذ استعمار انگلیس در منطقه ما، برادر ها و خانواده ها را از هم جدا ساخ. اما این نوع تحولات، تنها در منطقه ما، رخ نداده، بل جهان شمول بوده اند.

اضلاع متحده امریکا، ۲۵۰ سال قبل، مستعمره انگلیس بود، ۱۵۰ سال قبل، مصر، عربستان، سعودی و همه کشور های عربی در جمله مستعمرات انگلیس و قبل بر آن در تحت اداره خلافت عثمانی قرار داشتند. امپراطوری اطریش در قلب اروپا متلاشی شد، از امپراطوری ناپلیون بنپارت، کشور های ایتالیا، هسپانیا، پولیند و سویدن، تولد گردید؛ از امپراطوری انگلیس که نصف افریقا و نصف آسیا را در تصرف داشت، اکنون یک جزیره گک کوچک، آن هم رو به تجزیه، باقی مانده است. از امپراطوری کمونیستی اتحاد شوروی، در برابر چشمان خود ما و در همسایه گی ما، کشور های مستقلی تاسیس گردیده اند. تا پایان قرن ۲۱، کشور اضلاع متحده امریکا و روسیه نیز دستخوش تحولات اجتماعی می شوند. پختون ها و بلوچ ها نیز شایسته و سزاوار استقلال و تاسیس کشور های مستقل می باشند.

برای وصول به هدف مقدس استقلال، پختون ها باید سعی مزید به خرج دهند تا اولاد و مردم خود را بیشتر تعلیم یافته و باسواد سازند. زبان پختو را تقویه کنند و نگذارند تا زبان اردو و پنجابی در مناطق شان و در سیستم تعلیم و تربیه شان، مسلط گردد؛ از مسکون شدن پاکستانی ها در مناطق زیست مردم پختون و بلوچ، جدا و به شدت جلوگیری شود و از همه مهم تر، حق خود - ارادیت (RIGHT OF SELF DETERMINATION) را که در منشور سازمان ملل متحد درج شده، در محافل و مساجد، برای مردم، تشریح کنند.

در شرایط موجوده، چیزی بیشتر از تأیید و حمایت حق خود ارادیت، از دست افغانستان، ساخته نیست. افغانستان در موقف خود در تأیید از حق خود-ارادیت برای پختون ها و بلوچ ها، استوار مانده است و در این راه، قربانی بسیار داده و ملت افغان هنوز هم برای هر نوع کمک در این طریق، حاضر می باشد؛ حتی تا سال ۲۰۱۳، از زبان رئیس جمهور کرزی به تکرار شنیده شد که افغانستان، خط دیورد را بر رسمیت نمی شناسد. اکنون اختیار در دست برادران پختون و بلوچ ماست که دقت کنند و بسنجند که می خواهند با پاکستان زنده گی کنند یا این که مستقل شوند. جهان، تبر تیز کرده و بُرانی که همانا «حق خودارادیت- RIGHT OF SELF DETERMINATION» است را در دسترس شان، قرار داده است. ما افغان ها در هر صورت برای رفاهیت و خوشبختی برادران پختون و بلوچ خود، دعا می کنیم.

خدمتگزار افغانستان:

دکتور سید خلیل الله «هاشمیان» (کنری)

سابق استاد پوهن خی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل
مدیر مسوول مجله آئینه افغانستان در کلفورنیا از ۱۹۸۸ تا امروز
مانکیر / کلفورنیا / اضلاع متحده امریکا- جنوری ۲۰۱۴

ADDRESS: P.O.BOX 418
MONTCLAIR, CA 91763-USA
PHONE: 909 625 8051
E-MAIL: afghanmirror3@yahoo.com

پشتونستان



مترجم:

سیدخلیل الله هاشمیان

عبدالرحمن پژواک

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library